مساوات

مصطفی دلشاد تهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مساوات

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مساوات

مشخصات کتاب

نویسنده : مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر : مصطفی دلشاد تهرانی

خاستگاه مساوات

مساواتی که اسلام مقرر داشته و پیامبر اکرم (ص) آن را متحقق ساخته و به لباس عمل درآورده است، در تاریخ بشر بی نظیر است. در منطق قرآن کریم، انسانها همه از یک سرچشمه و فرزندان یک پدر و مادرند و فرقی میانشان نیست.پیش قرآن بنده و مولاـ یکی است بوریا و مسند دیبا یکی است [۱] .این مساوات برخاسته از منطق قرآن را به تمام معنی در زندگی پیامبر (ص)، در برخوردها و در حکومت مدینه می بینیم، و در امتداد حرکت آن حضرت، در زندی پیشوایان معصوم (ع) قابل مشاهده است. در منطق قرآن کریم، نه سفید را بر سیاه مزیتی است و نه عرب را بر عجم، نه والی بر رعیت برتری دارد و نه حاکم بر مردم. همه افراد به تعبیر پیامبر مساوات مانند دانه های یک شانه مساویند و هیچ مزیتی بر یکدیگر - جز به تقوا - ندارند:«الناس سواء کأسنان المشط.» [۲] .مردم چون دندانه های شانه مساویند.این نگرش اسلام به انسانها و رفتار پیامبر و مؤمنان به او بر آن اساس، از عمده عوامل جذب دلها به اسلام بود. حتی به گفته جواهرلعل نهرو: «مسأله برادری و مساواتی که مسلمانان بدان ایمان دارند و بر آن اساس زندگی می کنند، روی افکار هندوها تأثیر عمیقی گذاشته است، بویژه طبقات محرومی که مناسبات اجتماعی هند، آنان را از مساوات و برخورداری از حقوق انسانی محروم ساخته است.» [۳] .البته مراد از مساوات مورد بحث، مساوات طبیعی از قبیل رنگ و شکل و اخلاق و امیال و استعدادها نیست، زیرا این اختلافها، اختلافهای طبیعی است و

تساوی در آنها ممکن نیست، چنانکه در حدیث علوی آمده است که:«لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا فاذا استووا هلکوا.» [۴] .خیر مردم در تفاوت آنهاست و اگر همه مساوی باشند هلاک شوند.نگاهی گذرا به جوامعی که این امر را لحاظ نکردند و دچار برداشت اشتباه در امر مساوات شدند، این مسأله را؛گ گّ ـ ثابت می کند. در دوران استالین تصمیم گرفته شد که به عنوان یک حرکت سوسیالیستی دستمزدها به تساوی پرداخت شود، اما به زودی این حرکت با شکست روبرو شد و استالین ناچار شد در تصمیم خود تجدید نظر کرده، آن را الغا کند. وی در این باره ضمن نطقی که ایراد کرد چنین گفت: «بسیاری تصور می کنند که لازمه سوسیالیسم آن است که دستمزد کارگران به تساوی پرداخت شود، حال آنکه این مساواتی که بدان دعوت می کنند بی نهایت واهی و بی اساس بوده، موجب زیانهای جبران ناپذیری به ما شده است.» [۵] .انسانها از نظر طبیعی به هیچ روی یکسان نمی باشند، بلکه اختلاف وجودی میان همه موجودات و در مراتب وجود از لوازم عالم وجود است و در خلقت الهی تکراری نیست: «لا ـ تکرار فی التجلی» [۶] انسانها نیز گونه گونه و طور به طور آفریده شده اند و از استعدادهای متفاوتی برخوردارند که همین تفاوت و گونه گونی مایه بقا و دوام جامعه انسانی است و این امر از نشانه های قدرت و کمال الهی است:«ما لکم لا ترجون لله و قاراً و قد خلقکم اطواراً.» [۷] .شما را چه می شود که برای خدا احترامی قائل نمی شوید، حال آنکه او شما را گونه گون (در چند مرحله و در مراتب مختلف) آفریده است.«این قسم اختلاف، اختلافی است

که در عـالم انسـانی چـاره ای از آن نیست. این اختلاـف طبـایع است که منشـاء اختلاـف بنیه ها می شود و بی گمان ترکیبات بدنی باعث اختلاف در افراد و در نتیجه اختلاف در اسـتعدادهای جسـمی و روحی می شود و با ضمیمه شدن اختلاف محیطها و آب و هواها اختلاف سـلیقه ها و سـنن وآداب و مقاصد و اعمال نوعی و شخصـی در جوامع انسانی پدید می آید و در علم الاجتمـاع و مبـاحثش ثـابت شـده که اگر این اختلافهـا نمی بود بشـر حتی یک چشم برهم زدن قادر به زنـدگی نبود و خـدای تعالی هم در قرآن کریم این اختلاف را به خود نسبت داده و فرموده است: «نحن قسـمنا بینهم معیشتهم فی الحیاه الدنیا و رفعنا بعضـهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً» [۸] (ما وسایل معیشت آنان در زندگی دنیا را میانشان تقسـیم کردیم و برخی از آنان را چنـد مرتبه بر بعضـی دیگر بالا بردیم تا برخی از آنان بعضـی دیگر را اسـتخدام کننـد). و در هیچ جا از کلام خود آن را نکوهش نکرده است، مگر در آن مواردی که این اختلاـف آمیخته با هوای نفس و بر خلاف هـدایت عقل باشـد.» [۹] .اسـلام کلیه تفاخرهـا و امتیـازات نژادی و اختلافهای طبقاتی و برتری جوییهای اجتماعی را نفی کرده و به صـراحت اعلام کرده است: «یـا ایهـا النـاس انـا خلقنـاکم من ذکر و انثی و جعلنـاکم شـعوبا و قبائـل لتعـارفوا ان اکرمکم عنـدالله اتقاکم.» [۱۰] .«برخی مفسـران گفته انـد آیه شـریفه در مقام بیان این است که تفاخر به انساب را نفی کنـد، بنابراین مراد از جمله «من ذکر و انثی» آدم و حوا خواهد بود

و معنای آیه این میشود که انسانها همه از یک پـدر و مادرنـد (ازآدم و حوا) و همه از آن دو تن منتشر شـده انـد و هیـچ فرقی میان سـفید و سـیاه، عرب و عجم نیست. خداوند اعلام می کند که ما شما را شعبه ها و قبیله های مختلف کردیم نه برای اینکه طایفه ای از شـما بر سایرین برتری و کرامت داشت، بلکه صـرفاً برای اینکه یکدیگر را بشناسـید و امر اجتماعتان و مواصلات و معاملاتتان بهتر انجام شود. زیرا اگر فرض شود که مردم همگی یکجور و یک شـکل باشـند و تفاوتی میان آنها مشاهد نشود و در نتیجه یکـدیگر را نشناسـند، رشـته اجتمـاع از هم می گسـلد و انسـانیت فانی می شود. پس غرض از اینکه خداونـد مردم را شعبه شـعبه و قبیله قبیله کرده، این بوده است که یکـدیگر را بشناسـند(لتعـارفوا) نه اینکه بر یکـدیگر تفـاخر کننـد و اختلافهای طبقـاتی فراهم سازنـد. امـا برخی دیگر از مفسـران گفته انـد مراد از اینکه فرمـود:«من ذکر و انـثی» مطلق زن و مرد است و آیه شریفه در مقان بیان این است که مطلق تفاضل و برتری به طبقات مانند سـفید وسیاه و عرب و عجم و غنی و فقیر و برده و مولا و مرد و زن را از بین ببرد و معنای آیه این است که: هان ای آدمیان، ما شـما را از یک مرد و زن آفریدیم، پس هر یک از شما انسانی هستید متولد از دو انسان و از این رو هیچ فرقی با یکدیگر ندارید و اختلافی هم که در شـما هست و شـما را شعبه شعبه و قبیله قبیله کرده، اختلافی است مربوط به جعل

الهی، نه به کرامت و فضیلتی که در بین شماست، بلکه این امر برای آن است که یکدیگر را بشناسید ونظام اجتماعتان کامل شود. برخی دیگر از مفسران یعنی صاحبان رای اول به این تفسیر اعتراض کرده اند و گفته اند آیه شریفه در این سیاق است که تفاخر به انساب را نفی کند و در مقام نکوهش آن است، به شهادت اینکه می فرماید: «وجعلناکم شعوبًا و قبائل لتعارفوا» و ترتب این فرض بنابر وجهی که شما ذکر کردید روشن نیست، چون بنابر وجه شما سخن از نکوهش تفاخر به حسب و نسب در بین نمی آید زیرا شما می گویید آیه در مقام الغای مطلق تفاضل است. ولی ممکن است به این معترض پاسخ داده شود که آیه در صدد است که اختلاف در انساب را هم که یکی از مصادیق اختلاف طبقاتی است نفی کند. و بنای وجه ذکر شده بر این است که می گوید آیه در صدد نفی اختلاف طبقاتی به تمام مصادیق آن است و همچنان که ممکن است تفاخر به انساب را نفی و نکوهش کنیم به این دلیل که همه انساب و دودمانها به یک زن و مرد (آدم و حوا) منتهی می شوند و تمامی مردمان در این پدر و مادر شریکند، همچنین ممکن است همین مطلب یعنی تفاخر به انساب را نفی و نکوهش کنیم به این دلیل که هر انسانی متولد از دو انسان است و همه مردم در این جهت شریکند. و حق مطلب آن است که جمله «وجعلناکم شعوباً و قبائل» اگر بگوییم ظهور در نکوهش تفاخر به انساب دارد، وجه اول قویتر است و گرنه وجه دوم بهتر

است زیرا که عمومیت و شمول دارد.» [۱۱] .بنابراین اگر شمول آیه را بپذیریم، قرآن کریم همه اختلافهای طبقاتی را نفی کرده است و هیچ انسانی بر انسان دیگر، هیچ برتری و تفاخری ندارد مگر به «تقوا» در شأن نزول آیه نیز مطالبی آمده است که بیانگر همین امر است نقل شده است که یکی از موالی قبیله بنی بیاضه دختری از آنها را خواستار شده بود. پیامبر به بستگان دختر فرمود که با ازدواج ایشان موافقت کنند. آنها در پاسخ حضرت گفتند: ای رسول خدا آیا دختران خود را به موالی (بردگان) خود دهیم؟ و این آیه شریفه نازل شد و این گونه تفاخرهای طبقاتی را نفی کرد. [۱۲] و نیز گفته اند که ثابت بن قیس بن شمّاس به کسی که در مجلس برایش جا نگشوده بود، دشنام داد و او را «ابن فلانه» خطاب کرد (از جهت مادرش او را تحقیر کرد) پیامبر فرمود: چه کسی این سخن را گفت. ثابت عرض کرد: من ای رسول خدا. حضرت فرمود: به شخصیتها و بزرگان قوم بنگر! پس نگریست فرمود: چه دیدی؟ گفت: سفید و سیاه و سرخ (در کنار هم) فرمود: «فانک لا تفضلهم الا بالتقوی» پس (بدان که) تو هیچ برتری بر ایشان جز به تقوا نداری. و آن گاه این آیه شریفه نازل شده. [۱۳] .همچنین از قول ابن عباس نقل کرده اند که پس از فتح مکه پیامبر به بلال دستور داد که بر بالای کعبه اذان بگوید و او اذان گفت. عتاب بن اسید بن ابی عیص گفت: خدا را سپاس که پدر من فوت کرده و نیست تا این روز

را ببیند. و حارث بن هشام گفت: محمد جز این کلاغ سیاه موذن دیگری نیافت؟ و سهیل بن عمرو گفت: چون خدا چیزی را اراده کند تغییرش دهد. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی گویم، چون می ترسم که پروردگار آسمان او را با خبر سازد. پس جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آن حضرت را از آنچه گذشته بود آگاه ساخت، پیامبر آنها را احضار کرد و از آنچه بر زبان رانده بودند پرسش کرد و آنها نیز بدان اعتراف کردند. آن گاه این آیه نازل شد و از تفاخر به نسب و تکاثر اموال و کوچک شمردن فقرا منع کرد و اساس و ملاک برتری را تقوا اعلام کرد. [۱۴] .بنابراین همه انسانها از یک ریشه و اصلند و همین وحدت و یگانگی ریشه و اصل، مبدأ مساوات اسلامی و خاستگاه آن است. [۱۵] .«یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها و بث منهما رجالاً کثیراً و نساء و اتقوا الله الذی تساءلون به والا رحام ان الله کان علیکم رقیباً.» [۱۶] .هان ای آدمیان، از پروردگارتان پروا گیرید که شما را از نفس واحد آفرید و جفتش را از او بیافرید و از آن دو مردان و زنان بسیار پراکند، و پروا گیرید از خدایی که به نام او از یکدیگر خواهشها می کنید و بترسید از قطع رحم که خدا بر شمامراقب است.ظاهر آیه شریفه گواه آن است که همه انسانها از یک پدر و مادر یعنی حضرت آدم (ع) و زوجه او می باشند. آیه شریفه در مقام آن است که بگوید حقیقت افراد انسان یکی است و

تمـام آنهـا بـا همه کثرتی که در بینشان مشاهـد می شود، از یک اصل هسـتند و از ریشه واحـدی منشـعب شـده و رو به ازدیاد گذارده اند. دراین آیه عزیز، برای معرفی خدایی که بر تمام اعمال انسانها نظارت دارد، به یکی از صفات او اشاره می کند که ریشه وحـدت اجتماعی بشـر و مساوات انسانهاست: «الـذی خلقکم من نفس واحـده» بنابراین امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسـته ای برای خود درست کرده انـد از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه ای، قبیله ای و ماننـد آن ملغی و باطل است زیرا همه انسانها از یک اصل سرچشمه یافته و فرزندان یک پدر و مادرند و این خاستگان مساوات بنی آدم است. [۱۷] .

اعلام مساوات همگانی و نفی اختلافهای طبقاتی

آن گاه که مکه فتح شد و اسـلام در حاکمیت کامل قرار گرفت، رسول مساوات (ص) خطبه ای خواند ومساوات اسلامی را به همگـان اعلـام کرد.«یـا ایهـا النـاس الا ـ ان ربکم واحـد و ان اباکم واحـد الا لافضل لعربی علی عجمی ولا عجمی علی عربی و لا ـ أسود علی احمر ولا ـ لا ـ حمر علی أسود الا ـ بالتقوی. الاهل بَلّغت؟ - قالوا: نعم، قال - لیبلّغ الشاهـد الغائب.» [۱۸] .مردم! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان (نیز) یکی است. بنابراین بدانید که نه عربی را بر عجم و نه عجمی را بر عرب و نه سیـاهی را بر سـفید و نه سـفیدی را بر سـیاه برتری است مگر به تقـوا. آیـا (این حقیقت را) ابلا ـ غ کردم؟ گفتنـد: آری. فرمـود: حاضـران به غایبان ابلاغ کنند.حقیقت موجودات از اویی و به سوی اویی است: «انا لله و انا الیه راجعون» [۱۹] و پروردگار همه یکی است: «ان ربکم واحد.» حقیقت هستی ذات

مقدس الهی است. جلوه اول الهی، حقیقت هستی، وجود است؛ یکی هم بیشتر نیست. [۲۰] همه از او هستند و به سوی او. پدر همگـان نیز یکی است: «ان ابـاکم واحـد.»حقیقت انسانهـا یکی است، ریشه آنهـا نیز یکی است و این به معنـای اعلام مساواتی حقیقی است و اینکه همه برتریهـا به سـبب دریـافت مراتب کمالی است واز تقواست. مالك اشـعری گویـد، رسول خـدا (ص) فرمود:«ان الله لاـ ینظر الی احسابکم ولا الی انسابکم ولا الی اجسامکم ولا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم فمن کان له قلب صالـح تحنن الله علیه و انمـا انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم.» [۲۱] .بی گمان خداونـد به نژادها، خانواده ها، بدنها و دارییهای شما نظر ندارد، بلکه به قلبهای شـما می نگرد و آن کسـی را که قلبی صالح دارد مورد مهر و رحمت خود قرار می دهد و شـما همگی فرزندان آدمید و محبوبترینتان نزد خدا با تقواترینتان هستید.قرطبی می نویسد سروده علی بن ابی طالب (ع) در این باره مشـهور است که گفت:النـاس من جهه التمثیـل اکفاء ابوهـم آدم والام حواءنفس کنفس و ارواح مشاکله و اعظم خلقت فیهم و اعضاءفانلم یکن لهم من اصـلهم حسب یفاخرون به فالطین والماءما الفضل الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهتدی ادلّاءو قـدر کل امری، ما کان یحسـنه و للرجال علی الافعال سـیماءو ضـد کل امری ء ما کان یجهله والجاهلون لاهل العلم اعداء [۲۲] .اعلام این حقیقت که بازگشت همه ارزشـها به تقواست و محبوبترین انسانها پروا پیشه ترین آنها می باشـند. اعلام نظام ارزشی حقیقی بود که با حقیقت انسانها یکی است. نظامی ارزشی برای همه نسلها، در همه عصرها و

تمام مصرها. بازگشت سایر ارزشهای انسانی نیز بدان است. بر این مبناست که تمام اختلافهای واهی رنگ می بازد و ارزشهای واقعی رخ می نماید.پیامبر خاتم (ص) اعلام کرد که میزان ارزش، قوم و قبیله و رنگ و نژاد و دارایی نیست. آن حضرت، همه آنچه به عنوان ارزش شناخته می شد زیر پا نهاد و مساوات حقیقی انسانها را ندا داد. امام باقر (ع) گوید که در روز فتح مکه رسول خدا (ص) به منبر رفت و چنین فرمود:«ایها الناس ان الله قدأ ذهب عنکم نحوه الجاهلیه و تفاخرها بآبائها، الا انکم من آدم علیه السلام و آدم من طین اِلا اِنّ خیر عبادالله عبد اتقاه؛ ان العربیه لیست باب والد ولکنّها لسان ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغه حسبه، الا ـ ان کل دم کان فی الجاهلیه او احنه - و الا حنه الشحناء - فهی تحت قدمی هذه الی یوم القیامه.» [۲۳] .ای مردم، خداوند تکبر و فخر فروشی جاهلیت و افتخار کردن به پدران را از بین برد، آگاه باشید شما از آدم هستید و آدم از گل. آگاه باشید برترین بندگان خدا، بنده ای است که تقوای او را داشته باشد. (زبان) عربی برای (افتخار به) پدران نیست، بلکه آن زبانی است گویا. پس هر کس را که عملش پایین آورد، حسبش بالا نمی برد. آگاه باشید تمام خونهایی که در جاهلیت ریخته می شد و کینه و کینه دشمنی زیر این پای من است تا روز قیامت.اسلام، به همه تفاخرهای جاهلی پایان بخشید چنانکه رسول خدا (ص) فرمود:«یا علی ان الله تبارک و تعالی قد اذهب بالاسلام نخوه الجاهلیه و تفاخرها بآبائها، الا ان الناس

من آدم و آدم من تراب و اکرمهم عندالله اتقاهم.» [۲۴] .ای علی، خداوند به وسیله اسلام تکبر و فخر فروشی جاهلیت و افتخار کردن بـه پـدران را از بین برد. آگـاه باشـید که تمـام مردم از آدم هسـتند و آدم از خـاک است و برترین مردمـان نزد خـدا، با تقواترین آنهاست.پیـامبر خـاتم (ص) بـا اعلام اصل مساوات – دیـدگاه طبقاتی و مناسـبات سـتمگرانه بر خاسـته از آن را باطل اعلام کرد. انسانها را کنار هم و در یک صف متحد قرار داد و دستور داد:«استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم.» [۲۵] .با هم در یـک صف و به مسـاوات باشـید و با هم مختلف نباشـید تا قلبهایتان مختلف نشود.اگر این یکتایی و یکرنگی را رعایت نکنیـد، دلها پراکنده می شود و دستها از یاری یکدیگر باز می ماند. شما مسلمانان یک وجودید، یک دست هستید و همه یک رنگید و آن بهـترین رنـگ یعنی رنگ الهی است: «صـبغه الله و من احسن من الله صـبغه؟»تلاـش پیـامبر بر این بود که مردم را بـا این حقیقت آشنا سازد و آن دیدگاه طبقاتی را که با سابقه طولانی اش در جان مردم رسوخ کرده بود و خلق ثانوی آنان شده بود، زایل کنـد. این رنگ حقیقی نبود و می بایست زدوده شود. آن دیـدگاهی که انسانها را از ابتـدا در قالبهای خاص طبقاتی قرار می دهد، باید طرد شود. اینکه بعضـی انسانها ذاتاً «سـر» به دنیا می آیند و بعضـی «پا»؛ اینکه سـفید قریشی بر سیاه حبشی برتری ذاتی دارد، در منطق پیـامبر مردود اعلاـم شـد که دیـدگاههای طبقاتی در منطق اسـلام جایی نـدارد. ارسـطو می گفت: «نظر به اینکه مردم در استعداد و فهم

و هوش یکسان نیستند و یونانیان از اقوام دیگر اشرفند، اگر آنها را به بندگی بگیرند رواست که: آزادگان باید به فراغت به وظایف انسانیت و کسب معرفت و تفکر بپردازند و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند، که در حکم بهایم و به منزله آلات و ادواتند، و اگر ادوات به خودی خود کار می کردند، البته حاجت به وجود بندگان نبود، خلاصه: بندگان اموال خداوندان می باشند و حقوقی بر آنها ندارند جز اینکه البته آنها را آزار نباید کرد که آن هم خلاف مصلحت است.» [۲۶] .بر مبنای این دیدگاه انسانها از بدو تولد در قالبهای معین ستمگرانه طبقاتی قرار می گرفتند. مشاغل، تحصیلات، مراتب حکومتی و همه چیز بر همین اساس تقسیم بندی می شد. کسی حق نداشت از طبقه ای که در آن چشم به جهان گشوده بود فراتر رود، هر چند که بالاترین استعدادها را داشته باشد. در دوره های بعد نیز همین نگرش طبقاتی و ستم به انسان به صورتهای دیگر ادامه یافت. اینکه برای حفظ تعادل اقتصادی در جامعه باید گروهی از مردم مستمند و نیازمند باشند تا جامعه قوام یابد. کشیش و نیزی، گریماریا اورتس (Grimaria Ortes) که یکی از مهمترین اقتصاددانان ایتالیایی قرن هجدهم به شمار می رود و یکی از پیشگامان اقتصاد کلاسیک محسوب می شود می نویسد: «نیک و بد اقتصادی در یک جامعه همواره در حال تعادلند. فراوانی نعمت و انبوه ثروت برای عده ای همواره برابر کمبود همین نعم و فقدان ثروت برای دیگران است. ثروت فراوان برخی، همیشه با محروم ساختن عده کثیری از سایر مردم، از امور ضروری و اجتناب ناپذیر است. ثروت یک جامعه، متناسب با جمعیت آن است و

فقر آن متناسب با غنای آن. فعالیت برخی،بیکارگی و بطالت را برای دیگران پیش می آورد. بینوایان و بیکارگان ثمره و نتیجه ضروری توانگران و زحمتکشانند.»با این نگرش، اعلام مساوات ذاتی انسانها و اینکه همه آنها از یک اصل و ریشه اند و اختلافی میانشان نیست، موجب بر هم خوردن تعادل اجتماعی است. با این نگرش وجود فقیر امری ضروری است تا غنی در رفاه به سر برد. وجود انسانهایی که پست به دنیا می آیند،لازمه تعادل جامعه است زیرا اگر آنها نباشند، چه کسی مشاغل پست را تصدی کند؟ اگر عده ای فقیر نباشند، جای خیرات و مبرات نیکوکاران کجا خواهد بود؟ نباید با فقر مبارزه کرد و نباید سخن از فقر ستیزی و فقر زدایی به میان آورد، زیرا این گونه سخنان و طرفداری از بینوایان، هماهنگی نظام آفرینش و اعتدال طبیعی را بر هم می زند. بنابراین، حفظ تبعیضهای اجتماعی، نه تنها منفور نیست، که مطلوب و مورد ستایش است. یک کشیش پروتستان انگلیسی به نام ژوزف تاون سند (Townsend joseph) فقر را به عنوان شرط ضروری ثروت مورد ستایش قرار داده است و معتقد است فقر چیز بسیار خوبی است برای اینکه عده ای به ثروت برسند. وی اظهار می دارد که اجبار قانونی کار کردن با زحمات بسیار و فشار و سر و صد توأم است، در حالی که گرسنه نگه داشتن انسانها به صورت یک فشار مسالمت آمیز، آرام و مستمر انسانها را به کار وامی دارد و این امر به شکل طبیعی ترین انگیزه، قویترین زمینه کار و کوشش می شود. یعنی باید گرسنگی را در میان طبقه محروم جامعه حفظ کرد تا آنها تن به خواسته های توانگران دهند.

و بـدین ترتیب همواره کسانی پیـدا می شونـد تا بنـده وارترین، کثیف ترین و پست ترین مشاغل جامعه را به عهـده گیرند و از این راه آنـان که به طور طبیعی سـر به دنیـا آمـده انـد به مشاغل عالیتر و امور والاتر بپردازنـد. خداونـد آنها را چنین آفریـده تا اعتـدال و انتظام طبیعت و جامعه بدرستی برقرار بماند.درست برخلاف این نگرش سـتمگرانه، پیام آور عدالت و مساوات اعلام کرد:«ان الناس من عهد آدم الی یومنا هذا مثل أسـنان المشط، لافضل للعربی علی العجمی ولا للاحمر علی الاسود الا بالتقوی.» [۲۷] .بی گمان مردم از زمان آدم تا زمان ما چون دنـدانه های شانه (مساوی)اند، عربی را بر عجم و سـفیدی را بر سـیاه برتری نیست مگر به تقوا.آن حضـرت کسـانی را که خود را از طبقه برتر می دانسـتند وبه نژاد و قوم و قـبیله و پـدران خود تفـاخر می کردنـد، بـا تنـدترین کلمـات نکوهش کرده است:«کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب لینتهین قوم یفتخرون بآبـائهم او لیکونن اهون من الجعلان.» [۲۸] .همه تان فرزنـدان آدمیـد و آدم از خاک آفریده شده است گروهی که به پدران خویش مباهات می کنند باید بدان پایان بخشند که در غیر این صورت نزد خدا از سوسک سرگین غلتان نیز خوارتر و بی ارزشتر به شمار آیند.آن حضـرت همه برتریهـا جز برتری به تقوای الهی را مردود اعلام کرد و به خویشاونـدان خود فرمود به سـبب خویشاونـدی با من هیـچ فضـیلتی بر دیگران ندارید و این پیوند بدون آنکه تقوا پیشه و عمل کنید سودی به حالتان ندارد.لا یفخرن الهاشـمی علی امری ء من آل بربر [۲۹] .هاشمی هرگز نباید بر کسی که بربر است فخر بفروشد.امام

باقر (ع) فرماید: رسول خدا (ص) بر کوه صفا ایستاد و فرمود:«یا بنی هاشم، یا بنی عبدالمطلب انی رسول الله الیکم و انی شفیق علیکم و ان لی عملی ولکلِ رجل منکم عملخ، لا تقولوا ان محمدا منا و سند خل مدخله، فلاوالله ما اولیائی منکم ولا من غیر کم یا بنی عبدالمطلب الا المتقون، الا فلا اعرفکم یوم القیامه تاتون تحملون الدنیا علی ظهورکم و یأتون الناس یحملون الاخره، الا ـ انی قد اعذرت الیکم فیما بنی و بینکم و فیما بینی و بین الله عز و جل فیکم.» [۳۰] .ای فرزندان هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من فرستاده خدا بر شما هستم و خیرخواه شما می باشم. من در گروه عمل خود هستم و هر یک از شما هم در گروه عمل خود است، نگویید که محمد ازماست و هرجایی او داخل شد، داخل می شویم (و چون او به بهشت رود ما هم که خویشاوندان او هستیم به بهشت خواهیم رفت). نه به خدا سوگند، دوستان و پیروان من از شما و غیر شما جز تقوا پیشگان نیستند. آگاه باشید که من در روز قیامت شما را نشناسم و چنان نباشد که به قیامت درآیید در حالی که دنیا را بر پشت خود بار کرده باشید و مردم بیایند در حالیکه آخرت را با خود آورده باشند. آگاه باشید که براستی رفع عذر خویش را میان خود و شما و میان خود و خدای عزوجل درباره شما انجام دادم.ورام بن ابی فراس آورده است:«و لما نزل قوله تعالی: «و انذر عشیرتک الاقربین» [۳۱] فناداهم بطناً بطناً حتی قال: یا فاطمه بنت محمد یا صفیه بنت

عبدالمطلب عمه رسول الله اعملا لا نفسکما فانی لا اغنی عنکما من الله شیئاً، فمن عرف هذه الامور علم انه لاینفع الا التقوی.» [۳۲] .وقتی آیه شریفه: «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن» نازل شد، پیامبر یک یک ایشان را صد زد تا آنجا که فرمود: ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه دختر عبدالمطلب - عمه رسول خدا - شما دو تن نیز برای خود عمل کنید، زیرا من شما را از هیچ وظیفه ای که در قبال خدا دارید، نمی توانم بی نیاز کنم. پس هر کس با این امور آشنا باشد می فهمد که چیزی جز تقوا سودی به حالش ندارد.آن حضرت خطاب به قریش که خود را از همه برتر می دانستند و منزلتهای بی اساس مغرورشان ساخته بود فرمود:«یا معشر قریش یأتی الناس بالاعمال یوم القیامه و تأتون بالدنیا تحملونها علی رقابکم: یا محمد یا محمد، فاقول: هکذا اعرض عنکم فبین انهم ان مالوا الی الدنیا لم ینفعهم نسب قریش.» [۳۳] .ای گروه قریش! روز قیـــامت مردم را با کردارشان بیاورند و شما دنیا را در حالی که بر گردنهایتان بار کرده اید، به همراه خود می آورید و یا محمد یا محمد می گویید (و استغاثه می کنید) و من می گویم: این چنین از شما روی گردانم؛ و بیان فرمود که اگر آنها به دنیا دل ببندند، نسب قریش سودی به حالشان ندارد.آن حضرت بر همه منزلتها، جز منزلت ناشی از تقوا خط بطلان کشید. اما آنان که دلبسته دنیا هستند، چشم به منزلتهای واهی آن دارند؛ آنان که حقیقت انسان را نمی شناسند، دل به اشرافیتهای پوچ می بندند؛ آنان که با اصل انسان بیگانه اند، در پی مباهاتهای نژادی اند. اسلام بر

همه این منزلتها، اشرافیتها و مباهاتها خط بطلان کشید پیام آور حق، همه آنها را باطل اعلام کرد، اما پس از رحلت او، مارهای خفته جاهلی دوباره سر برداشتند و اشرافیت زنده شده، مساوات نبوی را در بند ستم کشید. چون علی بن ابی طالب (ع) زمام امور مسلمانان را به دست گرفت دوباره سیره مساوات را زنـده ساخت و در جمع مهاجران و انصار و همه مسلمانان در خطبه ای فرمود: [۳۴] .«فافضل الناس - ایها الناس - عندالله منزله و اعظمهم عندالله خطراً اطوعهم لامر الله و اعملهم بطاعه الله و اتبعهم لسنه رسول الله (ص) واحیا هم للکتاب الله فلیس لا حـد من خلق الله عندنا فضل الا بطاعه الله و طاعه رسول و اتباع کتابه و سنه نبیه (ص) هـذا کتاب الله بین اظهرنا و عهد نبی الله و سیرته فینا، لا یجهلها الا جاهل مخالف معاند عن الله عزوجل، یقول الله: «یا ایهـا النـاس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عنـدالله اتقاکم.» [۳۵] ، فمـن اتقی الله فهو الشریف المکرم المحب. و کـذلک اهل طاعته و طاعه رسول الله یقول الله فی کتابه: «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفرلکم ذنوبکم و الله غفور رحیم.» [۳۶] و قـال: «و اطیعو الله و اطیعو الرسول فان تولیتم فان الله لا یحب الکافرین»...» [۳۷] .ای مردم، بهترین مردم از نظر مقام پیش خـدا و با ارزشترین آنهانزد خـدا، فرمانبرترین آنهاست برای فرمان خدا و کارکن ترینشان به طاعت خدا و پیروترینشان بر سنت رسول خدا (ص) و آنان که کتاب خدا را زنده تر

دارند. برای هیچیک از خلق خدا نزد ما فضلی نیست مگر به طاعت خدا و طاعت رسولش و پیروی از کتاب او و سنت فرستاده اش این کتاب خدا و فرمان پیامبر خدا و سیره اوست در میان ما و جز جاهل و مخالف و معاند آن را ندیده نگیرد که از خدای عزوجل است و می فرماید:«ای مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بی شک گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.» هر که تقوا دارد شریف با کرامت است و دوست داشتنی و نیز آن کس که اهل طاعت خدا و طاعت رسول خداست. خداوند در کتاب خویش می فرماید: «بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد وگناهانتان را بیامرزد که خداوند آمرزنده ومهربان است.» و فرمود: «واز خدا و رسول فرمان برید. پس اگر رویگردان شدند بدانند که خداوند کافران را دوست ندارد.»«ثم صاح باعلی صوته یا معشر المهاجرین و الانصار و یامعاشر المسلمین اتمنون علی الله و علی رسوله باسلامکم و لله ولرسوله المن علیکم ان کنتم صادقین. ثم قال: الا انه من استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا و شهد أن لااله الاالله و ان محمدا عبده و رسوله اجرینا علیه احکام القرآن واقسام الاسلام. لیس لاحد علی احد فضل الا بتقوی الله وطاعته جعلنا الله و ایاکم من المتقین و اولیائه و احبائه الذین لاخوف علیهم ولا هم یحزنون...»سپس به آواز بلند فریاد زد: ای گروه مهاجران و انصار، ای گروه مسلمانان، آیا بر خدا

و رسولش منت دارید که مسلمانید؟ خدا و رسولش بر شما منت دارند اگر راست بگویید سپس فرمود: آگاه باشید، بدرستی هر که رو به قبله ما دارد و ذبیحه ما را می خورد و شهادت بر یگانگی خدا و بندگی و رسالت محمد (ص) می دهد، احکام قرآن و بهره های اسلام را در حق او اجرا می کنیم. کسی را بر دیگری برتری نیست جز به تقوای الهی و اطاعت او. خداوند ما را و شما را از جمله متقیان و دوستان و اولیای خودش که ترسی بر آنها نیست و اندوهی ندارند، قرار دهد.«ثم قال: الا ان هذه الدنیا التی اصبحتم تتمنونها وترغبون فیها، و اصبحت تعظکم و ترمیکم لیست بدارکم ولا منزلکم الذی خلقتم له ولا الذی دعیتم الیه. الا و انها لیست بباقیه لکم ولا تبقون علیها، فلا یغرنکم عاجلها فقد حذرتموها، و وصفت لکم وجربتموها فاصبحتم لا تحمدون عاقبتها. فسابقوا رحمکم الله الی منازلکم التی امرتم ان تعمروها فهی العامره التی لا تخرب ابداً و الباقیه التی لاتنفد. رغبکم الله فیها، و دعاکم الیه، و جعل لکم الثواب فیها...»سپس فرمود: آگاه باشید، بدرستی این دنیا که شما آرزوی آن را دارید و بدان شیفته اید و آن هم شما را می خواند و پیش می راند، خانه و کاشانه شما که برای آن آفریده و بدان دعوت شدید، نیست. آگاه باشید که نه این دنیا برای شما بماند و نه شما برای آن. مبادا نقد بودن آن شمارا بفریبد، پس بیقین از آن برحذر داشته شده اید و آن را به شما معرفی کرده اند و خود آنرا آزموده اید و سرانجام نیز آن را

نمی پسندید. پس خدایتان رحمت کند، بدان خانه هایی که فرمان دارید آبادشان کنید، پیشی گیرید که آنها آبادانی هستند که هرگز ویراننشوند وبمانند ونابود نگردند. خداوند شما را بدانها تشویق کرده، دعوت کرده و ثواب شما را در آنها قرار داده است.«فانظروا یا معاشروا المهاجرین و الانصار و اهل دین الله ما وصفتم به فی کتاب الله و نزلتم به عند رسول الله (ص) و جاهدتم علیه فیما فضلتم به بالحسب و النسب؟ ام بعمل و طاعه؟ فاستتموا نعمه علیکم - رحمکم الله - بالصبر لانفسکم و المحافظه علی من استحفظکم الله من کتابه. الا و انه لا یضرکم تواضع شی ء من دنیاکم بعد حفظکم وصیه الله و التقوی. ولا ینفعکم شی ء حافظتم علیه من امر دنیاکم بعد تضییع ما امرتم به من التقوی. فعلیکم عبادالله بالتسلیم لا مره و الرضا بقضائه، و الصبر علی بلائه...»ای گروههای مهاجر و انصار و اهل دین خدا! در آنچه قرآن برای شما شرح داده و مقامی که نزد رسول خدا (ص) داشتید و بر سر آن مبارزه وجهاد کردید تأمل کنید که در چه چیزی برتری یافتید، آیا به خاندان و نژاد؟ یا به عمل و طاعت؟ خدایتان رحمت کند نعمت خدا را به وسیله صبر و محافظت بر کسانی که خدا برای حفظ قرآن خود برای شما گماشته است، بر خود به کمال رسانید. آگاه باشید، پایین آمدن میزان دنیایتان، پس از آنکه سفارش خدا و تقوا را نگه دارید، بر شما زیانی ندارد وهر آنچه از دنیای خود حفظ کنید، پس ازآنکه آنچه از تقوا را که دستور دارید تباه کردید، به شما سودی ندهد. ای

بندگان خدا، بر شـما باد که تسلیم فرمان خدا، راضی به قضای الهی و قرین صبر بر بلای او باشید.«فاما هذا الفی ء فلیس لا حد فیه علی احد اثره قد فرغ الله عزوجل من قسـمه فهو مال الله و انتم عبادالله المسـلمون، وهذا کتاب الله به اقررنا و علیه شـهدنا و له اسلمنا، و عهد نبینا بین اظهرنا فسلموا - رحمکم الله - فمن لم یرض بهذا فلیتول کیف شاء فان العامل بطاعه الله و الحاکم بحکم الله لا وحشه علیه، اولئک الـذین «لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» [۳۸] ، «اولئک هم المفلحون» [۳۹] و نسال الله ربنا و الهنا ان یجعلنا و ایاکم من اهل طاعته و ان یجعل رغبتنا و رغبتکم فیما عنـده اقول ما سـمعتم و اسـتغفر الله لی ولکم.»اما این دارایی بیت المال برای همه است و کسی را بر کسـی در آن برتری نیست. خدای عزوجل قسمت آن را مقرر داشته است آن مال خداست و شـما همگی بنده های مسلمان خدایید. این هم قرآن خدا که بدان اعتراف داریم و بر آن گواهیم وبدان تسلیم شده ایم و این سنت پیامبر ماست که در برابر ماست. خدایتان رحمت کند، همگی آن را بپذیرید و هر که آن را نپسـندد هر طور خواهد روی بگردانـد، زیرا آن که به طاعت خـدا عمل کند و به حکم خدا حکومت کند هراسـی ندارد، «آنها هسـتند که نه ترسـی برایشان وجود دارد ونه انـدوهی».«آنهـا همـان رسـتگارانند.» و از خـدا پروردگارمان و معبودمان خواسـتاریم که ما را و شـما را از اهل طاعت خود قرار دهد و رغبت ما و شما را بدانچه نزد اوست

متوجه کند. می گویم آنچه را شنیدید و برای خود و شما آمرزش می خواهم.این همه تأکید امام (ع) بر فرمانبرداری ازخدا و رسول او و وفاداری به سیره و سنت آن حضرت و پرهیز از دنیا خواهی در بحث از مساوات،نشانه آن است که مخالفان مساوات دل به خدا و دین نسپرده و دلبسته دنیای خویش بودند. آنان که در بیست و پنج سال کنار بودن امام (ع) از زمامداری براساس به هم خوردن اصل مساوات از ثروتهای انباشته شده برخوردار گشته بودند، حتی تحمل اعلام مجدد مساوات را نیز نداشتند و علی (ع) این را خوب می دانست و آنها را نیک می شناخت. از این رو در خطبه ای که پس از بیعت همگانی در روز دوم از حکومت خویش ایراد کرد، وقایعی را که پس از پیامبر روی داده بود و سیاست خود را یادآور شد، آن گاه پس از لحظه ای سکوت، رو به طرف راست وچپ گرداند و فرمود:«الا لا یقولن رجال منکم غدًا قد عمرتهم الدنیا فاتخذوا العقار، و فجروا الانهار، و رکبوا الخیول الفارهه، و اتخذوإ؛ی یّ ٚالوصائف الروقه، فصار ذلک علیهم عارا و شناراً؛ اذا ما منعتهم ما کانوا یخوضون فیه، و اصرتهم الی حقوقهم التی یعلمون، فینقمون ذلک، و یستنکرون و یقولون: حرمنا ابن ابی طالب حقوقنا! الاـ و ایما رجل من المهاجرین و الانصار من اصحاب رسول الله صلی الله علیه یری ان الفضل له علی من سواه لصحبته، فان الفضل النیر غدا عندالله، و ثوابه و اجره علی الله، و ایما رجل استجاب لله و للرسول، فصدق ملتنا، و دخل فی دیننا، استقبل قبلتنا فقد استوجب

حقوق الاسلام و حدوده؛ فانتم عبادالله، و المال مال الله، يقسم بينكم بالسويه، لا فضل فيه لا حد على احد؛ و للمتقين عندالله غدا احسن الجزاء، و افضل الثواب؛ لم يجعل الله الدنيا للمتقين اجراً و لا ـ ثواباً، و ما عندالله خير للابرار. و اذا كان غدا ان شاء الله فاغدوا علينا؛ فان عندنا مالا نقسمه فيكم، ولا يتخلفن احد منكم؛ عربى ولا عجمى، كان من اهل العطاء اولم يكن؛ اِلا حضر؛ اذا كان مسلماً حرا، اقول قولى هذا و استغفر الله لى ولكم، ثم نزل.» [۴۰] .مبادا فردا زورمندان و ثروتمندان که در نعمت و عافیت دنیا غرق شده اند، فریاد کنند. مبادا آنان که بوستانها آراسته اند ونهرها را به سوی بوستانها چرخانده اند و بر اسبان راهوار سوار شده اند و کنیزکان زیبا در خانه ها دارند، چون آنان را از کارهایی که می کردند باز دارم و تنها حقوق مشروعشان را بدیشان بپردازم، این کار را بر خود ننگ و عار بدانند و خشمگین شوند و اعتراض کنند و فریاد برآرند که پسر ابوطالب ما را از حقوقمان محروم ساخت.آگاه باشید هر کس از مهاجران و انصار، ازاصحاب رسول خدا (ص) که خود را به سبب مصاحبت با پیامبر برتر از دیگران می بیند، باید بداند که برتری آشکار برای روز جز است و نزد خدا، و پاداش و اجر آن را خدا خواهد داد. (اما امروز) هر کس دعوت خدا و رسول را اجابت کرده باشد و ملت ما را تأیید کند و دین ما را بپذیرد و قبله ما را قبله خود بشناسد، از حقوق اسلامی برابر برخوردار می شود و حد و حدود

اسلامی یکسان بر او جاری خواهد گشت. شما همگی بندگان خدایید و این اموال از آن خداست که باید با سهم برابر میان شما تقسیم شود هیچکس را در آن بر دیگری برتری نیست و به تقواپیشگان فردا در نزد خدا نیکوترین جزا و برترین پاداش داده خواهد شد. خداوند دنیا را پاداش و ثواب پرهیزگاران قرار نداده، بلکه آنچه در نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است. چون فردا شود، ان شاء الله، صبحگاهان حاضر شوید که مالی هست و آن را میان شما تقسیم خواهیم کرد؛ هیچکس امتناع نکند، نه عرب و نه عجم. خواه نام او در دفتر ارزاق باشد و یا نباشد، حتماً حاضر شود. همان قدر که مسلمان و آزاده باشد کافی است. من سخن خود را به پایان می برم و از خداوند برای خودم و شما آمرزش می خواهم.سپس از منبر فرود آمد.نگرش امیر مؤمنان (ع) در مساوات، نگرشی حقیقی است و آنان را که با حقیقت نسبتی نیست، با مساوات جز بیگانگی نیست. اعتقاد آن حضرت چنین بود که:«الرزق مقسوم و الایام دول و الناس الی آدم شرع سواء.» [۴۱] .روزی تقسیم شده است و روزگار می چرخد ومردم تا به آدم همه مساویند.تربیت شدگان مکتب پیامبر (ص) و علی (ع) بخوبی دریافته بودند که حسب و نسب انسان، دین اوست و همگان مساویند وکسی را بر کسی جز به تقوا فضیلتی نیست. از امام باقر (ع) روایت شده است که سلمان با چند تن از قریش در مسجد نشسته بودند، آنها شروع کردند به نقل نسب و نژاد خود و هر یک نسب خویش را بالا می برد تا

رسیدند به سلمان، عمر بن خطاب به وی گفت: «تو بگو کیستی و پدرت کیست و اصل و نسبت چیست؟» سلمان گفت: «انا سلمان بن عبدالله، کنت ضالا ـ فهدانی الله عزوجل بمحمد - ص - و کنت عائلاً فاغنانی الله بمحمد - ص - و کنت مملو کا فاعتقنی الله بمحمد - ص - هذا نسبی و هذا حسبی.» (من، سلمان فرزند بنده خدا هستم که گمراه بودم و خدای عزوجل به وسیله محمد (ص) هدایتم کرد، و بینوا بودم و خداوند به وسیله محمد (ص) توانگرم ساخت، و برده بودم و خداوند به وسیله محمد (ص) آزادم کرد. این نسب من و این حسب من است.) در همین حال که سلمان با آنان مشغول گفتگو بود، پیامبر وارد شد و به آنها پیوست سلمان گفت: «ای رسول خدا من از دست اینها چه کشیدم!» و آنچه را گذشته بود و آن تفاخرها و برتری جوییها را بازگو کرد. پس پیامبر پرسید: «تو درپاسخ آنها چه گفتی؟» سلمان پاسخ خردمندانه و مکتبی خود را باز گفت. رسول خدا (ص) فرمود: «یا معشر قریش، ان حسب الرجل دینه و مروءته خلقه و اصله عقله و قال الله عزوجل: «انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم.» ثم قال النبی (ص) لسلمان: لیس لا حد من هولاء علیک فضل الا ـ بتقوی الله عزوجل و ان کان التقوی لک علیهم فانت افضل.» [۴۲] (ای گروه قریش، همانا حسب مرد، دین اوست و مردانگی اش اخلاق اوست و اصل و نسب او عقل و خردش است. خدای عزوجل فرموده است: «بی

گمان ما شما را از نری وماده ای آفریده ایم و شما را تیره ها و قبیله ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید، بی شک گرامی ترین شما نزد خدا بإ؛ی یّ ـ تقواترین شماست.» سپس رسول خدا (ص) به سلمان فرمود: هیچیک از اینها برتو برتری و فضیلتی ندارند مگر به تقوای الهی و اگر تقوای تو بر آنها افزون باشد، تو برتر از آنهایی.)فارغ از باب و ام و اعمام باش همچو سلمان زاده اسلام باش [۴۳] .برای بسیاری درک این حقیقت دشوار بوده است و نمی توانسته اند به سادگی بپذیرند که ویژگیهای نژادی و قومی موجب هیچ فضیلتی نیست و انسانها به سبب ریشه واحد، اختلافی ندارند مگر به کمالات حقیقی. بسیاری چون بیگانگان با اسلام، با اصل مساوات از سرشگفتی و ناباوری برخورد کرده اند. ابومنصور طبرسی در بخش احتجاجات امام صادق (ع) آورده است که فرد زندیقی از آن حضرت پرسشهایی کرد، از جمله گفت: «فتقول ان ولد آدم کلهم سواء فی الاصل لایتفاضلون الا بالتقوی؟» (آیا شمااظهار می کنید که همه فرزندان آدم مساویند و هیچ برتری بر هم ندارند جز به تقوا؟) امام فرمود: «نعم، انی وجدت اصل الخلق التراب والاب آدم و الام حواء، خلقهم اله واحد و هم عبیده...» [۴۴] (آری، همانا اصل آفرینش آدمیان را از خاک یافتم و اینکه پدر همه آدم و مادر شان حواست که خدای واحدی آنان را آفریده است و همگی بندگان اویند.)آری، حقیقت این است که پروردگار جهانیان یکی است و پدر آدمیان نیز یکی است، پس اختلاف و برتری جویی در چیست؟محمد بن یعقوب کلینی (ره) با اسناد خود از قول مردی از اهل بلخ نقل کرده

که گفته است: «من در آن سفری که حضرت رضا (ع) به خراسان کرد همراه آن حضرت بودم. روزی سفره غذا خواست و همه غلامان سیاهپوست و غیر آنها را بر سر سفره گردآورد (تا با او غذا بخورند) من گفتم: فدایت شوم آیا بهتر نیست برای آنها سفره جداگانه ای بیندازید؟ فرمود: «مه ان الرب تبارک و تعالی واحد والام واحده والاب واحد و الجزاء بالاعمال.» دم مزن که پروردگار تبارك و تعالی یکی است (و همه بنده یک خداییم) و مادر (همه ما) یکی است و پدرمان (هم) یکی است و جزا و پاداش نیز به اعمال است.» [۴۵] .میزان ارزش انسانها به رنگ و حسب و نسبشان نیست. رسول خدا (ص) با شدت این گونه ارزش گذاریها را رد کرد. حتی دانش نسب شناسی را، اگر بنابراین باشد که وسیله تفاخر و برتری جوییهای دروغین گردد، بی فایده اعلام کرد. زمانی آن حضرت متوجه شد که مردم گرد فردی تجمع کرده اند و او را بسیار تکریم می کنند. حضرت پرسید: این مرد کیست و چه کاره است؟ گفتند: «علامه» یعنی این فرد علامه و بسیار دانشمند است. پیامبر فرمود: دانش بسیار او در چیست؟ پاسخ دادند که او آگاه ترین مردم به انساب عرب است. او بهترین نسب شناس است. در این زمان، پیامبر دانش نسب شناسی را از این جهت که مردمان را به برتریهای قومی و قبیلگی و نژادی می کشاند و نه از جهت شناختی که برای دانشهای دیگر ایجاد می کند، دانشی بی سود و نتیجه حقیقی اعلام داشت و فرمود: «ذاک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه.» [۴۶] (این

دانشـی است که چون کسـی ندانـد زیـانی نبرد و چون بدانـد سودی نبرد.)ارزش انسانها به این نیست که چه رنگی دارنـد و از کـدام قوم و خـانواده انـد. ارزش انسانها به شـرافتهای حقیقی است که فرمود:«اشـراف امتی من حمله القرآن و اصـحاب اللیل.» [۴۷] .بزرگان امت من حاملان قرآن و یاران شبند.برجستگان و بزرگان در نظر پیامبر، حاملان قرآنند، آنان که اخلاقشان قرآن است و کتـاب الهی در آن جلوه دارد. آنـان که همـدم شـبند و اهـل خلـوت و انس بـا حق. میزان ارزش و برتری چنین اموری است. میزان ارزش، دانشـهای حقیقی وکردار صالـح و تقوای الهی است. ملاک بزرگ شـمردن و کرامت کردن اینهاست. امیر مؤمنان (ع) در برخورد با افراد، ملاک بزرگ شـمردن آنان را معرفت و حقیقتشان معرفی فرموده است:«لا تستعظمن احداً حتی تستکشف معرفته.» [۴۸] .هیچکس را بزرگ مشـمار تـا میزان معرفت او بر تـو آشـکار شـود.در منطـق نبوی، میزان ارزش، علم حقیقی است چنانکه حضـرت صادق (ع) از جـد گرامیشان رسول خدا (ص) نقل کرده اند که آن حضـرت فرمود:«أکثر الناس قیمه اکثرهم علما و اقل الناس قیمه اقلهم علماً.» [۴۹] .با ارزشترین مردم دانشمندترین آنها و بی ارزشترین مردم کم دانش ترین آنها هستند.بنابراین، قدر و قیمت و ارزش انسانها، به ملاکهای ظاهری نیست، بلکه به ملاکهای حقیقی و باطنی است که ظهور و جلوه نیز دارد. میزان: علم و تقواست و به بیـان امـام امت (ره):«ارزش در لسـان انبیـا و در لسـان اولیـای خـدا و در رأس آنها قرآن کریم و رسول اکرم (ص) ارزش به علم و تقواست. میزان ارزش، این دو خاصه است؛ علم و تقوا توأماً. علم

تنها ارزش ندارد، یا ضـعیف است ارزشش. تقوای تنها ارزش ندارد یا ضعیف است ارزشش.» [۵۰] .آنان که اهل تقوای دلیل، بصـیرت، مصونیت و ستیز هستند و نه تقوای فریب، جهالت، محدودیت و گریز، برترین انسانها و والاترین مردمانند. همان طور که رسول خـدا (ص) فرمود: «المتقون ساده» [۵۱] (پرهیزگاران سـرورانند) و آن گاه که زیـدبن صوحان عبـدی از امیر مؤمنان (ع) پرسـید: «فـای النـاس خیر عنـدالله؟» (کـدام یک از مردمان نزد خداونـد بهتر و ارجمندترنـد؟) فرمود: «اخوفهم له و اعملهم بالتقوی و ازهـدهم فی الدنیا.» [۵۲] (خـدا ترس ترین و با تقواترین و زاهـدترینشان در دنیا.)براساس همین نظام ارزش گـذاری بود که حقیقت انسانهـا ارزش یـافت و آنـان که واجـد این ارزشـها بودنـد، به عنوان والاـترین انسانها معرفی شدنـد پیامبر اکرم (ص) سـلمان را به سـبب ارزشـهای او، از خود و از خاندان خود خواند. در جنگ خندق هنگام تقسـیم نفرات، مهاجر و انصار درباره سـلمان به مشاجره پرداختند و هر کدام می گفتند سلمان از ماست و باید همکار ما باشد. پیامبر اعلام کرد که سلمان از مـا اهـل بیت است:«سـلمان منا اهل البیت.» [۵۳] .بـا درک این حقیقت است که انسانهـا رو به سـوی ملکـوت می کننـد و شـأن بهشتی می یابنـد، چنـانکه مفضـل از امـام صـادق (ع) نقـل کرده است:«قـال الله عزوجل: افترضت علی عبادی عشـره فرائض اذا عوفوهـا امکنتهم ملکوتی و ابحتهم جنـانی. اولهـا معرفتی... و العاشـره ان یکون هوو اخوه فی الـدین والـدنیا شـرعاً سواء.» [۵۴] .خـدای عزوجـل فرموده است: بر بنـدگانم ده فریضه را واجب کرده ام که چون بـدانها معرفت یابنـد ملکوتم برایشـان فراهم و بهشتم خالص شود. نخستین آنها معرفت

من است... و دهم اینکه در دین و دنیا با برادر خود یکسان و مساوی باشند.

سیره مساوات

رفتار پیام آور هدایت و عدالت و منطق عملی آن حضرت، سراسر نشان از رعایت مساوات داشت، حتی در نگاه کردن به اصحاب، آن را پاس می داشت. از امام صادق (ع) نقل شده است که:«کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقسم لحظاته بین اصحابه فینظر الی ذا و ینظر الی ذا بالسویه.» [۵۵] .مجلس وی آن چنان بود که هیچ تفاوتی میان او واصحابش دیده نمی شد؛ در حلقه ای میان اصحاب می نشست [۵۶] تا هیچ برتری وجود نداشته باشد. از ابوذر (رد) نقل شده:«کان رسول الله یجلس بین ظهرانی اصحابه یجیی ء الغریب فلایدری ایهم هو حتی یسأل.» [۵۷] .رسول خدا (ص) در حلقه ای میان اصحابش می نسشت (به گونه ای که) فرد بیگانه وارد مجلس می شد و نمی دانست پیامبر کدام یک است تا می پرسید.آن حضرت در مقام برترین پیام آور، محبوبترین پیشوا و والاترین زمامدار بود، اما مانند همگان می زیست، بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد، با بردگان هم غذا می شد، مایحتاج خانه اش را از بازار تهیه می کرد و به سوی اهل خانه حمل می کرد و با توانگر ونادر یکسان مصافحه می کرد و به هر کس می رسید سلام می کرد، چه توانگر، چه نادر، چه کوچک و چه بزرگ. [۵۸] .از جلوه های زیبا و برجسته رسالت آن حضرت تحقق مساوات بود که خود سخت آن را پاس می داشت. ابن شهر آشوب می نویسد:«لا یرتفع علی عبیده و امائه فی ماکل ولاملبس.» [۵۹] .در خوراک و پاشاک بر خدمتکاران و

بندگانش برتری نمی جست.تلاش پیامبر خدا (ص) در دوران بیست و سه ساله رسالت بر آن بود که مردمان را با سیره مساوات آشنا کند و کلیه فضیلتهای بی اساس را که با فطرت انسانی بیگانه است، بسوزاند و محو کند؛ و چنین کرد.امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او این خس و خاشاک سوخت [۶۰] .از همین رو در حجه الوداع در ضمن خطبه مشهور خویش، سیره مساوات را نیز آموخت:«الناس فی الاسلام سواء، الناس طف الصاع لادم و حواء، لافضل عربی علی عجمی و لاعجمی علی عربی الا بتقوی الله، الا هل بلغت؟ قالوا: نعم. قال: اللهم اشهد.» [۶۱] .مردم در اسلام برابرند. مردم به یک اندازه فرزند آدم و حوایند. عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی جز به تقوای الهی برتری نیست، آیا (این حقیقت را) رساندم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا گواه باش.سپس فرمود:«لا تأتونی بانسابکم و اتونی باعمالکم، فاقول للناس هکذا و لکم هکذا؛ الاهل بلغت؟ قالوا: نعم. قال: اللهم اشهد.» [۶۲] .نسبهای خود را نزد من نیاورید بلکه عملهای خود را آورید. به مردم همان را می گویم که به شما می گویم. آیا رسانیدم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا گواه باش.بر همین سیره بود که تربیت شده پیامبر اکرم (ص)، پیشوای عدالتخواهان و مساوات پیشگان علی (ع) هنگامی که محمد بن ابی بکر را والی مصر قرار داد، درباره سیره مساوات سفارشهای مؤکدی به او کرد. ابن شعبه حرانی آورده است که به او فرمود تا با آنان به نرمی و ملایمت رفتار کند و سیره مساوات پیش گیرد و همه را به یک چشم نگاه کند وخویش و بیگانه

را در حق برابر شمارد و او را فرمان داد که میان مردم به عدالت رفتار کند و داد را میان آنها بر پا دارد و پیروی هوای نفس نکند و درباره (برپا داشتن امر) خدا از سرزنش سرزنش کننده ها نترسد زیرا خدا با کسی است که تقوای الهی پیشه کند و پیروی و فرمانبری او را بر دیگران مقدم دارد. [۶۳] و نیز بدو نوشت:«و آس بینهم فی اللحظ و النظر حتی لا یطمع العظماء فی حیفک لهم ولا ییأس الضعفاء من عدلک علیهم.» [۶۴] .و همه را به یک چشم نگاه کن (در نگاه میان آنها مساوات را رعایت کن) تا زورمندان در تبعیض طمع نورزند و ناتوانان از عدالت تو نومید نشوند.همچنین بدو یادآوری کرد:«واحبب لعامه رعیتک ما تحب لنفسک و اهل بیتک و اکره لهم ما تکره لنفسک و اهل بیتک.» [۶۵] .و برای همه رعیت خود آنچه برای خود و خاندانت می خواهی، بخواه و برای آنها آنچه برای خود و خاندانت نمی خواهی، مخواه.آن حضرت آن قدر رعایت مساوات را ضروری می دانست که کارگزارانش را این گونه به پاسداری مساوات فرمان می داد و آنان و خاندانشان را به رفتاری همانند همه مردم دستور می داد امیر مؤمنان (ع) آن قدر سیره مساوات را پاس می داشت که می فرمود از خداوند شرم دارم که خود را از برده ای یا آزاد شده ای برتر گیرم. زمانی برای خرید پیراهن در حالی که قنبر همراه آن حضرت بود روانه بازار کرباس فروشها شد. در برابر دکان مردی متشخص ایستاد و گفت: «آیا دو پیراهن که قیمت آن پنج درهم شود دارید؟»

آن مرد از جا پرید و عرض کرد: «البته ای امیر مؤمنان» و چون آن مرد حضرت را شناخته بود، امام از نزد وی گذشت و او را وا نهاد و نزد جوانک دستفروشی ایستاد و فرمود: «ای جوان! آیا دو پیراهن به قیمت پنج درهم داری؟» گفت: «آری، دو پیراهن دارم که یکی از دیگری بهتر است، یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم.» امام فرمود: «هر دو را بیاور» آن گاه رو به قنبر کرد و فرمود: «ای قنبر آنکه سه درهم است، از آن تو.» قنبر عرض کرد: «ای امیر مؤمنان، شما بدان سزاوارتر هستید زیرا منبر می روید و برای مردم سخنرانی می کنید.» فرمود:«ای قنبر تو جوانی و شور و نشاط جوانی در تو زنده است و انا استحیی من ربی ان اتفضل علیك (و من از پروردگارم شرم دارم که بر تو برتری جویم) زیرا از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: به زیردستان خود از آنچه خود می پوشید، بپوشانید و از آنچه می خورید، بخورانید.» [۶۶] .سیره پیشوایان حق و پیروان حقیقیشان، نه مدعیان و متظاهران، چنان بوده است که در تمام آنچه مساوات ممکن و جایز بوده است، آن را رعایت می کرده اند [۶۷] و به نغمه های مخالفان توجه نمی کرده اند و از سیره مساوات دست بر نمی داشته اند.از امام صادق (ع) نقل شده است که وقتی علی (ع) زمام امور را به دست گرفت، به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود:«انی والله لا ارزؤکم من فیئکم درهماً ما قام لی عذق بیثرب فلیصدقکم انفسکم، افترونی مانعا نفسی و معطیکم؟.»به خدا

سوگند که از اموال شما درهمی جابجا نکردم. آنچه خرمای مدینه است، بین (فقرای) خودتان تقسیم کنید. آیا مشاهده می کنید که از خود دریغ می دارم و به خویش نمی پردازم و به شما بخشش می کنم؟حضرت صادق (ع) ادامه داد که در این هنگام عقیل برخاست و گفت: «والله لتجعلنی و اسود بالمدینه سواء.» (به خدا سوگند تو مرا با یک سیاهپوست در مدینه برابر می دانی!) پس امام رو به عقیل کرد و فرمود:«اجلس اما کان هیهنا احد یتکلم غیرک و مافضلک علیه الا بسابقه او بتقوی.» [۶۸] .بنشین! آیا کسی جز تو اینجا نبود حرف بزند؟ برتری تو بر آن سیاهپوست چیست؟ مگر با سبقت در اسلام یا؛ٌ به تقوا.امیر مؤمنان (ع)، بیشتر از هر کس پاسدار سیره نبوی بود چنانکه خوارزمی از جابر روایت می کند که وی گوید در حضور پیامبر (ص) بودیم، علی بن ابی طالب (ع) وارد شد رسول خدا (ص) فرمود: «... انه... اعدلکم فی الرعیه و اقسمکم بالسویه.» [۶۹] .(بی گمان او عادلترین شما در بین مردم و رعایت کننده ترین شما در اجرای مساوات است.)بر همین اساس بود که وقتی آن حضرت زمام امور را به دست گرفت، به مردم قول داد که کارهایی را در جهت اصلاح اوضاع و بازگشت به سیره پیامبر (ص) انجام دهد، از جمله فرمود: «وردت ما قسم من ارض خیبر، و محوت دواوین العطایا و اعطیت کما کان رسول الله (ص) یعطی بالسویه و لم اجعلها دوله بین الاغنیاء و القیت المساحه و سویت بین المناکح...» [۷۰] (آنچه از زمین خیبر تقسیم شده است (به مالکیت عمومی) باز می گردانم

و تقسیم بیت المـال براسـاس (امتیازات واهی ثبت شـده در)دیوانها را محو خواهم کرد و همان طور که رسول خـدا (ص) می داد، خواهم داد که (آن حضـرت) به طور مسـاوی می داد، و آن را ثروتی در گردش بین توانگران قرار نخواهم داد و مساحت را الغا خواهم کرد و بین کسانی که ازدواج می کننـد تساوی برقرار خواهم ساخت...)آن حضـرت همه تلاش خویش را به کار بست تـا تمـام آنچه را که از سـیره مسـاوات نبوی به هم خورده بود، بازگردانـد. در خطبه ای فرمود: «ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً ولا امه و ان الناس کلهم احرار... الا و قد حضـر شی ء و نحن مسوّون فیه بین الاسود و الاحمر.» (مردم! بی گمان آدم هیچ یک از فرزنـدان خود، نه مرد و نه زن را برده متولـد نکرد (یعنی هیچیک از فرزنـدان آدم برده نبودنـد) و همه مردم آزادنـد... آگاه باشـید که اموری (بر خلاف مساوات) اتفاق افتاده است و ما میان سـیاه و سـفید (یا سرخ) به مساوات عمل خواهیم کرد). در این هنگام مروان به طلحه و زبیر گفت: در این سخن منظوری جز شما ندارد. راوی گوید: آن حضرت (پس از این سخنان، بیت المـال را تقسـیم کرد و) به هر یـک از آن سه نفر سه دینار داد و به یکی از انصار نیز سه دینار داد. پس از او برده سـیاهی آمـد که به او نیز سه دینار داد. مرد انصاری گفت: ای امیر مؤمنان این برده را تو دیروز آزاد کرده ای و اکنون مرا با او مساوی می دانی؟ حضرت فرمود:«انی نظرت فی کتاب الله فلم اجدلولد

اسماعیل علی ولد اسحاق فضلاً.» [۷۱] .من در کتاب خدا نظر کردم و در آن هیچ برتری برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافتم.تربیت شدگان سیره نبوی همه مسلمانان را فرزند اسلام می دانستند و میان آنان فرق نمی گذاشتند و تبعیض روا نمی داشتند آنان را چون پسران یک مرد می دانستند که در میراث میان پسرانش فرق نمی گذارد و آنها را از حقی مساوی برخوردار می کند. این چیزی بود که در رفتار و کردار پیامبر اکرم (ص) کاملاً آشکار بود؛ عمل رسول خدا(ص) چنین بود: «و هذا هو فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.» [۷۲] .سیره آن پیشوایان حق بر عدالت و مساوات استوار بود و همگان در پیشگاهشان مساوی بودند چنانکه امیر مؤمنان (ع) در نامه ای به سران سپاهش این حقیقت را یادآوری کرد:«و ان تکونوا عندی فی الحق سواء.» [۷۳] .(و نیز حق شما بر من این است که) همه شما در پیشگاه من مساوی باشید.و به کارگزاران خود فرمان می داد که چنین باشند و کار مردم اعم از خویش و بیگانه، توانگر و نادار، توانا و ناتوان نزدشان یکسان باشد. در نامه ای به اسود بن قطبه سردار سپاه «حُلوان» [۷۴] چنین نوشت:«فلیکن امر الناس عندک فی الحق سواء.» [۷۵] .امور مردم از نظر حقوق باید نزد تو مساوی باشد.و به مالک اشتریادآوری فرمود:«و ایاک والاستئثار بما الناس فیه اسوه.» [۷۶] .از امتیاز خواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی هستند بپرهیز.آن حضرت، کارگزاران خود را به سیره مساوات می خواند و از به خود اختصاص دادن آنچه مردم در آن مساویند بر حذر

می داشت. همین سیره بود که مخالفتها برانگیخت و سبب آن همه مقابله با حکومت وی شد. به بیان شیخ علی بحرانی بزرگترین سبب پراکنده شدن مردم از گرد آن حضرت و خودداری از یاری وی، بلکه شمشیر کشیدن بر آن حضرت و جنگیدن با او، مساوات امام بود و نه چیز دیگر. اما امام (ع) به این مخالفتها اعتنایی نکرد و هرگز مصالح دنیای خود و حکومتش را در مخالفت با سنت نبوی در ترک مساوات میان مردم نیافت. [۷۷] آن حضرت در نامه خویش به سهل بن حنیف انصاری فرماندار خود در مدینه درباره گروهی که به معاویه پیوسته بودند، نوشت:«اما بعد، فقد بلغنی ان رجالا ممن قبلک یتسللون الی معاویه، فلا تأسف علی ما یفوتک من عددهم، و یذهب عنک من مددهم، فکفی لهم غیا و لک منهم شافیاً فرارهم من الهدی والحق، و ایضاعهم الی العمی و الجعل؛ و انما هم اهل دنیا مقبلون علیها، و مهطعون الیها، و قد عرفوا العدل و راوه، و سمعوه و وعوه، و علموا ان الناس عندنا فی الحق اسوه فهربوا الی الاثره، فبعداً لهم و سحقا!» [۷۸] .اما بعد، به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به معاویه پیوسته اند. بر این تعداد که از دست داده ای و از کمک آنان بی بهره مانده ای افسوس مخور. برای آنها همین گمراهی بس که از هدایت حق به سوی کوردلی و جهل شتافته اند و این برای تو مایه آرامش خاطر است آنها دنیاپرستانی هستند که با سرعت به آن روی آورده اند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته و دیده و گزارش آن را

شنیـده انـد و به خـاطر سپرده انـد که همه مردم در نزد ما و در آیین حکومت ما حقوق برابر دارنـد، آنها از این برابری به سوی خودخواهی و تبعیض و منفعت طلبی گریخته انـد. دور باشـند از رحمت خدا!امیر مؤمنان (ع) در عمل به مساوات هیچ ملاحظه ای جز ملاحظه حق نمی کرد؛ حتی نسـبت به دختر خویش علی بن ابی رافع گویـد: «من خزانه دار بیت المال و کاتب علی بن ابی طـالب بودم، و در بیت المـال آنحضـرت، گردنبنـدی از غنائم جنگ بصـره وجود داشت. پس دختر علی بن ابی طالب (ع) کسـی را فرستاد و گفت: شنیده ام که در بیت المال امیر مؤمنان (ع) گردنبندی وجود دارد که در اختیار توست و من مایلم آن را به من عاریه دهی تا در روزهای عید قربان از آن اسـتفاده کنم. من گردنبند را فرسـتادم و یادآوری کردم: دختر امیر مؤمنان، عاریه ای است که شـما ضامن آنید. گفت: بسیار خوب، به عنوان امانت نزد من باشد که خود ضامن آنم و پس از سه روز آن را باز می گردانم. چون امیر مؤمنان (ع) آن را در دست دخترش دیده بود. شـناخته و پرسیده بود: این گردنبند از کجا به دست تـو رسـیده است؟ پاسـخ داده بود: از علی بن ابی رافع خزانه دار بیت المـال امیرمؤمنـان به امـانت گرفته ام تـا در عیـد به عنوان زینت اسـتفاده کنیم و سـپس بـاز گردانم آن گـاه امیر مؤمنـان (ع) دنبـال من فرسـتاد و من نزد آن حضـرت رفتم. فرمود: آیـا به مسـلمانان خیـانت می کنی؟ عرض کردم: پنـاه بر خـدا که من به مسـلمانانخیانت کنم! فرمود: پس چگونه گردنبنـدی را که در بیت المال مسلمانان

بوده است بـدون اجـازه من و بی رضـایت مردم به دختـر امیرمؤمنـان به امـانت داده ای؟ عرض کردم: ای امیرمؤمنـان! او دختـر شمـاست و از من خواست تا آن را به وی عاریه دهم و من نیز آن را به صورت امانت به او دادم و شـرط کردم که اگر آسـیب بینـد ضـامن باشـد و به موقع بـاز گردانـد و او نیز شـرط ضـمانت را پـذیرفت و بر عهـده من است که آن را سالم به جای خود برگردانم. حضـرت فرمود: همین امروز آن را برگردان و مبادا که دوباره چنین کاری بکنی که دچار مجازات من خواهی شـد. وانگهی سوگنـد می خورم که اگر دخترم گردنبنـد را بدون شـرط امانت و ضـمانت که به موقع بازگرداند گرفته بود، بیقین او نخستین زن هاشـمی بود که دستش را به جرم دزدی قطع می کردم. علی بن ابی رافع گوید: سخن امام به گوش دخترش رسید و به آن حضـرت عرض کرد: ای امیرمؤمنـان، من دختر شـما و پـاره تنتـان هسـتم، چه کسـی سـزاوارتر از من به اسـتفاده از آن گردنبنـد است؟ امیرمؤمنـان (ع) بـدو فرمود: دختر علی بن ابی طـالب، هوای نفس تو را از راه حق خـارج نسـازد! آیا همه زنان مهاجر دراین عیـد چنین زینتی دارنـد؟ بـدین ترتیب گردنبنـد را از او باز پس گرفتم و به جای خود برگرداندم.» [۷۹] .پیشوای حق خواهان، این چنین اسـتوار بر اجرای حق و دفاع از مساوات پا می فشرد و آنان که در مدرسه او تربیت یافته بودند نیز چنین بودند: پاسدار مساوات. ابن فتّال نیشابوری که از امام نقل کرده است که: «عثمان دو غلام خود را با دویست

دینار نزد ابوذر فرستاد و به آنها گفت به نزد ابوذر روید و بگوییدعثمان سلام می رساند، این دویست دینار را بگیر و برای رفع نیاز خود از آن کمک بگیر.(وقتی که غلامان رفتند و پیام عثمان را رساندند) ابوذر گفت: آیا به همه مسلمانان همین مقدار پول را می دهد؟ گفتند: نه، ابوذر گفت: من یکی از مسلمانان هستم و همان اندازه نیاز دارم که هر مسلمان دیگر نیاز دارد. گفتند: عثمان گفت این مال تمامش مال خود من است و به خدایی که جزا او خدایی نیست مال حرامی مخلوط اینها نشده است و من جز از مال حلال برای تو نفرستاده ام. ابوذر گفت: من نیازی به مال او ندارم و امروز من از بی نیازترین مردمانم. گفتند: خداوند تو را سلامت دارد و اصلاح نماید، ما که در خانه تو چیزی کم یا زیاد که با آن امرار معاش کنی، نمی بینیم. گفت: آری، زیر این سفره که می بینید قرصی نان جو وجود دارد که چند روزی است مانده است. پس این پولها را می خواهم چه کنم؟ نه، به خدا سوگند که نمی خواهم! تا خدا بداند که من توان کم و زیاد را ندارم. و من با ولایت علی بن ابی طالب وخاندان هدایتگر و هدایت یافته او بی نیازم که راضی به رضای خدایند و به حق رهنمونند و به سمت او حرکت می کنند و من این چنین از رسول خدا (ص) شنیده ام که می فرمود: برای پیرمرد بسیار زشت است که دروغگو باشد. پولها را به عثمان برگردانید و بگویید که من نیازی به اینها و به آنچه نزد اوست ندارم تا وقتی که خداوند را

ملاقات کنم و او میان من و عثمان حکم کند.» [۸۰] .پرورش یافتگان سیره رسول خدا (ص) سخت پایبند مساوات در همه ابعاد و عرصه های آن بودند و می دانستند که تا مساوات در جلوه های گوناگونش تحقق نیابد، عدالت به تمامی جلوه نمی کند.

اقسام مساوات

با مروری در مواضع و عملکردهای پیشوایان هدایت، در می یابیم که آنها به ترویج و تحکیم مبانی مساوات در ابعاد گوناگونی پرداخته اند که مهمترین آنها شش قسم است: مساوات اجتماعی، مساوات در برابر قانون، مساوات در تقسیم بیت المال، مساوات در مالیاتهای اسلامی، مساوات در تحصیل علم و مساوات در تصدی شغلها و انجام مسؤولیتها.

مساوات اجتماعی

مساوات اجتماعی آن است که همه افراد از نظر حقوق اجتماعی برابر باشند و میان انسانها از نظر نژاد و طبقات در حقوق اجتماعی، اختلاف و تمایزی نباشد. به تعبیر ابوالعلامعری اختلاف نژاد، معلول آمیزش است، بنابراین میان انسانها تفاوتی نیست و عرب و زنگی برابرند:و اختلاف من عنصر ذی اتفاق و تساوی الزنجی و العربی [۸۱] .قرآن کریم همه انسانها را از نظر اجتماعی برابر اعلام کرد و رسول خدا (ص) و اوصیای گرامیش با رفتار خود این برابری را عینیت بخشیدند. رفتار رسول اکرم (ص) با زید بن حارثه از نمونه های بارز مساوات اجتماعی است. زید در دوران کودکی در بازار عکاظ به عنوان غلام فروخته شده بود و حکیم بن حزام او را برای عمه خود خدیجه خریده بود و وی نیز او را پس از ازدواج با محمد (ص) به آن حضرت بخشیده بود. زید شیفته پیامبر بود و حتی زمانی که پدرش او را یافت و برای بردنش به مکه آمد و پیامبر او را در رفتن یا ماندن مخیر کرد، زید حاضر نشد همراه پدر برود و بودن در کنار پیامبر را بر همه چیز ترجیح داد. رسول خدا (ص) نیز او را دوست می داشت و چون فرزند خود با وی رفتار می کرد و مردم

به او زید بن محمد می گفتند. روزی پیامبر دست او را گرفت و خطاب به مردم گفت: گواه باشید که زید فرزند من است و ما از یکدیگر ارث می بریم. [۸۲] .آن حضرت برای نشان دادن آنکه میزان ارزش، شرافتها و برتریهای معنوی و روحی انسانهاست و نه تشخصهای خانوادگی و طبقاتی آنها، دختر عمه خود زینب دختر جحش را که نوه عبدالمطلب بود به ازدواج زید - غلامی آزاده شده - در آورد. خلاف اندیشه و سنت عمومی و حاکم آن روز که اشراف نباید با تهیدستان ازدواج کنند. پیامبر این گونه برتری جوییها را منکوب ساخت و با این ازدواج مساوات اجتماعی را به تمامی نشان داد تا مردم بدانند چگونه رفتار اجتماعی و دید خود را اصلاح کنند آن حضرت خود شخصاً به خانه زینب رفت و رسماً او را برای زید خواستگاری کرد و این ازدواج صورت گرفت. بعدها که این ازدواج بنا به عللی به متارکه منجر شد، پیامبر با بانویی که همسر پیشین آزاد شده او بود ازدواج کرد و جلوه دیگری از اصل مساوات را ظهور داد، زیرا در آن روزچنین ازدواجی مخالف شئون اجتماعی محسوب می شد و پسر خوانده را چون پسر حقیقی به شمار می آوردند خداوند به پیامبرش فرمان داد که همه این سنتهای غلط اجتماعی را بشکند.«فلما قضی زید منها و طرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن و طرا و کان امر الله مفعولاً.» [۸۳] .هنگامی که زید از همسرش جدا شد ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر

خوانده های آنهاهنگامی که از آنان طلاق گیرند، نباشد وفرمان خدا انجام شدنی است.و در پاسخ اعتراضهای جاهلانه آنان به اینکه آن حضرت با همسر پیشین پسر خوانده خود ازدواج کرده است و شئون و سنتهای اجتماعی را نادیده گرفته است، فرمود:«ما کان محمداً ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شی ء علیماً.» [۸۴] .محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود، بلکه رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.خداوند به وسیله اسلام نخوتهای جاهلی و افتخارهای موهوم را منسوخ کرد و مساوات اجتماعی را به دست پیامبرش تحقق بخشید. از زیباترین نمونه های این حرکت ازدواج «جویبر» و «ذلفا» است. جویبر، مردی از اهل یمامه بود. در همانجا آوازه اسلام را شنید و عازم مدینه شد و به خدمت پیامبر رسید و اسلام آورد و از زمره مسلمانان خالص گردید او مردی کوتاه قامت، زشت رو و تنگدست بود، اما به رغم این ظواهر، باطنی زیبا و روحی بلند داشت. از آنجا که نه مالی، نه خویشی و نه جایی داشت، به دستور پیامبر به طور موقت در مسجد رحل اقامت افکند و پس از مدت کوتاهی افراد دیگری چون او نیز در آنجا گرد آمدند تا اینکه خداوند به پیامبروحی کرد که آنان را در جای دیگری سکنا دهد که مسجد جای سکنا نیست و همه درهای رو به مسجد جز باب علی و خانه فاطمه را مسدود سازد. پیامبر نیز چنین کرد و مکانی خارج از مسجد را به این گروه اختصاص داد و سایبانی در آنجا ساخت و آنان

را به آن مکـان منتقـل کرد آن مکـان را «صـفه» می نامیدنـد و ساکنان آنجا را که مردمی تنگـدست و بی خانه و غریب بودند «اصـحاب صـفه» می گفتند. رسول خدا و یارانش به زندگی آنان رسـیدگی می کردند. روزی به سـراغ اصحاب صفه رفته بود که چشـمش به جویبر افتاد و از سر رحمت و علاقه به او گفت: «چه خوب است که ازدواج کنی تا هم پاکدامنی خود را حفظ کنی و هم آن زن در کـار دنیا و آخرت کمک تو باشـد.» جویبر گفت: «ای رسول خـدا، چگونه؟ در حالی که من نه حسب و نسب دارم و نه مـال و جمال. چه کسـی به من زن می دهـد و کـدام زن رغبت می کنـد که همسـر من بشود؟» پیامبر فرمود:«یا جویبر، ان الله قد وضع بالاسـلام من کان فی الجاهلیه شـریفا و شـرف بالاسـلام من کان فی الجاهلیه وضـیعا و اعز بالاسـلام من کـان فی الجـاهلیه ذلیلاًـ و اذهب بالاسـلام مـا کـان من نخوه الجـاهلیه و تفاخرهـا بعشائرهـا و بـاسق انسابها. فالناس الیوم کلهم ابیضـهم واسـودهم و قرشـیهم و عربیهـم و عجمیهـم من آدم و ان آدم خلقه الله من طین و ان احب النـاس الی الله عزوجـل یـوم القیامه اطوعهم له و اتقاهم.»ای جویبر! خداوند به وسیله اسلام (بسیاری از) آنان را که در جاهلیت محترم و شریف بودند پایین آورد و (بسـیاری از) آنان را که خوار و بی مقدار بودند بالا آورد. خداوند به وسیله اسلام نخوتهای جاهلی و افتخار به نسب و فامیلهای بالا را منسوخ کرد. اکنون همه مردم از سفید و سیاه و قرشی (و غیر قرشی) و عرب و

عجم یکسانند که همه از آدمند و آدم از گل آفریده شده است و بی گمان محبوبترین مردمان نزد خدای عزوجل در روز قیامت، فرمانبردارترین آنها نسبت به خدا و باتقواترینشان است.آن گاه پیامبر اضافه کرد که: «ای جویبر، من در میان مسلمانان، تنها کسی را که از تو برتر می دانم که تقوا و اطاعتش از خدا بیشتر باشد. پس بی درنگ نزد زیاد بن لبید از محترمان و بزرگان قبیله بنی بیاضه (یکی از قبایل انصار) برو و به او بگو که مرا رسول خدا به سوی تو فرستاده است تا از دخترت ذلفا برای خود خواستگاری کنم.» پس جویبر به فرمان رسول خدا نزد زیاد بن لبید رفت در حالی که گروهی از بستگان و افراد قبیله وی در منزلش بودند. اجازه خواست و داخل شد و سلام کرد سپس گفت: «ای زیاد، من از طرف پیامبر برای تو پیامی دارم، محرمانه بگویم یا فاش بیان کنم؟» زیاد گفت: «پیام پیامبر برای من مایه افتخار و شرافت است، البته فاش بیان کن.» جویبر گفت: «پیامبر مرا فرستاده است تا دختر ذلفا را برای خود خواستگاری کنم.» زیاد پرسید: «آیا رسول خدا خود تو را بدین منظور فرستاده است؟» جویبر گفت: «آری، من کسی نیستم که از قول رسول خدا دروغ بگویم.» زیاد گفت: «رسم ما نیست که دخترانمان را جز به هم شأنهای خود از انصار دهیم. تو برو تا من خود رسول خدا را ملاقات کنم و دلیل عدم موافقت خویش را به ایشان بگویم.» جویبر به راه افتاد در حالیکه با خود می گفت: «به خدا سوگند قرآن چنین رسمی نازل نکرده

است و آنچه نبوت محمد (ص) برای آن است جز این است.» ذلفا این سخن جویبر را شنید، پس نزد پدر شتافت و گفت:»منظور جویبر از سخنی که بر زبان می آورد چیست؟» زیاد گفت: «او می گوید رسول خدا وی را برای خواستگاری از تو فرستاده است.» ذلفا گفت: «به خدا سوگند او در محضر پیامبر به آن حضرت دروغ نمی بندند. زود کسی را بفرست تا جویبر را باز گرداند.» زیاد چنین کرد و با احترام از جویبر خواست تا در خانه بماند تا او باز گردد و با شتاب نزد رسول خدا رفت و عرض کرد: «جویبر از سوی شما پیامبر آورده است که من دختر خود را به ازدواج او درآورم و من به او پاسخ مثبت ندادم و برای کسب تکلیف خدمت شما آمدم. واقعیت این است که ما دختران خود را جز به هم شأنهای خود از انصار نمی دهیم.» پیامبر فرمود:«یا زیاد، جویبر مؤمن و المؤمن کفو للمؤمنه و المسلم کفو للمسلمه. فزوجه یا زیاد ولا ترغب عنه.»ای زیاد، جویبر مؤمن است و مرد مؤمن شایسته و همتای زن مؤمن است و مرد مسلمان شایسته و همتای زن مسلمان است. پس با این ازدواج موافقت کن و مخالفت نکن.زیاد به خانه بازگشت و آنچه از رسول خدا شنیده بود برای دخترش بازگو کرد. ذلفا نیز با این ازدواج موافقت کرد. زیاد مهر از را از مال خود قرار داد و جهیزیه مناسبی نیز تدارک دید و چون جویبر خانه و اثاثی نداشت، برای وی خانه و اثاث کامل و لباس نیز تدارک کرد و بدین ترتیب با شکسته شدن رسوم نادرست اجتماعی،

این ازدواج صورت گرفت و آن دو با هم زندگی خوب و خوشی را آغاز کردند و چنین بود تا آنکه جویبر در یکی از غزوات در کنار رسول خدا به شهادت رسید. پس از شهادت جویبر هیچ زنی در انصار به اندازه ذلفا مورد احترام نبود و به اندازه او خواستگار نداشت. [۸۵] .رسول خدا (ص) این چنین مساوات اجتماعی را عینیت می بخشید تا همگان به او تأسی کنند و بدانند شرافت انسانها به کمالات معنوی آنهاست. از امام صادق (ع) روایت شده است که رسول خدا (ص) مقدادبن اسود را با ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب به ازدواج هم درآورد. آن گاه امام صادق (ع) در سبب این ازدواج فرمود:«و انما زوجه لِتتّضع المناکح و لیتأسوا برسول الله (ص) و لیعلموا ان اکرمهم عندالله اتقاهم.» [۸۶] .و (پیامبر) این ازدواج را ترتیب داد تا سطح ازدواجها پایین بیاید و به رسول خدا (ص) تأسی کنند و بدانند که گرامی ترینشان نزد خدا با تقواترینشان است.اوصیای آن حضرت نیز بنابر تعالیم نبوی عمل می کردند. امام سجاد (ع) کنیزی داشت، او را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج کرد. عبدالملک مروان که سخت مراقب امام بود تا عاشورایی دیگر توسط آن حضرت برپا نشود و نیز به دنبال دستاویزهایی می گشت تا امام را کوچک کند، وقتی جاسوسانش این خبر را به او رساندند، کار امام را مورد عیبجویی قرار داد و در نامه ای به امام نوشت: «به من گزارش رسیده که تو با کنیز آزاد کرده خود ازدواج کرده ای در حالی که در قریش زنان شایسته تو وجود دارد که ازدواج با آنان موجب عظمت

و افتخـار توست و از آنان فرزنـدان شایسـته و نجیبی نصـیبت می شود و تو با این ازدواج نه ملاحظه خود را کرده ای و نه برای فرزنـدانت راه بزرگی بـاقی گذاشـته ای، والسـلام.» [۸۷] .چـون نـامه عبـدالملک که نـامه ای آکنـده از روح جـاهلیت عرب و تفاخرهای نژادی بود به امام رسـید، در پاسـخ او نوشت:«اما بعـد فقد بلغنی کتابک تعنفنی بتزویجی مولاتی و تزعم انه کان فی نساء قریش من اتمجدبه فی الصـهر و اسـتنجبه فی الولد و انه لیس فوق رسول الله (ص) مرتقا فی مجد ولامستزاد فی کرم و انما کـانت ملـک یمینی خرجت متی اراداللہ عزوجـل منی بـامر التمس به ثواب ثم ارتجعتهـا علی سـنه و من کـان زکیـا فی دین الله فلیس یخل به شـی ء من امره و قد رفع الله بالاسـلام الخسیسه تممّ به النقیصه و اذهب اللؤم فلا لؤم علی امرء مسلم انما اللّؤم لؤم الجاهلیه و السلام.» [۸۸] .اما بعد، نامه ات به من رسید که در آن مرا در ازدواج با کنیز آزاد شده ام نکوهش کرده ای و گمان کرده ای که در میان زنان قریش کسانی هسـتند که ازدواج با آنان موجب مجد و عظمت من می شود و فرزندان نجیب نصـیبم می گردد، در حالی که هیچکس در مجـد و بزرگواری از رسول خـدا (ص) برتر نیست (ما از خانـدان پیامبریم و خاندانی برتر از مـا نیست که ازدواج با آنها موجب بزرگی ما شود). من کنیز خود را برای خداونـد و در راه رضای او آزاد کردم و براساس سنت الهی با وی ازدواج کردم و آن کس که در دین خدا پاک باشد هیچ چیز به شخصیت او زیان نمی رساند.

و بدرستی که خداوند به وسیله اسلام (آن گونه) پستیها را از میان برداشته و (این گونه) کمبودها را پایان بخشیده است و هیچ پستی و کمبودی برای انسان مسلمان وجود نـدارد و هر پستی که باشد به سـبب جاهلیت است، والسـلام.امام (ع) در نامه خود شرافتهای جاهلی را که عبدالملک سخت پایبند آنها بود، کوبید و اعلام کرد که تنها ملاک شرافت در بندگی خدا و پیروی از تعالیم اسـلام و تقوای الهی است و اگر آن حضـرت باکنیز آزاد شده خود ازدواج کرده است، به سـنت نبوی تأسی کرده و این عمل نه تنها نقص نیست که کمال است. در همین جهت است که مادر برخی از پیشوایان معصوم کنیزهای آزاد شـده بوده اند. زیرا شـرافت انسانها به جایگاه طبقاتی و نژاد آنها نیست و اسلام برتریهای دروغین را به تمامی الغا کرده است و با اعلام اخوت دینی، همه مؤمنـان را برادر خوانـده است.گر نسب را جزو ملت کرده ای رخنه در کار اخوت کرده ای [۸۹] .پیامبر اکرم (ص) اجازه نمی داد که تفاخرهای جاهلانه، رشـد یابد و مساوات اجتماعی برهم خورد. روزی غلام سـیاهی با عبدالرحمن بن عوف که از بزرگان عرب به شـما می رفت نزاعشان شـد عبـدالرحمن خشـمگین شـد به او گفت: «ای سـیاه زاده.» چون این سـخن به گوش پیـامبر رسـید، برآشـفت و بـا خشم به عبـدالرحمن فرمود:«لیس لابن بیضاء علی ابن سوداء سـلطان الا بالحق.» [۹۰] .هیچ سفیـد زاده ای بر سـیاه زاده جز به حق (و به تقوا) برتری نـدارد.بی گمـان تفـاخر نژادی یـا خـانوادگی سـلاح مردمـان ناتوان و حقیری است که نمی توانند از طریق عمل و تقوا؛ّ برای خود

کسب شخصیت کنند. چنانکه شخصیت و ارزش انسان وابسته به نژاد و اختلاف رنگ بود، خداوند در روز قیامت عمل و تقوا را ملاک سنجش قرار نمی داد. بی گمان اسلام، اساس تمایز و تفاوت را تقوا و عمل صالح قرار داده است و نه تفاخر به پدران و اجداد و نه مال و منال و سایر ملاکهای دنیایی. [۹۱] .رسول خدا(ص) مرد ثروتمندی را دید که کنارش فقیری نشست، پس مرد ثروتمند چهره درهم کشید و لباسهایش را جمع کرد. پیامبر (ص) فرمود: «آیا ترسیدی از فقر او چیزی به تو سرایت کند؟» [۹۲] و این چنین او را نکوهش کرد.مساوات اجتماعی در اسلام از حقیقت وجودی انسانها سرچشمه گرفته است و اسلام نمی گوید که انسانها باید برابر باشند بلکه با صراحت اعلام می دارد که انسانها برابر هستند و آنچه موجبات عدم برابری آنها را ایجاد می کند باید زدوده شود. آن گاه حقیقت انسانها جلوه می کند. نمونه های برجسته تربیت نبوی، محرومان نظام ستم و برده های روابط اجتماعی طبقاتی بودند. سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی و خبّاب نبطی. [۹۳] از مولای مؤمنان و پیشوای آزادگان نقل شده است.«السباق خمسه، فانا سابق العرب و سلمان سابق فارس و صهیب سابق الروم وبلال سابق الحبشه و خباب سابق النبط.» [۹۴] .پیشگامان به دین اسلام پنج نفرند، من پیشگام عرب هستم،سلمان پیشگام ایران، صهیب پیشگام روم، بلال پیشگام حبشه خبّاب پیشگام نبط.در سایه مساوات اجتماعی بود که بلال بن رباح، برده ای حبشی خزانه دار مورد اطمینان پیامبر و سرور مؤذنان گردید. [۹۵] بلال توانایی ادای تلفظ «شین» را نداشت و به جای آن «سین» می گفت. منافقان به پیامبر اعتراض

کردنـد که چرا بلال رامؤذن خود قرار داده است. رسول خدا فرمود«سـین» بلال نزد خدا «شـین» محسوب می شود. گرچه او به جای «اشـهد»، «أسـهد» می گویـد نزد خـدا پذیرفته و قبول خواهد بود. [۹۶] .آن بلال صـدق در بانـگ نماز حیّ را هیّ همی خوانـد ازنیازتـا بگفتنـد ای پیمبر راست نیست این خطـا اکنون که آغـاز بناسـتای نبی و ای رسول کردگـار یـک موذن کو بود افصـح بیـارعیب باشـد اول دین و صـلاح لحن خوانـدن لفـظ حی علی الفلاح خشم پیغمبر بجوشـید و بگفت یک دو رمزی از عنایات نهفتکای خسان نزد خدا هی بلال بهتر از صد حی و خی و قیل و قال وامشورانید تا من رازتان وانگویم آخر و آغازتان [۹۷] .رسول خـدا(ص) تمـام برتری جوییهـا و تفاخرهـا را زیرپا نهاد و مساوات اجتماعی را آن چنان که بایـد تحقق بخشـید تا جـایی که وصـی آن حضـرت، علی (ع) می فرمود: حرکت سواره بـا پیـاده فساد آوری برای سواره و ذلت و خواری برای پیاده است.«مشـی الماشـی مع الراکب مفسده للراکب و مذله للماشی.» [۹۸] .امـا پس از پیـامبر و به دنبال دگرگونی در سـیاست آن رسول مساوات و تجدیـد نظر در مشـی آن حضـرت، مساوات اجتماعی بر هم خورد ومناسـبات سـتمگرانه طبقاتی دوباره رایج شد.

برهم خوردن مساوات اجتماعی

به دنبال شـکل گیری فتوحات و روند خاصـی که در فتوحات دنبال می شد، قشـر اجتماعی گسترده ای شـکل یافت که با آنها رفتاری سراسـر تحقیر اعمال می شد؛ جمعیت کثیری که عنوان موالی داشتند و اعراب خود را از آنان برتر می دیدند. این روند به طور عمده از زمان خلیفه دوم آغاز شد و همچنان ادامه یافت وگسترده تر گردید. بسیاری از این مردمان

کسانی بودند که در جنگ اسیر شده و سپس به دلایلی آزاد شده بودند و بسیاری نیز کسانی بودند که با قبایلی پیمان بسته بودند تا از حمایت آنها برخوردار باشند به ایرانیان نیز به طور کلی موالی می گفتند. گروههای اجتماعی محروم، یعنی بردگان و موالی (اعم از آزادشدگان، پیوند خوردگان با قبایل و به طور کلی ایرانیان) در جامعه تحقیر می شدند و انواع و اقسام بی عدالتیها و ستمها بر آنان روا می شد. آنها انسانهای دست دوم شمرده می شدند و سخت ترین و پست ترین کارهای جامعه به آنهاسپرده می شد. عصبیتهای نژادی و قومی که به قدرت اسلام سرکوب شده بود و می بایست به مرور زمان بی رنگ و محو شود با دگرگونیهای پس از پیامبر با شدت زنده شد. جاهلیت خفته سربلند کرد و این بار در نتیجه فتوحات عرصه جولان دوچندانی یافته بود. عرب جاهلی در لوای مسلمانی خود را از سایر مسلمانان برتر معرفی و به دیگران به چشم موالی و بندگان خویش نظر می کرد، و روشن است که چنین دیدگاهی با توجه به زمینه های جاهلیت عرب می توانست به چه نتایجی منجر شود و چه احساسهایی را در قریش و عرب زنده سازد. [۹۹] وقتی عمر بن خطاب خلافت را به دست گرفت برخی از مردم را بر برخی دیگر، مسلمانان نخستین را بر سایر مسلمانان، مهاجران قریش را بر سایر مهاجران و به طور کلی همه مهاجران را بر انصار برتری داد چنانکه عرب را بر عجم و عرب خالص را بر موالی برتری می داد. [۱۰۰] وی حتی میان نصارای عرب با نصارای غیر عرب تفاوت می گذاشت چنانکه درباره نصاری بنی تغلب عمل کرد.

[۱۰۱] عمر بن خطاب برای آنکه مدینه با ورود عجمان آلوده نشود اجازه نمی داد هیچکس از آنها به مدینه آید [۱۰۲] حتی برای جلوگیری از اختلاط عرب و عجم و آزاد و برده و اینکه با یکدیگر اشتباه نشوند موظف بودند رعایت پوشیدن لباس شأن خود را بکنند مسیب بن دارم نقل کرده است که عمر را دیدم در حالی که با چو بدستی خود بر سر کنیزکی می زد تا اینکه مقنعه او از سرش افتاد و عمر می گفت: «فیم الامه تشبه بالحره؟» (چرا کنیزکی خود را بهشکل زنان آزاده در آورده است؟). [۱۰۳] .این برخوردها به هیچ وجه با مساوات اجتماعی که ارمغان اسلام بود، سازگاری نداشت امام صادق (ع) گوید که موالی نزد امیر مؤمنان (ع) آمدند و گفتند: «ما از این عربها به شما شکایت می کنیم. رسول خدا (ص) عطایا را به ما و آنها به طور مساوی می داد و سلمان و بلال و صهیب را زنان آزاد تزویج کرد و اینان از انجام آن نسبت به ما خودداری می کنند و می گویند این کار را نمی کنیم.» امیر مؤمنان (ع) نزد آنها رفت و در باره موالی با آنها صحبت کرد. عربها فریاد زدند: «ای ابوالحسن ما از این کار خودداری می کنیم.» حضرت از نزد آنها خارج شد در حالی که از شدت خشم پیراهنش روی زمین کشیده می شد و رو کرد به موالی و فرمود: «ای گروه موالی بی شک اینها شما را مانند یهود و نصارا می دانند، از شما زن می گیرند و به شما زن نمی دهند و آنچه را خود می گیرند به شما نمی دهند (عطایا را به طور مساوی تقسم نمی کنند).» [۱۰۴]

براساس همین تلقی بود که وقتی سلمان فارسی دختر عمر را خواستگاری کرد عمر ساکت ماند و فردای آن روز اقوام عمر نزد سلمان رفتند واز وی خواستند که از این خواسته منصرف شود. [۱۰۵] ابوحنیفه بر مبنای همین تعصب عربی و فقدان معرفت صحیح نسبتبه روح اسلام و سیره و سنت پیامبر فتوای عجیبی در نکاح دارد و آن اینکه عجم نمی تواند زن عرب بگیرد زیرا عجم کفو عرب نیست. [۱۰۶] .اصفهانی در اغانی روایت کرده است که مردی از موالی دختری از بنی سلیم را خواستگاری و با وی ازدواج کرد. محمد بن بشیر خارجی به سوی مدینه رهسپار شد و نسبت به این ازدواج نزد والی مدینه که در آن زمان ابراهیم بن هشام بن اسماعیل بود شکایت کرد. والی آن مرد را احضار کرد. نخست زن او را جدا کرد و سپس دویست تازیانه به او زد موی سر و ریش و ابروی او را تراشید. محمد بن بشیر در این باره گفت:قضیت بسنه، و حکمت عدلاً ولم ترث الحکومه من بعید! [۱۰۷] .مطابق سنت قضاوت کردی و به عدالت حکم دادی و این حکومت را از دور ارث نبرده ای.حجاج بن یوسف فرمان داده بود که در کوفه پیشنمازی غیر عرب نباشد. و ابوالفرج اصفهانی می گوید: «عرب تا هنگام ظهور دولت بنی العباس چنین رسمی داشت که اگر عربی از بازار به خانه بر می گشت و همراهش باری بود چون یکی از موالی را می دید بار را بر دوشش می گذاشت تا برایش حمل کند و او نیز از این کار سرباز نمی زد. و اگر عربی پیاده می رفت و یکی از موالی

سواره بود،آن فرد می بایست مرکوب خود را به عرب داده، خود در رکاب وی راه می رفت.» [۱۰۸] .احمد امین می نویسد: «حقیقت آن است که حکومتی اموی حکوتی اسلامی نبود که مردم در آن مساوی شمرده شوند (و با آنان به مساوات رفتار گردد). چنین نبود که هر کس نیکی می کرد چه عرب و چه موالی پاداش بیند و هر که بدی می کرد چه عرب و چه موالی مجازات شود. زمامداران این حکومت رعیت پور و خدمتگزار مردم نبودند بلکه تنها به عرب خدمت می کردند. تعصب جاهلی و توحش به جای تعهد دینی و اسلام حکومت می کرد. حق و باطل به اعتبار اشخاص بود. هر کاری که عرب می کرد حق شمرده می شد خصوصاً اگر از قبیله زمامداران بود و هر چه از یکی از موالی یا عربی که از قبیله زمامداران نبود سر می زد باطل بود.» [۱۰۹] .

مساوات در برابر قانون

در سیره پیامبر اکرم (ص) به تعلیم قرآن کریم همه مردمان: زمامدار و رعیت، توانگر و نادار، قدرتمند و ناتون، عرب و عجم، سفید و سیاه از نظر قانون مساوی هستند و هیچیک را بر دیگری مزیتی نیست رسول خدا (ص) این مساوات را سخت پاس می داشت و اجازه هیچگونه تخطی از آن را به کسی نمی داد و حفظ آن را از عوامل حفظ سلامت جامعه و حکومت و عدول از آنرا مایه تباهی جامعه و هلاکت می دانست. زمانی، زنی از اشراف سرقت کرده بود و پیامبر اکرم (ص) دستور داد که دستش قطع شود. عده ای خدمت حضرت آمدند و تلاش کردند حکم خدا را تعطیل کنند. پیامبر خدا (ص) بر یکسان بودن همه در برابر قانون تأکید

کرد و فرمود:«انما هلک من کان قبلکم بمثل هذا، کانوا یقیمون الحدود علی ضعفائهم و یترکون اقویائهم.» [۱۱۰] .آنان که پیش از شما بودند تنها به سبب چنین تبعیضهایی هلاک شدند، زیرا حدود را بر ناتوانان اجرا می کردند و قدرتمندان را رها می ساختند.آن حضرت به شدت از تبعیض در اجرای قانون منع می کرد و می فرمود:«انما هلک بنواسرائیل لانهم کانوا یقیمون الحدود علی الوضیع دون الشریف.» [۱۱۱] .بنی اسرائیل تنها به این سبب هلاک شدند که حدود را درباره فرودستان اجرا می کردند و بزرگان را معاف می داشتند.و نیز زمانی که زنی از قبیله بنی مخزوم به جرم سرقت محکوم شد و اسامه بن زید تلاش کرد با شفاعت خود، حکم خدا را تعطیل و نظام مساوات در برابر قانون را مختل کند، پیامبر اکرم (ص) او را به شدت از این کارها پرهیز داد و فرمود:«انما هلک من کان قبلکم انهم کانوا یقیمون الحد علی الوضیع و یترکون الشریف؛ والذی نفسی بیده لو ان فاطمه فعلت ذلک لقطعت یدها.» [۱۱۲] .امتهای پیش از شما به این علت هلاک شدند که حد (قانون) را درباره فرودست اجرا می کردند و بزرگ را رها می ساختند؛ به آن کس که جان محمد در دست اوست سوگند که اگر دخترم فاطمه چنین کرده بود، دست او را قطع می کردم.پیام آور مساوات، خود را در برابر قانون چون دیگران می دانست و هرگز خلاف این برابری عمل نکرد و قانون را زیر پا نگذاشت.«حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت

اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است... حکم الهی برای رئیس و مرئوس متّبع است... رأی اشخاص حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچگونه دخالتی ندارد. همه تابع اراده الهی هستند.» [۱۱۳] .در آخرین روزهای زندگی رسول خدا (ص) مردم شاهد صحنه ای شگفت بودند تا همگان برای همیشه بدانند که در برابر قانون چگونه باید بود و سیره گرامی ترین خلق خدا چگونه بود. پیامبر خدا در آن روز در حالی که بیماریش شدت یافته بود و فضل بن عباس و علی بن ابی طالب زیر بغلش را گرفته بودند و به سختی راه می رفت وارد مسجد شد و بر منبر رفت و آخرین سخنان را با مردمش گفت:«ایها الناس، فانی احمد الیکم الله الذی لااله الاهو؛ و انه قد دنا منی حقوق من بین اظهرکم، فمن کنت جلدت له ظهراً فهذا ظهری فلیستقدمنه، و من کنت شتمت له عرضاً فهذا عرضی فلیستقد منه؛ الا ـ و ان الشحناء لیست من طبعی ولا من شأنی؛ الا و ان احبکم الی من اخذ منی حقا ان کان له، او حللنی فلقیت الله و انا اطیب النفس؛ و قد اری ان هذا غیر مغن عنی حتی اقوم فیکم مراراً.» [۱۱۴] .مردم، من خدایی را که جز او خدایی نیست در برابر شما می ستایم؛ هر که در میان شما حقی بر من دارد اینک من. اگر بر پشت کسی

تازیانه ای زده ام، این پشت من، بیاید و به جای آن تازیانه بزند. اگر کسی را دشنام داده ام، بیاید دشنامم دهد. زنهار که دشمنی در سرشت من نیست و در شأن من نیست؛ بدانید که محبوبترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد از من بستاند یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار می کنم پاک و پاکیزه باشم؛ و چنین می بینم که این درخواست مرا کافی نیست و لازم است چند بار در میان شما برخیزم وآن را تکرار کنم.سپس از منبر فرود آمد، نماز ظهر را گزارد و باز به منبربازگشت و همان سخن را تکرار کرد. رسول خدا (ص) جلوه تام رحمت الهی بود، هرگز کسی را نیازرده بود، حقی را پایمال نکرده بود، خلاف مساوات و عدالت عمل نکرده بود، در اجرای قانون ملاحظه این و آن را نکرده بود و جز برای خدا خشم نگرفته بود؛ اما اینک گاه پیوستن به رفیق اعلی، اصرار داشت که کوچکترین حقی از مردم بر گردنش نباشد و مساوات در برابر قانون را در برترین درجه اش تحقق بخشد. مردی برخاست و گفت: «ای رسول خدا، من سه درهم نزد تو دارم!» پیامبر فرمود: «فضل، به او بده.» فضل آن را پرداخت و مرد نشست. آن گاه فرمود:«ایها الناس من کان عنده شی ء فلیؤده ولا یقل فضوح الدنیا، الا وان فضوح الدنیا ایسر من فضوح الاخره.» [۱۱۵] .مردم، هر کس مالی از کسی نزدش هست باید آن را بپردازد و نگوید رسوایی دنیاست، بدانید که بی شک رسواییهای دنیا آسانتر از رسواییهای آخرت است.مرد دیگری برخاست و گفت: «ای رسول خدا، سه

درهم نزد من است که دراه خدا به کارزده ام.» پیامبر فرمود: «چرا به کار زدی؟» گفت: بدان محتاج بودم.» فرمود: «فضل، آن را از وی بستان.» مردی برخاست و گفت: «ای رسول خدا، در فلان جنگ بر شکم من تازیانه ای زدی!» پیامبر پیراهنش را بالا زد و از مرد خواست تا بیاید و قصاص کند مرد پیش آمد و خود را به سینه و شکم برهنه پیامبر افکند و جای قصاص را بوسه زد. [۱۱۶] .آن حضرت نشان داد که پیامبر خدا بر مردم عادی در برابر قانون هیچ امتیازی ندارد. مدعیان مساوات باید بیاموزند که چگونه باید رفتار کرد. علامه اقبال لاهوری در حکایتی زیبا مساوات همگان در برابر قانون را چنین آورده است:بود معماری ز اقلیم خجند درفن تعمیر نام او بلندساخت آن، صنعتگر فرهادزاد مسجدی از حکم سلطان مرادخوش نیامد شاه را تعمیر او خشمگین گردید از تقصیر اوآتش سوزنده از چشمش چکید دست آن بیچاره از خنجر بریدجوی خون ازساعد معمار رفت پیش قاضی ناتوان و زار رفتآن هنرمندی که دستش سنگ سفت داستان جور سلطان باز گفتگفت ای پیغام حق گفتار تو حفظ آئین محمد کار توسفته گوش سطوت شاهان نیم قطع کن از روی قرآن دعویم قاضی عادل به دندان خسته لب کرد شه را در حضور خود طلب رنگ شه از هیبت قرآن پرید پیش قاضی چون خطا کاران رسیداز خجالت دیده برپا دوخته عارض او لاله ها اندوخته یک طرف فریادی دعوی گری یک طرف شاهنشه گردون فری گفت شه از کرده خجلت برده ام اعتراف از جرم خود آورده ام گفت قاضی فی القصاص آمد حیات [۱۱۷] . زندگی گیرد به این قانون ثباتعبد

مسلم کمتر از احرار نیست خون شه رنگین تر از معمار نیست چون مراد این آیه محکم شنید دست خویش از آستین بیرون کشیدمدعی را تاب خاموشی نماند آیه بالعدل و الاحسان [۱۱۸] بخواندگفت از بهر خدا بخشیدمش از برای مصطفی بخشیدمش یافت موری بر سلیمانی ظفر سطوت آئین پیغمبر نگرپیش قرآن بنده و مولا یکی است بوریا و مسند دیبا یکی است [۱۱۹] .آنان که پایبند قرآن و سیره آموزگار آن بوده اند، این سیره را سخت پاس می داشته اند؛ چنانکه امیر مؤمنان (ع) در اجرای قانون جز ملاحظه حق نکرد و مساوات در برابر قانون را چون رسول خدا (ص) حفظ کرد. به گونه ای که مورد اعتراض بود که چرا همه را در برابر قانون یکسان می بیند و یکسان مکافات می کند. [۱۲۰] .مهمترین چیزی که یک حکومت باید پاس بدارد، حفظ قانون و عدم تبعیض و رعایت مساوات در آن است. امیر مؤمنان (ع) به عمربن خطاب همین را یادآوری کرد:«ثلاث ان حفظتهن و عملت بهن کفتک ما سواهن، و ان ترکتهن لم ینفعک شی ء سواهن؛ قال: و ما هن یا ابا الحسن؟ قال: اقامه الحدود علی التقریب و البعید و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط، و القسم بالعدل بین الاحمر و الاسود.» [۱۲۱] .سه چیز است که اگر آنها را حفظ و بدآنهاعمل کنی از سایر امور بی نیاز باشی و اگر آنها را ترک کنی چیزی جز آنها سودت نبخشد. پرسید: آنها چیست؟ گفت: اجرای حدود (قانون) (به طور یکسان نسبت به نزدیک و دور (خویش و بیگانه) و حکم به کتاب خدا در خشنودی و خشم و تقسیم (بیت المال) به عدالت (مساوات) میان

سفید و سیاه.محمد بن یعقوب کلینی در ابتدای آداب قضاوت با اسناد خود از سلمه بن کهیل نقل کرده است که گفت: شنیدم علی (ع) به شریح (قاضی) می فرمود:«... ثم واس بین المسلمین بوجهک و منطقک و مجلسک حتی لا- یطمع قریبک فی حیفک ولا ییاس عدوک من عدلک.» [۱۲۲] .آن گاه میان مسلمانان در نگاه و کلام ومجلست به مساوات رفتار کن تا (خویش) و نزدیکت به ستم تو چشم طمع ندوزد و (بیگانه) و دشمنت از عدالت تو ناامید نشود.همچنین شیخ کلینی با اسناد خود از سکونی از امام صادق (ع) آورده است که امیر مؤمنان (ع) (درباره مساواتی که قاضی باید رعایت کند) فرمود:«من ابتلی بالقضاء فلیواس بینهم فی الاشاره و النظر و فی المجلس.» [۱۲۳] .هر که در مقام قضاوت قرار گیرد باید در اشاره و نگاه و مجلس میان مردمان به مساوات رفتار کند.مساوات مردم در برابر قانون تا این اندازه باید رعایت شود. در زمان خلافت عمربن خطاب یک فرد یهودی علیه امیر مؤمنان (ع) اقامه دعوی کرد و کار به محکمه کشید و عمربن خطاب، علی بن ابی طالب را به منظور اقامه دلیل به محکمه دعوت کرد و در آنجا علی (ع) را با کنیه «ابوالحسن» خطاب کرد حضرت از این گونه بیان رنگش متغیر شد. پس از اتمام مرافعه، خلیفه به علی (ع) گفت: «گویا از اینکه با یک یهودی در محکمه حاضر شدی تا اقامه دلیل کنی ناراحت گشتی؟» حضرت گفت: «کلا، و انما ساءنی انک کنیتنی، و لم تساو بینی و بین خصمی، و المسلم والیهودی امام الحق سواء.» [۱۲۴] (هرگز، ناراحتی من از

این بود که مرا با کینه یاد کردی (و بدین سبب مرا بر او ترجیح دادی) و رعایت مساوات میان من و مدعی را نکردی، حال آنکه مسلمان و یهودی در پیشگاه حق و از نظر قانون مساویند).لازمه عدالت،مساوات در برابر قانون است و اینکه همه مردم از نظر حقوق انسانی و طبیعی یکسان شمرده شوند و میان خلیفه مسلمانان و فردی عادی یا یک اهل کتاب تفاوتی گذاشته نشود. از نمونه های زیبای این جلوه ازمساوات، داستان علی (ع) (در دوران زمامداریش) و مردی است که زره آن حضرت را برداشته بود.علی (ع) حاکم و خلیفه بود و مقر حکومتش کوفه. زره آن حضرت گم شده بود شعبی گوید: «علی (ع) زره خود را در دست مردی نصرانی یافت و او را نزد شریح برد تا اقامه دعوی کند. به شریح گفت: این زره از آن من است که نه آن را؛ّ فروخته ام و نه بخشیده ام. مرد نصرانی منکر شد وادعا کرد که زره، زره خود اوست و اضافه کرد که البته نمی گویم که امیر مؤمنان دروغ می گوید. شریح رو به امام کرد و گفت: ای امیر مؤمنان آیا بر ادعای خود شاهد و دلیلی داری؟ گفت: نه. پس شریح به سود آن نصرانی حکم داد. نصرانی اندکی رفت و بازگشت و گفت: شهادت می دهم که این گونه قضاوتها، قضاوت پیامبران است. امیر مؤمنان مرا نزد قاضی خود آورده و قاضی او به زیانش رأی می دهد شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که این زره، زره توست.

سپاهت حرکت کرد و تو به صفین می رفتی، این زره از پشت شتر خاکستری تو فرو افتاد. حضرت فرمود: اکنون که اسلام آوردی این زره از آن تو باشد و اسبی نیز بدو داد.» [۱۲۵] .مساوات در برابر قانون به قدری اهمیت دارد که باید میان مدعی و مدعی علیه در مجلس قضاوت از هر جهت مساوات رعایت شود. از همین رو فقهای اسلام در باب قضا در آداب مجلس قضا موارد متعددی را عنوان کرده اند که نشان دهنده چگونگی مساوات در برابر قانون است، [۱۲۶] از جمله:قاضی مدعی و مدعی علیه را در اجازه ورود مساوی بداند؛ قاضی طرفین دعوا را در سلام و جواب آن مساوی بداند؛ در نشاندن و جای دادن آنها رعایت مساوات کند؛ در سخن گفتن به مساوات رفتار کند و با هر دو یکسان سخن گوید؛ در ادای احترام نسبت به آنها به مساوات عمل کند؛ با هر دو یکسان برخورد کند؛ به سخن هر دو یکسان گوش دهد؛ با هر دو منصفانه رفتار کند؛ حتی مستحب است در قلب خود هر دو را مساوی بداند و هنگام سخن گفتن هر دو را مورد توجه قرار دهد تا امتیاز و تبعیضی پیش نیاید.

مساوات در تقسیم بیت المال

رسول خدا (ص) در دادن حقی که به مردم تعلق می گرفت هیچ برتری قائل نمی شد؛ میان فرزندان اسماعیل (عربها) و فرزندان اسحاق (غیر عربها) تفاوتی نمی گذاشت سفید را بر سیاه و توانگر را بر ناتوان برتری نمی داد، چنانکه در تقسیم غنائم جنگ بدر عمل کرد. [۱۲۷] .این سیره پس از پیامبر مورد بی اعتنایی و تجدید نظر قرار گرفت. به دنبال رو آوردن درآمدهای کلان ناشی

از فتوحات، عمربن خطاب برای تصمیم در چگونگی تقسیم غنایم مشورت کرد و به سبک نظام مالی ایران و روم دفاتری تنظیم و مردمان را طبقه بندی کرد و بدین ترتیب مساوات مالی بر هم خورد. خلیفه درتقسیم بیت المال با معیارهای طبقاتی مهاجران را بر انصار، انصار را بر عرب، عرب را بر موالی و زنان پیامبر را بر زنان مهاجر و انصار برتری داد و حتی در سهمیه زنان پیامبر بین آنها که عرب بودند و غیر آنها تفاوت می گذاشت. [۱۲۸] البته نقل شده است که خلیفه گفت: اگر زنده بمانم در تقسیم بیت المال به مساوات عمل خواهم کرد، [۱۲۹] اما چنین فرصتی حاصل نشد.در دوران عثمان بن عفان، این مسأله به انحرافهای اساسی اقتصادی منجر شد و ثروتهای انباشته شده ای در دست اقوام او و آنان که در جهت منافع وی بودند، شکل گرفت. به بیان امیر مؤمنان (ع) بیت المال به غارت رفت:«الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه، بین نثیله و معتلفه، و قام معه بنوابیه یخضمون مال الله خضمه الابل نبتهالربیع.» [۱۳۰] .بالاخره سومی به پا خاست، او همانند شتر پرخور و شکم بر آمده، همیّ جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت، بستگان پدریش (بنی امیه) به همکاریش برخاستند، آنها همچون شتران گرسنه ای که بهاران به علفزار بیفتند و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعند، برای خوردن اموال خدا (بیت المال مسلمانان) دست ازآستین درآوردند.آنها بیت المال را به جای صرف در جهت مصالح و رشد امت به خود اختصاص دادند و دست به دست گرداندند و در حالی که محرومیت مستضعفان جامعه روزبه روز بیشتر می شد، سردمداران

حکومت اموال بیشتری را به خود اختصاص می دادند. روزی که عثمان کشته شد صدو پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم نزد خزانه دار خود ذخیره کرده بود و ارزش املاک او در حنین و وادی القری و جز آن صد هزار دینار بود ومقدار زیادی هم ارزش احشام او بود [۱۳۱] زبیر بن عوام پس از مرگش هزار اسب و هزار غلام و کنیز از خود باقی گذاشت و ارزش یک از متروکات او پنجاه هزار دینار طلا بود. عواید طلحه بن عبیدالله در عراق روزی هزار دینار طلا بود و در برخی مناطق دیگر بیش از این درآمد داشت. در اصطبل عبدالرحمن بن عوف صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند یافت می شد و یک چهارم دارایی او پس از مرگش هشتاد و چهار هزار دینار طلا به حساب آمد. زیدبن ثابت پس از مرگش به قدری طلا و نقره از خود باقی گذاشته بود که وارثان او آنها را با تبر خرد کرده، تقسیم کردند و املاک و مزرعه های او صد هزار دینار ارزش داشت. چون یعلی بن منیه در گذشت پانصد هزار دینار طلا از خود به جای گذاشتو از مردم هم مطالبات بسیاری داشت و ارزش ترکه او از املاک و جز آن سیصد هزار دینار می شد. [۱۳۲] عثمان فدک را به مروان حکم بخشید [۱۳۳] و نیز یک پنجم غنایم آفریقا را که تقریباً مساوی پانصد هزار دینار بود [۱۳۴] به حکم بن ابی العاص صد هزار درهم بخشید. [۱۳۵] به حارث بن حکم بن عاص سیصدهزار درهم، [۱۳۶] به سعید بن عاص صد هزار درهم

[۱۳۷] ، به ابوسفیان دویست هزار درهم [۱۳۸] و به عبدالله بن خالدبن اسید چهار صد هزار درهم [۱۳۹] یا ششصد هزار درهم [۱۴۰] بخشید ابن ابی الحدید معتزلی ذکر می کند که تمام غنائمی را که خداوند از فتح ناحیه شمال غربی افریقا یعنی از طرابلس غرب تا طنجه برای عثمان نصیب فرموده بود به عبدالله بن سعد بن ابی سرح بخشید بدون اینکه هیچیک از مسلمانان در آن شریک سازد؛ [۱۴۱] و به قول برخی یک پنجم خمس غنائم افریقا [۱۴۲] و یا صد هزار درهم [۱۴۳] بدو بخشید. و بذل و بخششهای فراوان دیگر از بیت المال که این خود از عوامل شورش مردم علیه او و در نهایت کشته شدنش بود. به بیان امیر مؤمنان (ع):«الی ان انتکث علیه فتله، و اجهز علیه عمله، و کبت به بطنته.» [۱۴۴] .اما عاقبت بافته هایش (برای استحکام خلافت) پنبه شد، و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم خوارگی و ثروت اندوزی، برای ابد نابودش ساخت.و هنگامی که پیشوای پرهیزگاران، علی (ع) زمام امور را به دست گرفت، اعلام کرد که در همه امور به سیره رسول خدا (ص) عمل می کند و عمل کرد؛ از جمله مساوات در تقسیم بیت المال. آن حضرت بدون هیچ تأخیر و سازشی، در روز دوم زمامداریش، مساوات در تقسیم بیت المال را اعلام کرد و در روز سوم آن را تحقق بخشید. ابن ابی الحدید معتزلی از قول ابوجعفر اسکافی، دانشمند و متکلم بزرگ معتزله درگذشته به سال ۲۴۰ هجری [۱۴۵] آورده است که روزدوم پس از بیعت با علی (ع) که روز شنبه یازده شب مانده

از مـاه ذی حجه بود - آن حضـرت به منبر رفت و خطبه ای ایراد کرد. [۱۴۶] در آن خطبه راه و روش خـود را که ادامه سـیره پیـامبر بـود مشـخص، و مسـاوات در تقسـیم بیـت المـال را اعلاـم کرد و همین سـخنان نخسـتین چیزی بـود که خوگرفتگـان به نابرابریها آن را خوش نداشـتند و موجب کینه و مخالفت با امام شـد. آن حضـرت به صـراحت فرمود:«وانی حاملکم علی منهج نبیکم (ص) و منفذ فیکم ما امرت به؛ ان اسـتقمتم لی و بالله المسـتعان. الا ان موضـعی من رسول الله (ص) بعد وفاته کموضـعی منه ایـام حیاته.» [۱۴۷] .مـن شـما را به راه روشن پیامبرتـان (ص) خـواهم برد و به آنچه فرمـان داده شـده ام دربـاره شـما عمل خواهم کرد، اگر به آنچه می خواهم (تن سپاریدو) مستقیم شوید و (البته) از خدا باید یاری جست. بدانید که موضع من نسبت به رسول خـدا (ص) پس از رحلت او همچون موضع من در دوران زنـدگی اوست.اما علی (ع) در ادامه سـخنان خود مترفان و متنعمان را از راه و روشـشان پرهیز داد و اعلام کرد که اسـتفاده های نامشـروع از بیت المال پایان یافته است و کسی بر سیره او که سـیره پیامبر خداست و بر عمل به مساوات در تقسـیم بیت المال خرده نگیرد و اعتراض نکند و آنان که برای خود نسبت به سـایر مردم امتیـاز قائلنـد بداننـد کـه اجر مزیتهـای معنـوی نزد خـداست و هیچکس را بر هیچکس مزیـتی مـادی نیسـت و همه مسـلمانان برابرند و اموال خدا باید به مساوات میانشان تقسـیم شود. سـپس از همگان خواست که فردا برای گرفتن سهمشان از بیت المال

بیایند. [۱۴۸] .امیر مؤمنان به عمار یاسر و عبیدالله بن ابی رافع و ابوهیثم تیهان مأموریت داد مالی را که در بیت المال بود تقسیم کننـد و به آنها فرمود: «اعـدلوابینهم ولا تفضـلوا احـد علی احد» (عادلانه تقسـیم کنید و کسـی را بر کسـی برتری ندهید). آنها مسـلمانان را شـمردند و مقدار مال را نیز معلوم کردند و مشخص کردند که به هر کس سه دینار می رسد مسلمانان و نیز طلحه و زبیر با پسـرهای خود برای گرفتن سـهمشان از بیت المال آمدنـد و به هر یک سه دینار دادنـد. طلحه و زبیر اعتراض کردند و گفتند: «عمر با ما چنین رفتار نمی کرد. آیا این نحوه تقسـیم بیت المال نظر خودتان است یا دسـتور رفیقتان؟» آنها پاسخ دادند: «امیر مؤمنان (ع) چنین دسـتور داده است.» پس نزد علی (ع) رفتند و به این شیوه اعتراض کردند و نحوه تقسیم بیت المال را در دوره عمر یادآور شدند. حضـرت پرسـید: «فما کان یعطیکما رسول الله؟» (رسول خدا در تقسـیم بیت المال با شما چگونه رفتار می کرد)؟ آنها سکوت کردند. فرمود:«الیس کان النبی یقسم بین المسلمین بالسویه؟» (آیا پیامبر بیت المال را میان مسلمانان به مساوات تقسـیم نمی کرد؟)گفتند: آری فرمود: «فسـنه رسول الله اولی بالاتباع عند کما، ام سـنهعمر؟» (پس نزد شما سنت پیامبر سزاوارتر است که پیروی شود یـا سـنت عمر)؟ گفتنـد: «سـنت رسول خـدا؛ امـا مـا دارای سوابق وخـدمات بوده، در راه اسـلام سختیها کشـیده ایم و از نزدیکان (به پیامبر) هستیم.» حضـرت از آنها پرسـید:«سابقه شـما در اسـلام بیشتر است یا من؟» گفتنـد: «سابقه شما.» فرمود: «شما به پیامبر نزدیکتر هستید یا من؟» گفتند: «شما»

پرسید:«خدمات شما و سختیهایی که برای اسلام متحمل شده اید بیشتر است یا من؟» گفتند: «شما» فرمود: «به خدا سوگند من و کارگری که برای من کار می کند در سهممان از بیت المال یکسان هستیم.» [۱۴۹] آن حضرت در خطبه ای همگان را از موضع و عملکرد خود آگاه ساخته بود:«و محوت دواوین العطایا و اعطیت کماکان رسول الله (ص) یعطی بالسویه و لم اجعلها دوله بین الاغنیاء.» [۱۵۰] .و دفاتر حقوق و عطایا را (که به دستور عمر بر ملاکهای طبقاتی تعیین شده بود) از بین بردم ومانند رسول خدا (ص) آن را به مساوات تقسیم کردم و آن را در دست توانگران قرار ندادم.عاصم بن ضمره گوید: «علی (ع) بیت المال را میان مردم تقسیم کرد و همه را یکسان داد.» [۱۵۱] یعقوبی می نویسد: علی (ع) مردم را در عطا برابر نهاد و کسی را بر کسی برتری نمی داد و به موالی همان اندازه می داد که به عربها و وقتی علت را جویا شدند، در حالی که چوبی از زمین برداشت و آن را میان دو انگشت خود نهاد فرمود:«قرات ما بین الدفتین فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضل هذا.» [۱۵۲] .تمام قرآن را خوانده ام و در آن برای فرزندان اسماعیل (عربها) بر فرزندان اسحاق (غیر عربها) به اندازه این چوب برتری نیافته ام.امام در پاسخ این گونه اعتراضها و خرده گیریها به طلحه و زبیر فرمود:«و اما ما ذکرتما من امر الاسوه، فان ذلك امرلم احکم انافیه برایی، ولا ولیته هوی منی، بل وجدت انا و انتما ما جاء به رسول الله (ص) قد فرغ منه.» [۱۵۳] .و اما

(اعتراض) شما در مورد اینکه (چرا میان شما وسایر مسلمانان) به تساوی رفتار کرده ام، این حکمی نبوده که من به رأی خود صادر کرده و بر طبق خواسته دلم انجام داده باشم، بلکه من و شما می دانیم که این همان دستورالعملی است که پیامبر (ص) آورده وانجام داده است.امیر مؤمنان (ع) محکم و استوار برسیره مساوات ایستاد و با وجود همه مخالفتها، بیت المال را به تساوی میان همگان تقسیم کرد و میان عرب و غیر عرب تفاوت نگذاشت. از ابواسحاق نقل شده که حرث گفت: من نزد علی (ع) بودم که دو زن آمدند و ادعای فقر و مسکنت کردند. امام فرمود: بر ما واجب است در صورت صدق گفته شما به شما کمک کنیم. آن گاه مردی را به بازار فرستاد تا برای آنها طعام و لباس خریده و فرمود به هر یک از آنها صد درهم بدهد. یکی از زنها اعتراض کرد و گفت من عرب هستم و زن دیگر از موالی است، چگونه با ما برخورد مساوی شده است. امام فرمود:«قد قرات ما بین اللوحین فما رایت لولد اسماعیل علی ولد اسحاق علیهما السلام فضلا ولا جناح بعوضه.» [۱۵۴] .من قرآن خوانده و در آن خوب نگریسته ام اما برای فرزندان اسماعیل (عربها) بر فرزندان اسحاق (غیر عربها) حتی به اندازه بال پشه ای برتری ندیده ام.ابن داب از ام هانی خواهر علی (ع) نقل می کند که نزد برادرش آمده و امام بیست درهم به او داده، کنیز عجم ام هانی نیز نزد امام رفته و پول گرفته بود. وقتی ام هانی از کنیز خود پرسید که چقدر از امام گرفته است، گفت

که علی (ع) بیست درم به او داده. ام هانی با عصبانیت نزد امام رفت و گفت که باید به او پول بیشتری بدهد. اما پاسخ امام همان بود که در قرآن برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق برتری نیافته است. [۱۵۵] آن حضرت برای خویشاوندان خود هیچ مزیتی بر دیگران قائل نمی شد و در برخورد با عقیل که خواستار مبلغی بیش از سهمش از بیت المال بود همین حقیقت را گوشزد کرد و فرمود: «من و تو نسبت به بیت المال، چون سایر مسلمانان هستیم.» [۱۵۶] .آنان که برای اصلاح دنیای خود و بقای چند روز حکومتشان دست تعدی به بیت المال مسلمانان دراز می کنند و آن را میان خویشاوندان و حامیان خود به یغما می گذارند سخت در خسرانند. وقتی به امام گزارش رسید که مصقله بن هبیره شیبانی فرماندار آن حضرت در «اردشیر خره» یکی از شهرهای فارس اموال عمومی را به خویشان خود اختصاص داده است، سخت با او برخورد کرد و در نامه ای به وی نوشت: «به من درباره تو گزارشی رسیده که اگر درست باشد و این کار را انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده، و امامت را عصیان کرده ای:(گزارشی رسیده) که تو غنائم مربوط به مسلمانان که به وسیله اسلحه و اسبهایشان به دست آمده، و خونهایشان در این راه ریخته شده است، در بین افرادی از بادیه نشینان قبیله ات که خود برگزیده ای تقسیم می کنی.سوگند به کسی که دانه را در زیر خاک شکافت و روح انسانی را آفرید. اگر این گزارش درست باشد تو در نزد من خوار خواهی شد و ارزش و مقدارت

کم خواهـد بود؛ حق پروردگـارت را سـبک مشـمار و دنیایت را با نابودی دینت اصـلاح مکن که از زیانکارترین افراد خواهی بود. آگاه باش! حق مسـلمانانی که نزد من و یا پیش تو هسـتند در تقسیم این اموال مساوی است، باید همه آنها به نزد من آیند و سـهمیه خود را از من بگیرنـد.» [۱۵۷] .از حقـوق واجب مردم بر گردن امـام و حکومت، تقسـیم اموال عمومی به مسـاوات و عدم تبعیض در تقسـیم آن است. ابوحمزه ثمالی گوید: «از امام باقر (ع) پرسـیدم: «ما حق الامام علی الناس؟» (حق امام بر مردم چیست)؟ فرمود: «حقه علیهم ان یسـمعو اله و یطیعوا» (سـخنش را بشنوند وفرمانش برند). عرض کردم: «فما حقهم علیه؟» (حق مردم بر امـام چیست)؟ فرمود: «یقسم بینهم بالسویه و یعـدل فی الرعیه، فاذا کان ذلک فی الناس فلا یبالی من اخـذهھنا و ھھنا.» [۱۵۸] (اینکه بیت المال را میان آنها به مساوات تقسـیم کنـد و با مردم به عـدالت رفتار کند؛ و چون این دو اصل در میان مردم عملی گشت امام باک ندارد از آنکه کسی این سو و آن سو زند) احتمال دارد مراد آن باشد که امامی که به وظیفه خود عمل می کند و مساوات وعدالت را جاری می سازد باکی از واپس گرایان و مترفان و سـتمگران ندارد و بر این موضع حق خود می ایسـتد و هرگز گـامی بـه پس نمی گـذارد. بـا شواهـد تـاریخی و روایی که در دست هست این معنـا درست می نمایـد و همه پیشوایان حق همین جهتگیری را داشته اند. حفص بن غیاث گوید شنیدم وقتی از امام صادق (ع) درباره تقسیم

بیت المـال پرسـش شـد چنین فرمود:«اهـل الاسـلام هم ابناء الا سـلام اسوی بینهم فی العطاء و فضائلهم بینهم و بین الله؛ اجعلهم کبنی رجل واحـد لا یفضل احـد منهم لفضـله و صـلاحه فی المیراث علی آخر ضـعیف منقوص؛ و قال: هـذا هو فعل رسول الله (ص) فی بدو امره، و قد قال غیرنا: اقدمهم فی العطاء بما قد فضـلهم الله بسوابقهم فی الاسـلام اذا کانوا فی الاسلام اصابوا ذلک فـانزلهم علی مواریث ذوی الارحـام بعضـهم اقرب من بعض و اوفر نصـیباً لقربه من المیت و انمـا ورثوا برحمهم و کـذلک کان عمر یفعله.» [۱۵۹] .مسـلمانان همه فرزنـدان اسـلامند(و من میان آنها در دادن بیت المال فرقی نمی گذارم و) به همه یکسان و یـک انـدازه می دهم و برتریهـای آنهـا تنهـا بین خودشان وخـداست؛ من آنها را ماننـد پسـران یک مرد قرار می دهم که برای هیچیک از آنها به سـبب فضل و صلاحیت یکی بر دیگری که ضعف و نقص دارد برتری در ارث قائم نمی شود؛ و فرمود: این عمـل رسول خـدا در ابتـدای کارش و کسانی که غیر از ما هسـتند می گوینـد ما آنهایی را که خداونـد به سوابقشان در اسـلام برتری داده است در دادنیهـا برتری می دهیم چـون در اسـلام برتری دارنـد و گوینـد ماننـد مـواریث در خویشاونـدان است که برخی بر برخی نزدیکتر هستند و به علت نزدیکی به مرده، سهم بیشتری دارند و به علت نزدیکی ارث می برند و عمر چنین می کرد.امـا امیر مؤمنـان (ع) بر موضع حق تقسـیم بیت المـال به مساوات ایسـتاد و آن همه مخالفتها به همین سـبب بود. [۱۶۰] آن حضرت بر

مواضع نبوی ایستاد و تهدیدها و کارشکنی ها و فتنه ها او را از میدان بر در نبرد.فان الناس کلهم سواء و ان ذکت الحروب مضرمات [۱۶۱] .تمام مردم برابرند گرچه آتش جنگهای خانمانسوز شعله ور گردد.ابو مخنف ازدی گوید: گروهی از شیعه نزد امیر مؤمنان (ع) آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان آیا بهتر نیست این اموال را میان این رؤسا و اشراف تقسیم کنی و آنها را بر ما ترجیح و برتری دهی و چون پس از مدتی کارها محکم شد به بهترین روشی که خداوند فرموده است بازگردی و اموال را به طور مساوی و از سر عدالت در میان مردم تقسیم کنی؟ حضرت فرمود:«اتأ مرونی و یحکم ان اطلب النصر بالظلم و الجور فیمن ولیّت علیه من اهل الاسلام؟ لا- و الله لا- یکون ذلک ما سمر السمیر و ما رؤیت فی السماء نجما، والله لو کانت اموالهم ملکی لساویت بینهم، فکیف و انما هی اموالهم.» [۱۶۲] .آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی و موفقیت خود در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم از ستم و بیداد استمداد جویم؟ هرگز، به خدا سوگند تا شب و روز برقرار و تا در آسمان ستاره ای دیده می شود، به چنین کاری دست نمی زنم. به خدا سوگند اگر اموال از خودم بود به طور مساوی در میان آنها تقسیم می کردم، تا چه رسد به اینکه این اموال، اموال خودشان است.و نیز نقل شده است که چون عده ای برای مال دنیا از گرد امام پراکنده می شدند و به سوی معاویه فرار می کردند، گروهی از اصحاب امیر مؤمنان (ع) به حضرت

گفتنـد: ای امیر مؤمنـان این اموال را به آنها بـده و اشـراف عرب و قریش را بر موالی و عجم برتری ده و به کسانی بـده که بیم آن است که به سوی معـاویه فرار کننـد، حضـرت همین سـخن را فرمود: «اتـأمرونی ان اطلب النصـر بـالجور، لاـ والله لا افعل ما طلعت شـمس و مالاح فی السماء نجم؛ والله لو کان مالهم لی لواسیت بینهم فکیف و انما هی اموالهم.» [۱۶۳] (آیا به من دستور می دهیـد که برای پیروزی خود از بیـداد اسـتمداد جویم، هرگز، به خدا سوگند تا زمانی که خورشـید می دمد و سـتاره ای در آسـمان می درخشـد به چنین کـاری دست نمی زنم؛ به خـدا سوگنـد اگر بیت المال ایشان از آن من بود بین آنها مواسات می کردم پس چگونه چنین نکنم در حالی که مال متعلق به آنهاست)؟به همین سـبب بود که اشراف کوفه با علی (ع) دورویی می کردنـد و نفـاق می ورزیدنـد و به معـاویه تمایـل داشـتند و در نهان هوای او را در سـر می پروراندنـد. علی (ع) از بیت المال و غنـائم به کسـی بیش از حقش نمی داد در حـالی که معـاویه ملاحظه آنان را داشت و به هر یک از اشـراف دو هزار درهم می بخشید [۱۶۴] امـام علی (ع) جز به راه مسـاوات وعـدالت نرفت. عبـدالله بن عباس در نامه ای به امام حسن (ع) نوشت که مردم بـدین دلیـل پـدرت را رها کردنـد و به سوی معاویه شـتافتند که در تقسـیم اموال به مساوات عمل می کرد و آنها تحمل این را نداشتند. [۱۶۵] و نیز وقتی از عبدالرحمن بن سلمی سؤال شد

که تو را به خـدا چرا از علی روی گردانـدی؟ تو را به خـدا بگو آیا از زمانی که علی در تقسـیم اموال کوفه سـهمی ویژه به تو نـداد از او جـدا نشدی؟ او پاسخ داد: «حال که سوگند دادی: آری.» [۱۶۶] .ایسـتادگی بر رعایت مساوات در تقسیم بیت المال از ویژگیهای امیر مؤمنان (ع) بود و به بیان فقیه بزرگ شیعه، شـیخ محمد حسن نجفی: نصوص فراوانی حاکی از آن است که علی (ع) بیت المال را به مساوات میان مردم تقسـیم می کرد و رعایت عدالت در این مورد از صفات ویژه آن حضرت به شمار آمده است. [۱۶۷] عبـایه بن ربعی از آن حضـرت نقـل کرده است:«احـاج النـاس یوم القیامه بسـبع: اقام الصـلاه و ایتاء الزکاه و الامربالمعروف و النهی عن المنکر، و القسم بالسویه، والعدل فی الرعیه، و اقام الحدود.» [۱۶۸] .روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجـاج خواهم کرد: بر پاداش نماز و پرداختن زکات و امر به معروف و نهی ازمنکر و تقسـیم بیت المال به مساوات و رعایت عدالت میان مردم و اجرای حدود.این بیان شـریف نشان دهنده جایگاه ویژه رعایت مساوات در تقسـیم بیت المال است، چیزی چون نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر که تعطیل شـدنشان، تعطیل شدن حقیقت دین است. لذا فقهای شـیعه بر این نظرنـد که بیت المال باید به طور مساوی میان مسـتحقان تقسـیم شود. شـیخ طوسـی (ره) می نویسد: «لایفضل الناس فی العطایا بشرف او سابقه او زهد او علم.» (در تقسیم بیت المال میان مردم به سبب شرافت یا سابقه یا زهد یا دانش نباید

فرقی گذاشت). سپس اضافه می کند که شیوه علی (ع) همین بود که بیت المال را به مساوات تقسیم می کرد و ابوبکر نیز همین روش را داشت ولی عمر گروهی را بر گروهی دیگر برتری می بخشید. وی آن گاه دلیل تقسیم بیت المال به مساوات را چنین ذکر می کند): «دلیلنا ان الاسم یتناول الجمیع، و کونهم مقاتلین و مرابطین اشترکوا فیه فلا ینبغی تفضیل بعضهم علی بعض، لان تفضیل بعضهم علی بعض یحتاج الی دلیل.» [۱۶۹] (دلیل ما این است که اسم «بیت المال» مطلق است و شامل همه مردم اعم از رزمندگان و مرزبانان می شود و برتری دادن برخی بر برخی دیگر جایز نیست زیرا برتری دادن نیاز به دلیل دارد و در این امر دلیلی برای برتری دادن گروهیبر گروهی دیگر وجود ندارد). فقیه بزرگ دیگر شیعه، ابن براج طرابلسی نیز می نویسد: «و ینبغی للامام ان یسوی بین المسلمین فی القسمه، و لایفضل احدا منهم علی احد لشرف فیه، او زهد، او علم علی من لیس هو کذلك.» [۱۷۰] .(سزاوار است که امام در تقسیم بیت المال میان مسلمانان به مساوات عمل کند. و کسی را بر کسی به سبب شرافت یا زهد یا علمی که دارد برتری ندهد). ابن ادریس حلی نیز همین بیان را دارد. [۱۷۱] .این مسأله آن قدر مهم و اساسی و حیاتی بوده که یکی از اهداف انقلابیون شیعه در طول تاریخ بوده است، زیرا مقصد آنان از مبارزه بازگشت به سیره نبوی و سیره علوی بوده است؛ همان گونه که حسین بن علی بن حسن، شهید فخ در مراسم بیعت خود گفت: «ابایعکم

علی کتاب الله، و سنه رسول الله، و علی ان یطاع الله و لایعصی، و ادعوکم الی الرضا من آل محمد، و علی ان نعمل فیکم بکتاب الله و سنه نبیه (ص)، و العدل فی الرّعیه و القسم بالسویه فان نحن و فینالکم و فیتُم لنا و ان نحن لم نف لکم و فلا بیعه لنا علیکم.» [۱۷۲] (با شما براساس کتاب خداو سنت رسول خدا بیعت می کنم و اینکه خداوند را بندگی کنیم و از عصیانش بپرهیزیم. من شما را به سوی برگزیده ای از آل محمد می خوانم و تعهد می کنم که در میان شما به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کنیم و در میان مردم براساس عدالت رفتار و بیت المال را به مساوات تقسیم کنیم. پس اگر به تعهدات خود وفا کردیم شما هم به ما وفادار باشید و اگر به آنچه تعهد کرده ایم وفا نکردیم بیعت ما از گردن شما برداشته است). و چون امام حق، خورشید مغرب طلوع کند، مساوات مالی در معنای حقیقی اش عینیت یابد. ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود:«ابشرّکم بالمهدی... فیملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلماً و جورا، یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض یقسم المال صحاحاً. فقال له رجل: و ما صحاحاً؟ قال: التسویه بین الناس.» [۱۷۳] .شما را مژده می دهم به آمدن مهدی... پس زمین را همان گونه که از ستم و بیداد لبریز شده باشد از داد و دادگری لبریز سازد؛ ساکنان آسمان و زمین از او راضی هستند و مهدی مال را به طور صحیح تقسیم می کند. مردی از پیامبر پرسید: به طور صحیح یعنی چه؟

فرمود: یعنی بـه مساوات میان مردم تقسیم می کند.عبدالله بن مسعود نیز از پیامبر (ص) روایت کرده است که در این باره فرمود:«... و یقسم المال بالسویه و یجعل الله الغنی فی قلوب هذه الامه.» [۱۷۴] .مهدی مال را به مساوات تقسیم می کند و قلبهای امت محمد را لبریز از بی نیازی خواهد کرد.اما عصر (ع) اموال را به مساوت تقسیم می کند و عدالت را بر قرار می سازد [۱۷۵] و دیگر نیازمندی باقی نخواهد ماند. امام باقر (ع) فرمود:«... و یسوی بین الناس حتی لاتری محتاجاً الی الزکاه.» [۱۷۶] .مهدی اموال را میان مردم چنان به تساوی قسمت می کند که دیگر نیازمندی یافت نمی شود تا به او زکات دهند.

مساوات در مالیاتهای اسلامی

از موارد دیگری که مساوات در آن رعایت شده مالیاتهای اسلامی یعنی زکات، خمس، صدقات و غیره است. این مالیاتها از همه کسانی که درآمد و دارایشان از مرزی فراتر رود گرفته می شود و به هیچ عنوان مسائل طبقاتی در آن را ندارد. این مالیاتها برای همه، براساس نسبت و ضرایبی ثابت است. به عبارت دیگر نسبت تکلیف به وسع نسبتی ثابت است بدین ترتیب اسلام در ادای مالیات شرعی امتیازی میان پیروانش قائل نشده است و همه را در پرداخت حقوق واجب مساوی دانسته، همان طور که در پرداخت جزیه نیز میان اهل کتاب فرقی نگذاشته است. البته در این مالیاتها نه تنها وضع ناتوانان و نیازمندان به طور کامل رعایت شده است و آنها از پرداخت معافند، بلکه بخش عمده ای از این مالیاتها با هدف تکافل اجتماعی در جهت تأمین ناتوانان و نیازمندان اختصاص یافته است این مالیاتها به گونه ای وضع شده که علاوه بر جلوگیری

از طغیـان، تراکـم و تمرکز ثروت، فقر ونـاداری و بینـوایی را ریشـه کـن و زمینه عـدالت اجتمـاعی را فراهم سـازد؛ که امنیت و آسایش جامعه جز در پناه عـدالت اقتصادی و اجتماعی میسـر نمی شود و آن هنگام است که حقیقت دین ظهور یابد و همگان در سـایه عـدالت به صـلاح رسـند.نشانه هـای چنین جـامعه ای در خطبه ای از امیر مؤمنـان (ع) آمـده است:«اضاءلکم الا سـلام فـاکلتهم رغـداً و ما عال فیکم عائل ولا ظلم منکم مسـلم و لا معاهـد.» [۱۷۷] .اسـلام برای شـما درخشد و به خوشی و فراوانی خوریـد و هیـچ عـائله منـد گرفتـاری در میان شـما نبود و به هیـچ مسـلمان یا غیر مسـلمانی که در عهـد و پیمان شـماست سـتم نرود.دربـاره این مالیاتهـا و نقش حقیقی آنهـا در زدودن فقر از جـامعه و ایجـاد آسایش و امنیت همگانی در سیره اقتصادی به تفصیل بحث خواهد شد.

مساوات در تحصیل علم

از لوازم اصل مساوات آن است که امکانات رشد و کمال به طور مساوی در دسترس همگان قرار گیرد و ازمصداقهای اساسـی و مهم این معنا فراهم بودن امکان تحصـیل علم برای همه است؛ اینکه هر کس از هر طبقه ای بتواند در پرتو لیاقت و استعداد و فعـالیت خـود بـه کمـال شایسـته خـویش برسـد. لازمه حـدیث مشـهور فریقیـن که از رسـول خـدا (ص) نقـل شـده، همین امر است:«طلب العلم فریضه علی کل مسـلم.» [۱۷۸] .طلب و فراگیری دانش بر (نـوع) مسـلمانان واجب است.فراگیری دانش بر هر مسـلمان، مرد، زن، کوچک، بزرگ، بر همگان واجب است که از عمده ترین علتهای پیشـرفت علوم و ترقی مسلمانان در سده های نخست تاریخشان نیز همین بود.رسول اکرم (ص) این مساوات را در مدینه تحقق

بخشید و با تأکید فراوان همگان را به فراگیری دانش خواند. پس از پیروزی بدر و به اسارت درآمدن گروهی از مشرکان، در میان آنان عده ای بودند که سواد داشتند، پیامبر اعلام کرد که اسیران با سواد می توانند با تعلیم خواندن و نوشتن به ده نفر از کودکان انصار آزاد شوند. [۱۷۹] .اسیران مشرکی که نمی توانستند فدیه دهند و آزاد شوند با تعلیم کودکان مسلمان آزاد شدند. این عمل موجب شد که بسیاری از کودکان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزند که زید بن ثابت در زمره آنان خواندن و نوشت آموخت. [۱۸۰] رسول خدا (ص) جامعه خود را در سایه مساوات در تحصیل علم به سوی مقصدی که می خواست سیر داد. از قول عبدالله بن سعیدبن عاص نقل شده است که پیامبر به وی فرمان داد تا در مدینه به مردم خواندن ونوشتن بیاموزد. [۱۸۱] از عباده بن صامت نیز نقل شده است که گفت من به جمعی از اصحاب صفه خواندن و نوشتن قرآن آموختم. [۱۸۲] رسول اکرم (ص) چنان بر مساوات در تحصیل علم اهتمام داشت که از شفا ام سلیمان بن ابی حتمه نقل شده است که پیامبر به وی فرمود به برخی زنان قرآن بیاموزد پس از آنکه خواندن و نوشتن آموخته بودند. [۱۸۳] بلاذری نام چند تن از زنان این دوره را که توانایی نویسندگی داشتند آورده است از جمله: حفصه همسر پیامبر، ام کلثوم دختر عقبه و عایشه دختر سعد. [۱۸۴] .پیامبر خدا (ص) همگان را به کسب دانش و آگاهی می خواند و آن را به صورت یک تکلیف دینی بیان می فرمود. آموزش دین به عنوان اساس کار تربیتی

مسلمانان مطرح بود. ایمان باور مبتنی بر معرفت است و مسلمان بصیر در دین، از همان ابتدای بعثت آموزش دین اساس حرکت دینی بود.«هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین.» [۱۸۵] .اوست خدایی که در میان مردم بی کتاب پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنهارا پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.سخنان مکرر پیامبر گویای این تأکید است:«تعلموا کتاب الله و تعاهدوه...» [۱۸۶] .کتاب خدا را بیاموزید و ملتزم بدان باشید.«خیارکم من تعلم القرآن و علمه.» [۱۸۷] .بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و تعلیم دهد.«اغد عالماً، او متعلماً، او مستمعاً، او محباً، لا تکن الخامسه فتهلک.» [۱۸۸] .روز خود را در حالی آغاز کن که دانشمند یا دانشجو یا شنونده دانش یا دوستدار دانش باشی و از گروه پنجم (خارج از این چهار گروه) مباش که هلاک و نابود شوی.پیام آور هدایت مسلمانان را دعوت و تشویق به آموزش می کرد و اصرار داشت که همگان قرآن بیاموزند، به خاطر بسپارند و بدان عمل کنند.در سال یازدهم بعثت رسول خدا در موسم حج در عقبه منی با گروهی از مردم یثرب ملاقات کرد و اسلام را بر آنان عرضه داشت. آنها پس از شنیدن آیاتی چند از قرآن و دعوت رسول خدا ایمان آوردند و اسلام با آنان به یثرب رفت. در سال دوازدهم بعثت دوازده نفر از انصار در موسم حج در عقبه منی با رسول خدا بیعت کردند

پیامبر مصعب ابن عمیر را همراهشان به مدینه فرستاد تا به آنان که اسلام می آوردند قرآن بیاموزد، اسلام را آموزش دهد و آنان را در فهم عمیق دین یاری دهد: «امره ان یقرئهم القرآن، و یعلمهم الاسلام و یفقههم فی الدین». بدین جهت مصعب را در مدینه «مقری» می گفتند. [۱۸۹] مردم نزد او «اقراء» می کردند یعنی قرآن را تلاوت می کردند و او استماع می کرد تا خطاهایشان را اصلاح کند. پیامبر آن قدر بر آموزش دین اهتمام داشت که به ابی بن کعب انصاری می فرمود خداوند به من امر کرده است که تو را «اقراء» کنم. [۱۹۰] و بسیاری نزد او تعلیم یافتند.رسول خدا (ص) افراد زیادی را برای آموزش همگانی دین به مناطق گوناگون اعزام کرد از جمله: رافع بن مالک انصاری را برای تعلیم در مدینه مامور ساخت. [۱۹۱] معاذبن جبل را به یمن و حضرموت روانه کرد [۱۹۲] و چون مکه فتح شد عتاب بن اسید را جانشین قرار داد و معاذ را مامور آموختن قرآن و دین کرد. [۱۹۳] عمروبن حزم خزرجی را نیز به نجران گسیل کرد. [۱۹۴] و...این حرکت همگانی و اعلام مساوات در تحصیل علم در اوضاع و احوالی عینیت می یافت که دیدگاههای طبقاتی در فراگیری علم به شدت حاکم بود و دانش مختص توانگران و قدرتمندان بود و محرومان و ناتوانان در کنار آن همه نامردمی و ستم و بیداد از فراگیری دانش نیز محروم بودند در ایران پیش از اسلام: «تعلیم و تربیت منحصر به فرزندان اعیان و ثروتمندان بود و این کار به وسیله کاهنان صورت می گرفت و به بعضی از فرزندان اشراف تعلیمات مخصوصی می دادند

که برای فرمانـداری اسـتانها و تصدی مشاغل دولتی مهیا شوند» [۱۹۵] در مصـر: «کاهنان مصری مقدمات علوم را در مدارسی که پیوسـته به معابد بود به فرزندان خانواده های ثروتمند می آموختند. یکی از کاهنان منصبی داشت که می توان آن را معادل وزیر آموزش و پرورش امروز دانست، او خود را به نام «رئیس طویله شاهی برای تعلیم و تربیت» می نامیـد» [۱۹۶] درهند: «اگر فردی از طبقه سـودره به قرائت کتب مقـدس گوش می داد، می بـایست گوشـش را (بنـا به کتابهـای قـانون برهنمی) بـا سـرب گـداخته پر کرد؛ اگر آن را زمزمه کنـد،بایـد زبانش را برید، اگر آن را به یاد بسـپارد باید او را دوباره کرد». [۱۹۷] .در مدینه پیامبر نشانی از تبعیض از جمله فاسدترین تبعیضها یعنی محروم کردن استعدادها ازفراگیری دانش نبود. اوصیای آن حضرت به سیره پیـامبر می خواندنـد و بـا هرگونه تبعیضـی در تعلیم و تربیت مخـالفت می کردنـد چنـانکه امـام صادق (ع) به حسان معلم فرمود:«ان یکون الصبیان عنـدک سواء فی التعلیم لا تفضل بعضـهم علی بعض.» [۱۹۸] .کودکان در تعلیم نزدت یکسان باشند، برخی را بر برخی برتری نـدهی.آنان که دانش را طبقاتی کنند و همت خود را در تعلیم و تربیت متوجه توانگران و قدرتمندان سازنـد در آتش دوزخنـد. امام صادق (ع) فرمود:«... و من العلما من یری ان یصـنع العلم عند ذوی الثروه و الشـرف، ولایری له فی المساکین وضعاً فذاک فی الدرک الثالث من النار...» [۱۹۹] .برخی از اهل علم معتقدند که بایستی دانش را به ثروتمندان و طبقه اشراف آموخت و تهی دستان را از دانش محروم کرد، چنین اهل علمی در طبقه سوم آتش خواهند بود.اسلام نگاه و

رفتار طبقاتی را در همه امور زیر پا گذارده و به هیچکس اجازه نداده است که مردمان را در فراگیری دانش بر مبنای ثروت و مکنت طبقه بندی کند. تبعیض در تعلیم و تربیت و امکانات آن در سیره نبوی پذیرفته نیست و از همین رو محدثان بزرگ اسلام در کتب روایی خود «باب مساوات در تحصیل علم» گشودند، چنانکه دارمی در سنن خویش بابی باز کرده است با عنوان: «باب التسویه فی العلم». [۲۰۰] .از نتایج و ثمرات مساوات در فراگیر علم آن بود که دانشمندان بسیاری از طبقات محروم جامعه یعنی مستضعفان، محرومان و ستمدیدگان به مراتب بالادست یافتند؛ چیزی که مستکبران و حرام اندوزان و ستمگران آن را سخت ناخوش می داشتند. واقعه ای که از ابن ابی لیلی نقل شده گویای این حقیقت است. وی گوید: «عیسی بن موسی [۲۰۱] (عباسی) که ستمگری نژاد پرست و متعصب بود ازمن پرسید: فقیه بصره کیست؟ گفتم: حسن بن ابی الحسن، گفت: پس از او؟ گفتم: محمد بن سیرین. گفت: آن دو عربند یا از موالی اند؟ گفتم: از موالی اند. گفت:فقیه مکه کیست؟ گفتم: عطاء بن ابی رباح و مجاهد (بن جبر) و سعید بن جبیر و سلیمان بن یسار؛ گفت: آنها چگونه اند؟ گفتم: از موالی هستند. گفت: فقهای مدینه چه کسانی هستند؟ گفتم: زیدبن اسلم و محمد بن منکدر و نافع بن ابی نجیح؛ گفت: چه هستند؟ گفتم: از موالی هستند پس رنگ به رنگ شد آن گاه پرسید: فقیه ترین فرد قبا کیست؟ گفتم ربیعه الرأی و ابن زناد؛ گفت: آن دو چگونه اند؟ گفتم: از موالی اند. چهره اش درهم و تیره شد سپس گفت: فقیه یمن کیست؟ گفتم:

طاووس و پسرش و (همام) بن منّبه؛ گفت: اینها چگونه اند؟ گفتم: از موالی هستند. رگهای گردنش متورّم شد و به حال خسته نشست آنگاه گفت فقیه خراسان کیست؟ گفتم: عطاء بن عبدالله خراسانی و گفت: این عطا از کدامین است؟ گفتم: از موالی. چهره اش تیره تر شد و به سیاهی کامل گرایید به طوری که وحشت کردم. پرسید: فقیه شام کیست؟ گفت: مکحول گفت: این یکی چگونه است؟ گفتم: از موالی است. (خشم و اندوهش افزون شد.گفت: فقیه جزیره کیست؟ گفتم: میمون بن مهران. گفت این چگونه است؟ گفتم: از موالی است) نفسی به سختی کشید و پرسید: فقیه کوفه کیست؟ به خدا سوگند اگر بیم آن نبود که هلاک شود هر آینه می گفتم حکم بن عیینه و عمار بن ابی سلیمان، اما در بیان این حقیقت شر و ناخوشی یافتم، پس گفتم: ابراهیم و شعبی. گفت: ایندو چگونه اند؟ گفتم: هر دو عربند. گفت الله اکبر و حزن و اندوهش فرو نشست». [۲۰۲] .

مساوات در تصدی شغلها و انجام مسؤولیتها

از اموری که در سیره پیامبر چشمگیر بود و بسیاری تاب تحملش را نداشتند و تا روزهای آخر زندگی رسول خدا نیز نتوانستند آن را بپذیرند، مساوات در تصدی شغل و انجام مسؤولیت براساس اهلیت بود. پیامبر در این امر میان هیچیک از افراد امت فرقی نمی گذاشت و هر کس واجد اهلبیت بیشتری بود میدان گسترده تری می یافت تصدی امور با ملاک دانش و توان و تقوای مسلمانان تعیین می شد و نه با ملاکهای جاهلی، چنانکه در دوران جاهلیت عرب از ویرگیهای رهبر قبیله سن او بود (شیخ) و عرب قائل به شیخوخیت بود و چنانچه فردی همه اهلیتهای لازم برای رهبری و

فرماندهی را دارا بود ولی شیخ نبود، عرب جاهلی بدو تن نمی داد این جمود جاهلی به رغم مواضع صریح قرآن کریم و رفتار و عملکرد پیامبر از اندیشه و دل بسیاری بیرون نرفت. آیات متعدد کتاب الهی بیانگر این حقیقت است که خداوند جز براساس شایستگی مسؤولیتی نمی بخشد. آن گاه که ابراهیم خلیل (ع) به سبب شایستگیهایش و پس از آزمونهای گوناگون به مقام امامت رسید، عرض کرد: پروردگارا آیا فرزندان من به سبب نسبت با من از موهبت رهبری الهی برخوردار خواهند بود؟ پس به صراحت پاسخ گفت که ملاک تصدی مسؤولیت نسبت به خویشاوندی نیست و هرگز ستمکاران به مقام امامت نمی رسند.«و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال: انی جاعلك للناس اماماً قال: و من ذریتی؟ قال: لا ینال عهدی الظالمین.» [۲۰۳] .و پروردگار ابراهیم او را به کار چند بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خداوند فرمود: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ فرمود: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد.اینکه ابراهیم (ع) پس از بر آمدن از عهده آزمونها، شایستگی پیشوایی یافت، بیان کننده حقیقت مورد بحث است که مقام و مسؤولیت جز بنابر شایستگیها داده نمی شود، ملاک تصدی مسؤولیت ثروت و مکنت نیست. در قرآن کریم این امر با بیان نمونه ای زیبا چنین عنوان شده است:«الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذا قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال: هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا؟ قالوا: و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دریارنا و ابنائنا فلما

کتب علیهم القتـال تولّوا الاـ قلیلًا منهم و الله علیم بالظالمین. وقال لهم نبیهم ان الله قـد بعث لکم طالوت ملکاً قالوا: انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعه من المال. قال: ان الله اصـطفاه علیکم و زاده بسـطه فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشـاء والله واسع علیهم.» [۲۰۴] .آیا آن گروه از بنی اسـرائیل را ندیـدی که پس از موسـی به پیامبر خود گفتند: زمامـدار و فرمانـدهی برای مـا انتخـاب کن تـا (تحت فرمانـدهی او) در راه خـدا پیکار کنیم؟ پیامبر آنها گفت: آیا احتمال می دهیـد که چون جن بر شـما مقرر شود جنگ نکنیـد؟ گفتنـد: چگونه ممکن است در حالی که از خانه و فرزندانمان رانده شده ایم (و شـهرهای ما به وسیله دشمن اشغال و فرزندان ما اسیر شده اند)؟ اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد جز اندکی سرپیچی کردنـد و خداونـد از حال سـتمکاران آگاه است. پیامبرشان به ایشان گفت: خداوند «طالوت» را برای زمامداری شـما برانگیخت و انتخـاب کرده است گفتنـد: چگونه او بر ما حکومت داشـته باشـد با اینکه ما از او شایسـته تریم و او ثروت زیادی نـدارد. گفت: خـدا او را بر شـما برگزیـده و علم و (قـدرت) جسم او را وسـعت بخشـیده است. خداونـد ملکش را بر هر کس بخواهد می بخشد و احسان خداوند وسیع و او آگاه (از لیاقت افراد برای منصبها) است.طالوت جوانی بود نیرومند و زیرک و دانشـمند و با تـدبیر، اما گمنام که چهار پایان پـدر را به چرا می برد و کشاورزی می کرد. به دنبال گم شـدن چهار پایانش در صحرا،

نزد اشـموئیل پیـامبر رفـت و اشـموئیل در نخسـتین برخـورد شایسـتگیهای او را دریـافت و پی برد کـه او همـان کسـی است که خداونـد او را مأمور نجات بنی اسـرائیل کرده است. اشـموئیل به قوم خود اعلام کرد که خداونـد طالوت را به فرمانـدهی آنان برگزیـده است تـا بـا رهبری او به پیکـار بـا دشـمن برخیزنـد اما آنان برای فرمانـده امتیازاتی از نظر نسب و ثروت را شـرط می دانسـتند و طـالوت فاقـد همه آن ویژگیهـایی بود که برای آنـان ملاک تصـدی مسؤولیت بود. او فردی گمنام و تهیـدست بود. اشـموئیل ملاکهای باطل بنی اسـرائیل را مورد سـرزنش قرار داد و اظهار داشت ویژگیهای تصدی مسؤولیت علم و قدرت است که به انـدازه کافی در طالوت هست. [۲۰۵] امیر مؤمنان (ع) درباره ملاک تصـدی مسؤولیت، زمامـداری و رهبری فرمود:«ایها النـاس ان احـق النـاس بهـذا الامـر اقـواهم علیه، و اعلمهم بـامرالله فیه.» [۲۰۶] .مردم! سـزاوارترین کس به زمامـداری و رهـبری قویترین مردم نسـبت به به آن است و دانـاترین آنهـا به فرمانهـای خـدا در آن.می توان نتیجه گرفت که ملاک تصـدی امور به طـور کلی علم و قـوت است و ملاکهـای واقعی و نه نسـبت و ثروت و سـایر ملاکهـای غیر واقعی. رسول اکرم (ص) در دوران رسـالت خویش مسـاوات در تصـدی شـغلها و انجـام مسؤولیتهـا را به تمامی تحقق بخشـید. نه تنها رعایت مساوات برای هر که واجـد اهلیت بود که رعـایت مسـاوات میـان صاحبان اهلیت تا سـنگینی بار مسؤولیتها بر یک گوشه از جامعه تحمیل نشود. آن حضرت در ابتدای ورود خود به مدینه ضمن عهدنامه ای که میان گروههای اجتماعی مختلف موجود در مدینه منعقد کرد، در

بخش مربوط به گروههای مسلمان، انجام مسؤولیت دفاع از نظام را به مساوات مشخص کرد و چنین اعلام فرمود:«و ان کل غازیه غزت معنا یعقب بعضها بعضاً.» [۲۰۷] .همه گروههای مسلمان که به جنگ و جهاد می روند به ترتیب و به تناوب وارد جنگ خواهند شد (و جنگیدن بر یک گروه دو مرتبه پشت سر هم تحمیل نخواهد شد).آن حضرت در فرستاده سفیر مساوات را رعایت می کند. [۲۰۸] .پیامبر خدا در دادن مسؤولیت فرماندهی جنگ تنها ملاحظه شایستگی و توانایی و تدبیر افراد را می کرد و نه خویشاوندی و نسب و سن، و جوانان شایسته را فرمانده قرار می داد همان گونه که درباره زیدبن حارثه به عنوان یکی از فرماندهان نبرد موته عمل کرد [۲۰۹] و درباره اسامه بن زید به عنوان آخرین فرمان پیکار با دشمنان دستور فرمود بنابر نقل جمعی از مورخان، پیامبر شانزده روز پیش از رحلت، [۲۱۰] خود پرچمی برای اسامه بست و به او چنین فرمان داد: «به نام خدا و در راه خدا نبرد کن، با دشمنان خداپیکار کن. سحرگاهان بر اهالی ابنی [۲۱۱] حمله ببرد و ابن مسافت را چنان سریع طی کن که پیش از آنکه خبر حرکت تو به آنجا برسد خود و سربازانت به آنها رسیده باشید.» [۲۱۲] آن حضرت دستور داد که مردم بسیج شوند و لشکر مهاجر جمله همراه وی کرده بود. [۲۱۳] در این بسیج کسی از بزرگان مهاجران نخستین و انصار نبود که پیامبر او را زیر پرچم اسامه قرار نداده باشد. بزرگانی چون ابوبکر، عمربن خطاب، ابو عبیده جراح، سعدبن ابی وقاص، سعید بن زید، قتاده بن نعمان، سلمت بن

اسلم بن حریش در زمره آنها بودند. [۲۱۴] اسامه پرچم را به بریده بن حصیب اسلمی داد و جرف [۲۱۵] را بنا به فرمان پیامبر اردوگاه خود قرار داد تا سربازان اسلام دسته دسته به آنجا بیایند و همگی در وقت معینی حرکت کنند. [۲۱۶] .بدین ترتیب پیامبر در آخرین روزهای زندگی خویش، باز برهمگان آشکار کرد که ملاک تصدی مسؤولیت و موقعیتهای اجتماعی جز لیاقت و شایستگی و کاردانی نیست و هرگز این امور در گرو سن و سال نمی باشد. آنان که هنوز خوی جاهلیت در سرشان بود و نمی توانستند خود را با ملاکهای حقیقی منطبق سازند و تبعیض را بر عدالت و نابرابری را بر مساوات می پسندیدند زبان به اعتراض گشودند که چرا پیامبر جوانی را که شیخ محسوب نمی شود بر آنان فرمانده کرده است. برخی از سیره نویسان سن اسامه را هفده سال [۲۱۷] و برخی هجده ذکر کرده اند [۲۱۸] واقدی آن را بیست و یک یا نزدیک آن گفته است [۲۱۹] آنچه مسلم است آنکه اسامه در سالهای نخستین جوانی بود و این امر بر آنان که رنگ سیره پیامبر به خود نگرفته بودند بسیار سنگین و گران می آمد وسخنانی بر زبان می راندند که همه نشانی از جاهلیت و عدم تسلیم در برابر حق داشت. [۲۲۰] .فردای روزی که پیامبر پرچم جنگ را برای اسامه بست، در بستر بیماری افتاد، در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه اسامه به سوی شام کارشکنی شده است و برخی لب به اعتراض گشوده اند که چرا جوان نورسی را بر بزرگان مهاجر و انصار فرمانده ساخته است و همراه وی نرفته اند. پیامبر اکرم

از این نافرمانی که جز تجلی روح جاهلی نبود خشمگین شد و در حال بیماری آهنگ مسجد کرد و به منبر رفت و پس از حمد خدا و ثنای الهی فرمود:«ایها الناس، انفذوا بعث اسامه، فلعمری لئن قلتم فی امارته لقد قلتم فی اماره ابیه من قبله و انه لخلیق للاماره و ان کان ابوه لخلیقاً لها.» [۲۲۱] .مردم، فرماندهی اسامه را بپذیرید و سپاه را حرکت دهید که به جان خودم سوگند اگر درباره فرماندهی او سخن می گویید، پیش از این درباره فرماندهی پدرش هم سخنها گفتید ولی او شایسته فرماندهی است چنانکه پدرش نیز در خور آن بود.پیامبر پس از این سخن از منبر فرود آمد و به خانه رفت و در بستر بیماری افتاد و در همان حال کسانی از بزرگان صحابه را که به عیادت وی می رفتند مؤکداً سفارش می کرد که در جرف به سپاه اسامه بپیوندند و سپاه را حرکت دهند: «انفذوا بعث اسامه» [۲۲۲] رسول خدا(ص) آن قدر بر این امر تأکید داشت که فرمود: «جهزوا جیش اسامت لعن الله من تخلف عنه.» [۲۲۳] (سپاه اسامه را حرکت دهید که خدا لعنت کند آنان را که از این کار تخلف کنند).بدین ترتیب پیامبر تلاش می کرد تا جانشینی علی بن ابی طالب را تثبیت کرده [۲۲۴] و نیز ملاکهای حقیقی را جایگزین ملاکهای جاهلی کند.رسول خدا (ص) در طول رسالت خویش تلاش کرد راه کمال را برای همه شایستگان باز کند و معیارهای جاهلی را محو سازد و با این روال باب جدیدی در تصدی شغلها و مسؤولیتها باز شد. حتی آن میدان رشدی که برای زنان بسته بود گشود

شد. زنان وارد صحنه های گوناگون اجتماعی و سیاسی شدند. آنها در عرصه های ایمان، مبارزه، هجرت و جهاد به کمالات و مراتب والا دست یافتند.سمیه دختر خباط از آن جمله است. او کنیز ابو حذیفه بن مغیره مخزومی بود که چون با یاسر ازدواج کرد، ابوحذیفه او را آزاد ساخت. عمار ثمره این ازدواج بود آنها از نخستین مسلمانان بودند. برخی سمیه را هفتمین مسلمان شمرده اند چون دعوت علنی شد و سردمداران شرک منافع خود را در خطر دیدند آن ستمدیدگان را زیر سخت ترین شکنجه ها قرار دادند تا از اسلام برگردند ابوجهل بر آنها زره می پوشانید و در آفتار سوزان نگاهشان می داشت تا سوزش شکنجه ایمان از دلشان بزداید در این اوضاع سخت عطوفت و مهربانی پیامبر و دلجوییهای او مرهم رنجها و زخمهایشان بود پیامبر چون بر آنان می گذشت با محبّت بدیشان می فرمود: «صبراً آل یاسر موعدکم الجنه» (ای خاندان یاسر بردباری پیشه کنید که منزلگاه شما بهشت است). در برابر آن همه شکنجه و فشار جز استقامت از آن بانوی والاظهور نیافت و همین بود که ابوجهل را به مرز جنون می کشانید. آنها اعتراف می کردند که در برابر این ضعیفان عاجزند. سرانجام رهبر جلادان بیدادگر قریش تیری در سینه او فرو نشاند. آخرین کلام نخستین شهید اسلام این بود: خدا بزرگتر است... و شکوه و سربلندی از آن محمد... [۲۲۵] .صفیّه دختر عبدالمطلب، خواهر حمزه سیدالشهداء چون برادر شیر زنی مبارز بود که از شجاعت و اقدامات او در دفاع از حریم اسلام سخنها رفته است در اوضاع سخت مکه اسلام آورد و بر سر پیمان باحق استوار ایستاد. چون گاه هجرت فرا رسید

دل از وابستگیها برکنده، همراه فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت محمد (ص) به راهبری علی (ع) به مدینه رفت. هنگام پیکار احد زنان در قلعه حسان بن ثابت بودند تا در جایی کاملاً امن باشند. وقتی خبر شکست مسلمانان را شنید قلعه را ترک گفت نیزه ای برداشت و به شتاب خود را به میدان احد رساند و به سوی فراریان تاخته فریاد می زد: نکبت بر شما باد، از کنار رسول خدا گریختید و او را تنها گذاشتید. پیامبر او را دید که چگونه به سوی میدان هجوم آورده و با چشمانی نگران پیامبر موجی از حماسه و طوفانی از شجاعت برپا کرده است. او نیزه خویش را در دست می فشرد و از مرگ پاکی نداشت. پیامبر ترسید که شمشیرهای دشمنان او را از پای درآورد. فرزندش زبیر را خواند تا به سوی مادر رفته از وارد شدن او به کارزار مانع شود. چون نبرد پایان یافت، خبر شهادت حمزه را به او دادند. خواست تا برای آخرین بار پیکر برادر را ببیند. پیامبر به زبیر فرمود: او را بازگردان تا پیکر پاره پاره حمزه را نبیند. صفیه در پاسخ گفت: چرا به جسد برادرم نزدیک نشوم؟ شنیده ام او را مثله کرده اند چون این مصیبتها در راه خداست ما هم بدآنهاراضی هستیم و ان شاء الله شکیبایی و صبر پیشه خواهم کرد وقتی زبیر رسول خدا (ص) را از گفته مادر آگاه کرد، حضرت فرمود: راهش را باز بگذارید. صفیه بر سر کشته حمزه رفت، بر او درود فرستاد، کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) بر زبان جاری ساخت و برای او طلب

آمرزش کرد و چنانکه گفته بود بردباری پیشه کرد. هنگام نبرد خندق، گروهی از زنان و کودکان در قلعه حسان بن ثابت بودند. حسان بن ثابت با اینکه در سرودن شعر علیه بزرگان قریش بی باک بود اما از جنگ هراس داشت و آن روز پیش زنان و کودکان در قلعه مانده بود یهود بنی قریظه در این جنگ پمان شکنی کرده علیه مسلمانان اقدام می کردند. برخی از آنها لباس جنگ به تن کرده به میان شهر آمده بودند و هر که را سر راه خود می دیدند متعرضش می شدند در این اوضاع یکی از جاسوسان یهودی برای بررسی به آن قلعه نزدیک شد و خود را به دیوار قلعه چسباند. صفیه او را دید و از حسان خواست تا پایین رفته، او را بکشد، حسان گفت: ای دختر عبدالمطلب خدایت بیامرزد، به خدا تو خود می دانی که من مرد این کار نیستم و کشتن او از عهده من خارج است، صفیه نیزه ای برگرفت و از قلعه به زیر آمد و آن یهودی را از پای درآورد. بدین گونه از شجاعت صفیه سخن می گویند. او دلاوری راستین در راه مکتبش بود. [۲۲۶] .نسیبه دختر کعب (ام عماره انصاری) از زمره آنانی است که در پیمان دوم عقبه حضور داشت و با رسول خدا (ص) پیش از هجرت آن حضرت بیعت کرد. فداکاریهای او در میدانهای گوناگون نبرد سبب افتخار زنان مسلمان بود. زمانی که سپاه اسلام برای رویارویی با دشمن از مدینه خارج شد تا در دامنه احد موضع گیرد چهارده زن همراه سپاه شدند تا زنان نیز همپای مردان در دفاع از حریم دین ادای

تکلیف کرده باشند. آنها می رفتند تا در میدان نبرد به مداوای مجروحان بپردازند و آبرسانی کنند و نسیبه یکی از آنان بود. او به همراه دو فرزندش حبیب و عبدالله و برادرانش عبدالله و عبدالرحمن و همسرش زیدبن عاصم و عده دیگری از خاندانش عازم کارزار احد شد. هنگام اعزام در برابر رسول خدا (ص) ایستاد و با بیانی که حاکی از ایمان و خلوص و پایداری بود گفت: «ای رسول خدا دعا کن تا توفیق یافته، در راه اعتقاد و ایمان خویش اخلاص بورزیم و تحت لوای تو لشکری استوار و مقاوم باشیم و در بهشت همدم تو گردیم» پیامبر دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا کرد: «بارالها، آنها را به فرمانبرداری و اطاعتت موفق بدار و در شمار لشکریان دینت قرار داده و در بهشت همدم من گردان».وظیفه نسیبه امداد رسانی بود اما چون جنگ شدت گرفت خاندان خود را کنار رسول خدا (ص) گرد آورد تا از آن حضرت دفاع کنند. در این هنگام یکی از فرزندانش پیشاروی رسول خدا (ص) مجروح شد وحضرت فریاد برآورد: «ام عمار فرزندت را مداوا کن، سپس به پیکار بپرداز» نسیبه به سوی فرزند شتافت و به مداوای زخمش پرداخت و بدو گفت: «برخیز پسرم و با این گروه بستیز و از پیامبرت دفاع کن. اکنون روز تو فرا رسیده است و من تو را برای چنین روزی ذخیره ساخته ام» پیامبر خطاب به او فرمود: «ام عماره، خداوند تو را پاداش نیک دهد. چه کسی یارای آن دارد که در چنین روزی، چون تو پایداری نشان دهد».در این هنگام به کسی که فرزندش

را مجروح ساخته بود حمله کرد و او را زخمی ساخت و بر زمین افکند، آن گاه به همراه فرزندش او را روانه دوزخ کرد. زمانی که سپاهیان از گرد پیامبر گریختند و جز تنی چند با آن حضرت نماندند نسیبه از جمله آنان بود. چون پیامبر مشاهد کرد که ام عماره بی سپر می جنگد بر مردی که در حال فرار بود نهیب زد: «ای مرد، سپرت را بیفکن تا کسی که می جنگد آن را بر گیرد» مرد سپرش را بر زمین انداخت و رسول خدا (ص) آن را به ام عمار داد. ابن قمیئه حمله آورد و نسیبه به دفاع پرداخت، ضربتهایی بر او زد اما چون ابن قمیئه دو زره بر تن داشت به او کارگر نشد و ضربه ای سخت بر نسیبه وارد کرد که او خود را کنار کشید و شمشیر بر شانه اش نشست و زخمی عمیق بر جای نهاد هنگامی که پیامبر وضع این زن مؤمن مجاهد پاك باخته را دید یکی از فرزندانش را صد کرد تا زخمش را ببندد. پیامبر در شأن او فرمود که: «مقام نسیبه از مقام فلان و فلان بارتر است». او بحق از بسیاری بالاتر بود، ازآن فراریان هر چند که ازبزرگان صحابه بودند. او در نبرد احد سیزده زخم برداشت.این زن والاـ مقام در معرکه ها و موقعیتها حساس فراوانی حضور داشت و نقش - آفرین بود در صلح حدیبیه، در بیعت رضوان، در غزوه خیبر، در عمره القضاء در غزو حنین و در جنگ یمامه در دوران خلافت ابوبکر علیه مسیلمه کذاب که ادعای پیامبر کرده بود که در این نبرد یازده یا دوازده زخم

برداشت. در همین نبرد یک دستش قطع شد. ام سعد دختر سعدبن ربیع گوید: از نسیبه پرسیدم: «دستت چه شده است؟» گفت: «در جنگ یمامه وقتی کار سخت شد و مسلمانان رو به هزیمت رفتند، من به انصار بانگ زدم که گرد آیید و چون گرد آمدیم تا «حدیقه الموت» [۲۲۷] (باغ مرگ) پیش را ندیدم و در آنجا ساعتی پیکار کردیم تا اینکه ابودجانه در کنار آن باغ کشته شد، من وارد باغ شدم و به دنبال آن بودم که خود را به مسیلمه برسانم و او را بکشم. در آنجا مردی راه را بر من بست و ضربتی زد که دستم قطع شد، اما به خدا سوگند نه اعتنایی کردم و نه از کار بازماندم، پیش روی کردم تا به جنازه آن خبیث رسیدم و دیدم پسرم عبدالله شمشیرش را با جامه او پاک می کند. گفتم: او را کشتی؟ گفت: آری. پس سجده شکر به جای آوردم». او نمونه برجسته تربیت نبوی بود. [۲۲۸] .سمیراء دختر قیس از زنان بنی دینار نیز در نبرد احد برای امدادگری رفته بود. دو پسرش نعمان بن عبد عمرو، و سیلم بن حارث به شهادت رسیدند و چون این خبر را به او دادند فقط پرسید: «رسول خدا (ص) در چه حال است؟» گفتند: «سلامت است». گفت: «آن حضرت را به من نشان دهید» پس چون نشانش دادند، گفت: «ای رسول خدا، هر مصیبتی در قبال سلامت تو نا چیز و قابل تحمل است.» آن گاه جنازه های دلبندانش را بر شتری گذاشت و به سوی مدینه رهسپار شد عایشه او را در راه دید و از میدان

نبرد پرسش کرد. گفت: «خدا را شکر که رسول خدا زنده و سلامت است. و خداوند گروهی از مؤمنان را به درجه شهادت رساند». و این آیه را خواند «و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً و کفی الله المؤمنین القتال.» [۲۲۹] (خداوند کافران کینه توز را باز پس زد. اینان به هیچ غنیمتی دست نیافتند. و در کارزار، مؤمنان را خدا بسنده است). عایشه گفت: «اینها جنازه های کیست؟». گفت: «دو پسرم» آن گاه بدون سستی و درنگ شتر را حرکت داد و رفت. [۲۳۰] .زنان بسیاری در این گونه معرکه ها رشد و کمال خود را به ظهور رساندند. ام نوفل، صفیه بنی دیناری از آن جمله بود. پدر، همسر و فرزند او در نبر داحد به شهادت رسیدند پس از پایان یافتن پیکار، زنان به بیرون شتافتند تا از حال خویشان و رزمندگان خبر گیرند. چون صفیه خبر یافت که هر سه عزیزانش کشته شده اند پرسید: «رسول خدا (ص) چگونه است؟» گفتند: «شکر خدا آن حضرت خوب و سلامت است». گفت: «رسول خدا (ص) را نشانم دهید تا اطمینان پیدا کنم». چون آن حضرت را دید و مطمئن شد، گفت: «با زنده و سلامت بودن رسول خدا (ص) تمام مصیبتها ناچیز و قابل تحمل است.» [۲۳۱] .هند دختر عمروبن حزام که از زنان شایسته انصار بود در نبرد احد همسر، برادر و پسر خود را از دست داد و خشنود بود که رسول خدا (ص) زنده و سلامت است. پس از آن نیز همگام با حوادث پیش می رفت و حضوری فعال داشت. فرزندانش را با شهامت و بی باکی به میدانهای رزم

می فرستاد. هنگام غزوه خیبر همراه گروهی از زنان برای یاری رزمندگان و امدادرسانی ترک خانه کرد و ثابت کرد که همچنان نیرومند و پایدار است و بار افسردگیها و مرارتها او را لرزان نساخته، ناراحتیها او را به یأس نکشانده است. [۲۳۲] .اینها و دهها زن دیگر نمونه های برجسته تربیت یافتگان سیره پیامبر بودند. آنها از همه اسارتها و تبرجهای جاهلی خارج شده، پاکی و عفاف و رسالت مادری را قرین تلاش اجتماعی و مبارزه سیاسی کرده بودند. و اقدی خبری را نقل کرده است که گویای این حقیقت است: از ام عماره پرسیده اند آیا زنهای قریش هم روز احد همراه شواهران خود جنگ می کردند؟ و او در پاسخ گفته است: «به خدا پناه می برم؛ من ندیدم که یکی از زنهای ایشان تیری بیندازد یا سنگی بزند. آنها همراه خود دف و دایره می آورند تا بزنند و کشتگان جنگ بدر را به یادشان آورند و نیز با خود سرمه دان و میل سرمه داشتند که هر وقت مردی از میدان جنگ می گریخت یا سستی نشان می داد، یکی از آن زنان سرمه دان و میلی به او می داد و می گفت: بی گمان تو زن هستی! من آن زنها را دیدم که جامه های خود را به کمر بسته بودند و با سرعت می گریختند و سوارکاران نیز بدون اعتنا به آنها در حال گریز و نجات خود بودند. زنان پای پیاده در پی آنها می دویدند و پی در پی به زمین می افتادند. من هند دختر عتبه را که سنگین وزن بود دیدم که جامعه ای کهنه به تن داشت و از ترس گریز اسبها زمینگیر شده بود و قدرت حرکت نداشت

و زن دیگری نیز همراه او بود. تا اینکه قریش دوباره بازگشت و حمله مجددی کرد و به ما آن مصیبتها وارد کردند که کردند. ما آن مصیبتها را که در آن روز از جانب تیراندازان خودمان و به سبب نافرمانی دستور رسول خدا (ص) متوجهمان شد به پیشگاه خداوند خواهیم برد». [۲۳۳] .زنان جاهلی، مردان خود را به ننگ زن بودن به جنگ تشویق می کردند و زنان مسلمان در سایه مساوات اجتماعی هویت خود را به تمامی بروز می دادند و اینکه در عرصه تصدی مسؤولیتهای اجتماعی و سیاسی همپا و همدوش مردان خویشند. تحقق والای این مساوات در یاران مهدی موعود (ع) است. جابر جعفی از امام باقر (ع) درباره ظهور حضرت ولی عصر (عج) نقل کرده است که حضرت فرمود که چون مهدی (ع) آید میان رکن و مقام نمازگزارد، آن گاه روی به مردم کند و فریاد کند: «الا انا نستنصر الله الیوم و کل مسلم». (بدانید که ما امروز از خدا یاری می جوییم و از مسلمانان) سپس امام باقر (ع) افزود: «و یجی ء و الله ثلاثمائه و بضعه عشر رجلاً فیهم خمسون امراه یجتمعون بمکه علی غیر میعاد قزعاً کقزع الخریف.» [۲۳۴] (به خدا سوگند سیصد و سیزده تن نزد او گرد می آیند که در میان آنان پنجاه زن هستد. آنها بدون قراری از پیش از این سوی و آن سوی مانند ابرهای پراکنده پاییزی به هم می پیوندند و در مکه به حضور مهدی می رسند.)این مساوات همه جانبه و فراگیری است که با سیره پیامبر اکرم (ص) برای همگان به ارمغان آمد.

پاورقی

[۱] کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۳.

[۲] تاریخ الیعقوبی،

ج ۲، ص ۱۰۰؛ و نیز ر.ك: من لاـ یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹؛ البیان و التعریف، ج ۲، ص ۱۴؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۴۵؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۲۰۴؛ تحف العقول، ص ۲۷۴.

[۳] باقر شریف القرشی، النظام السیاسی فی الاسلام، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ ق. ص ۲۰۲.

[۴] بحارالانوار، طبع کمپانی، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

[۵] باقر شریف القرشی، العمل و حقوق العامل فی الاسلام، الطبعه الرابعه، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت. ۱۳۹۹ ق. ص ۲۷۳.

[۶] «هر موجودی به اصل محکم «التجلی لاـ یتکرر» در وجود خود منفرد و متفرد است و او را ثانی نیست. و به عبارت دیگر، هر شی ء مظهر اسم شریف یا من لیس کمثله شی ء است، و این مظهریت را مراتب است. هر حرفی از حروف کتاب آفاقی و انفسی ناطق است که من موجودی واحد و بی شریکم، چگونه موجد مرا شریک باشد» حسن حسن زاده آملی، رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، چاپ اول، انتشارات فجر، ۱۳۶۲ ش. ص ۲۴.

[۷] قرآن، نوح /۱۴.

[۸] قرآن، زخرف /۳۲.

[۹] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، صص ۶۰- ۶۱. [

[۱۰] قرآن، حجرات /۱۳.

[۱۱] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، صص ۳۲۶ - ۳۲۷.

[۱۲] الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، صص ۳۴۰ - ۳۴۱.

[۱۳] همان، ص ۳۴۱.

[۱۴] همان؛ و نیز ر.ك: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱، صص ۳۹۰ - ۳۹۱؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۴۷.

[۱۵] ورام بن ابی فراس می نویسد خداوند درباره تفاخر به نسب و خویشاوندی فرموده است: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی أی لا تفاوت فی انسابکم لا

جتماعکم الی اصل واحد ثم ذکر فائده النسب فقال: ان اکرمکم عندالله اتقاکم.» (ای مردم ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم یعنی هیچ تفاوتی در نسبهای شما نیست، زیرا همه شما به یک اصل بر می گردید، سپس فایده نسبها را بیان کرده می فرماید: گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست.) تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۱۳.

[۱۶] قرآن، نساء /۱.

[۱۷] ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، صص ۱۳۵ – ۱۳۶؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۴۵.

[۱۸] الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲؛ در تحف العقول، ص ۲۴ باعنوان خطبه رسول خدا (ص) در حجه الوداع آمده است: «ایها الناس ان ربکم واحد و ان اباکم واحد. کلکم لادم و آدم من تراب. ان اکرمکم عندالله اتقاکم و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی الاهل بلغت؟ قالوا: نعم قال: فلیبلغ الشاهد الغائب.» و نیز ر.ک: البیان و التبیین، ج ۲، ص ۲۴.

[۱۹] قرآن، بقره /۱۵۶.

[۲۰] ر. ک: محمد بن حمزه بن محمد العثمانی (ابن فناری)، مصباح الانس فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود، لصدر الدین محمد بن اسحق قونوی، مع تعلیقات میرزا هاشم الکیلانی اشکوری و آیه الله حسن حسن زاده آملی، چاپ دوم، انتشارات فجر، ۱۳۶۳ ش. صص ۶۹ – ۷۰؛ الاسفار الاربعه (الحکمه المتعالیه)، صدرالدین محمد الشیرازی، شرکه دارالمعارف الاسلامیه، مطبعه الحیدری، طهران، ۱۳۷۸ ق. ج ۲، ص ۸۲؛ امام روح الله خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۰ ش. ص ۳۵.

[۲۱] الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

[۲۲] همان.

[۲۳] الکافی، ج ۸، ص ۲۴۶؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۷؛

و نیز ر.ک: المغـازی، ج ۲، ص ۸۳۶؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۸۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴۳؛ نهایه الارب، ج ۱۷، صص ۳۱۲ – ۳۱۳.

[۲۴] من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳؛ المواعظ، ص ۲۶؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۳۸.

[۲۵] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۵۴؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۵۶.

[۲۶] محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴ ش. ج ۱، ص ۴۹.

[۲۷] الاختصاص، ص ۳۳۷، به نقل از الحیاه، ج ۵، ص ۱۲۵.

[۲۸] الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۸۸؛ فیض القدیر، ج ۵، ص ۳۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۸۸؛ و نیز ر.ک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۲۴؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۵۲۷.

[۲۹] ابوالعلاء المعری، اللزومیات، الطبعه الثانیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، ص ۴۰۹.

[۳۰] الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۱.

[۳۱] قرآن، شعراء ۲۱۴.

[۳۲] تنبیه الخواطر، ج ۱، صص ۲۱۳ – ۲۱۴.

[۳۳] هما، ص ۲۱۳.

[۳۴] تحف العقول، صص ۱۲۴ – ۱۲۶؛ نهج السعاده، ج ۱، صص ۲۰۰ – ۲۰۶؛ و نیز ر.ک: المعیار و الموازنه، صص ۱۱۰ – ۱۱۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، صص ۳۹ – ۴۰.

[۳۵] قرآن، حجرات /۱۳.

[۳۶] قرآن، آل عمران، /۳۱.

[۳۷] در نسخ موجود به همین محو است و آیه شریفه ۳۲ سوره آل عمران بـدین صورت: «و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولیتم فان الله لا یحب الکافرین.» احتمال دارد آنچه در متن آمده است نقل به معنای کلام امام باشد و یا اینکه راوی یا کاتب یا ناسخ اشتباه کرده

باشد.ر.ک: پانوشت نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۰۱.

[۳۸] ر.ک: قرآن، بقره /۳۸، ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۷، آل عمران /۱۷۰، مائده /۶۹، انعام /۴۸، اعراف /۳۵، یونس /۶۲، زخرف /۶۸، احقاف /۱۳.

[۳۹] ر.ک: قرآن، بقره /۵، آل عمران /۱۰۴،، اعراف /۸، ۱۵۷، توبه /۸۸، نور /۵۱، روم /۳۸، لقمان، /۵.

[۴۰] شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۷؛ و نیز ر.ک: الکافی، ج ۸، صص ۳۶۰ - ۳۶۱.

[۴۱] تحف العقول، ص ۱۵۲؛ و نیز ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۹۴.

[۴۲] الکافی، ج ۸، صص ۱۸۱ - ۱۸۲؛ رجال الکشی، ص ۱۴؛ امالی الطوسی، ج ۱، صص ۱۴۶ - ۱۴۷ با مختصر اختلاف، و نیز ر.ک: مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۳۹.

[۴۳] کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۰۹.

[۴۴] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴۰.

[۴۵] الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.

[۴۶] الکافی، ج ۱، ص ۳۲؛ منیه المرید، ص ۳۱؛ و نیز از آن حضرت نقل شده است: «علم النسب علم لاینفع و جهاله لاتضر.» الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۰.

[۴۷] امالی الصدوق، ص ۱۹۴.

[۴۸] غررالحکم، ج ۲، ص ۳۲۱.

[۴۹] بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

[۵۰] صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۲۸.

[۵۱] امالی الطوسی، ج ۱، ص ۲۲۹، ج ۲، ص ۱۴۰.

[۵۲] المواعظ، ص ۶۱؛ امالی الطوسی، ج ۲، ص ۵۱.

[۵۳] المغازی، ج ۲، صص ۴۴۶ - ۴۴۷؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۴۰؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۳،ج ۸، ص ۳۱۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۸۵؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۰۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۵، ص ۳۰۹.

[۵۴] سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۹.

[۵۵] الکافی،

ج ۸، ص ۲۶۸؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۹۹؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۷۶؛ کحل البصر، ص ۶۹.

[۵۶] ر.ک: عبدالحی الکتانی، التراتیب الاداریه، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۲، ص ۲۱۷؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

[۵۷] المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۵۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۲۷؛ الوفاء باحوال المصطفی، ج ۲، ص ۴۳۸؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۶؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

[۵۸] ر.ک: ارشاد القلوب، ص ۱۱۵؛ الوفاء با حوال المصطفی، ج ۲، ص ۵۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۳۶۰ – ۳۷۱؛ مسند احمد حنبل، ج ۶، ص ۱۰۶؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۰؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۱، صص ۳۲۹ – ۳۳۰.

[۵۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۶ – ۱۴۷.

[۶۰] کلیات اقبال الاهوری، ص ۱۶.

[۶۱] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ و نیز ر.ک: العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۱۲.

[۶۲] همان.

[۶۳] «وامره ان یلین لهم جناحه و ان یساوی بینهم فی مجلسه و وجهه و یکون القریب و البعید عنده فی الحق سواء امره ان یحکم بین الناس بالعدل و ان یقیم بالقسط ولا یتبع الهوی و لایخاف فی الله لومه لائم فان الله مع من اتقاه و اثر طاعته و امره علی من سواه» تحف العقول، ص ۱۱۹.

[۶۴] تحف العقول، ص ۱۱۹؛ و نیز ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۴۶.

[۶۵] امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۰؛ تحف العقول، ص ۱۲۲.

[۶۶] الغارات، ج ۱، ص ۱۰۶، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۹۷؛ روضه الواعظین، صص ۱۲۱ – ۱۲۲.

[۶۷] «مساواتهم فی کل ما یجوز فیه المساواه.» بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۷.

[۶۸] الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ الاختصاص،

ص ۱۵۱؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۹۴ (یا مختصر اختلاف)؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، صص ۷۹ - ۸۰.

[۶۹] مناقب خوارزمی، ص ۶۲.

[۷۰] الکافی، ج ۸، صص ۶۰ - ۶۱.

[۷۱] همان، ص ۶۹.

[۷۲] تهذیب الاحکام، ج ۶، صص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۱۶.

[۷۳] نهج البلاغه، نامه ۵۰؛ امالی الطوسی، ج ۱، ص ۲۲۱.

[۷۴] حلوان نام چند منطقه بوده است: حلوان عراق، حلوان مصر و حلوان نیشابور، حلوان مورد بحث شهری بوده است میان فارس و اهواز که در سالهای ۱۶ یا ۱۹ هجری فتح شده و فاصله آن تا بغداد نزدیک پنج روز راه بوده است. ر.ک: معجم البلدان، ج ۲، صص ۲۹۰-۲۹۴؛ الروض المعطار، ص ۱۹۵.

[۷۵] نهج البلاغه، نامه ۵۹.

[۷۶] همان، نامه ۵۳؛ تحف العقول، ص ۹۸.

[۷۷] ر.ک: علی بن عبدالله بن علی البحرانی، منارالهدی فی النص علی امامه الائمه الاثنی عشر، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ص ۲۹۸.

[۷۸] نهج البلاغه، نامه ۷۰؛ و نیز ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۷.

[۷۹] تنبیه الخواطر، ج ۲، صص ۳ - ۴؛ و نیز ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۸.

[۸۰] روضه الواعظین، ص ۳۱۲؛ و نیز: تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۹.

[۸۱] اللزومیات، ج ۲، ص ۴۵۰.

[۸۲] ر.ک: صفه الصفوه، ج ۱، صص ۳۷۸ - ۳۸۱؛ الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۴۰ - ۴۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، صص ۱۲۵ - ۱۲۸؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۵، صص ۲۷ - ۲۹؛ الاصابه، ج ۱، صص ۵۴۵ - ۵۴۶؛ الاستیعاب، ج ۱، صص ۵۲۵ - ۵۲۹.

[۸۳] قرآن، احزاب /۳۷.

[۸۴] قرآن، احزاب /۴۰.

[۸۵] الکافی،

ج ۵، صص ۳۴۰ – ۳۴۳.

[۸۶] همان، ص ۳۴۴.

[۸۷] همان، صص ۳۴۴ – ۳۴۵.

[۸۸] همان، ص ۳۴۵.

[۸۹] کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۰۹.

[۹۰] النظام السیاسی فی الاسلام، ص ۲۰۸.

[۹۱] ر.ك: همان.

[۹۲] «رای رسول الله (ص) رجلاـ غنیا جلس بجنبه فقیر فانقبض منه و جمع ثیابه. فقال صلی الله علیه و آله: اخشیت ان یعدو الیک فقره.» تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۱۴.

[۹۳] «نبط» گروهی از مردم که در بطائح میان عراقین نازل شدند نبطی و نباطی و نباط، منسوب به وی. قومی که در بطائح میان عراق عرب و عراق عجم یا به سواد عراق ساکن بوده اند و اینان مردمی غیر عرب بوده اند که عربیت گزیده اند و در برآوردن آب ماهر و به کثرت فلاحت مشهور بوده اند. البته در این که نبطی ها چه قومی بوده و از کجا آمده اند اختلاف است، بعضی می گویند مسکن اولی آنها در داخل عربستان بوده بعد به بین النهرین هجرت کرده اند و آشوریها یا مادیها آنها را بادیّه رانده اند بعضی دیگر معتقدند که مسکن اصلی آنها در بین النهرین بوده و از آنجا به اطراف رفته اند. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، تهران.

[۹۴] سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۷.

[۹۵] حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۷.

[۹۶] «سین بلال شین» این روایت در بعضی از کتب فقهی نقل شده است و در کتاب اللوء لوء المرصوع محمد بن خلیل طرابلسی معروف به قاوقجی، طبع مصر، ص ۴۰ نیز وارد شده است.

[۹۷] مثنوی معنوی، دفتر سوم، ج ۲، ص ۱۲.

[۹۸] تحف العقول، ص ۱۴۵.

[۹۹] ر.ك: احمد امین، ضحی الاسلام، الطبعه العاشره، دارالکتاب العربی، بیروت ج ۱، ص ۲۲. [

[۱۰۰] شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص

[۱۰۱] فتوح البلدان، ص ۱۸۵ - ۱۸۶؛ کتاب الخراج، ص ۱۲۱.

[۱۰۲] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۵.

[۱۰۳] الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۲۷.

[۱۰۴] الکافی، ج ۵، صص ۳۱۸ - ۳۱۹.

[۱۰۵] حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۸۶.

[۱۰۶] مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ دهم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۹ ش. ص ۱۳۵.

[۱۰۷] ضحی الاسلام، ج ۱، صص ۲۳ - ۲۴.

[۱۰۸] همان، صص ۲۴ - ۲۵.

[۱۰۹] همان، ص ۲۷.

[۱۱۰] دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۷.

[۱۱۱] همان.

[۱۱۲] صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۷۳؛ با مختصر اختلافی در لفظ: صحیح مسلم، ج ۱۱، صص ۱۸۶ - ۱۸۸؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۴۵؛ سنن النسائی، ج ۸، صص ۷۲-۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۸۵۱ - ۸۵۲.

[۱۱۳] امام خمینی، ولایت فقیه (نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء)، صص ۵۴ - ۵۵.

[۱۱۴] تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ و نیز: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۹؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۵۱.

[۱۱۵] همان.

[۱۱۶] ر.ک: محمد خاتم پیامبران، مقاله از هجرت تا وفات، صص ۳۶۲ - ۳۶۳.

[۱۱۷] «ولکم فی القصاص حیاه یا اولی الالباب.» قرآن، بقره /۱۷۹.

[۱۱۸] «ان الله یامر بالعدل و الاحسان.» قرآن، نحل /۹۰.

[۱۱۹] کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۲ - ۷۳.

[۱۲۰] ر.ک: الغارات، ج ۲، صص ۵۳۶ - ۵۳۹.

[۱۲۱] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۶.

[۱۲۲] الکافی، ج ۷، صص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۵؛ مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۳۰؛ جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴۰.

[۱۲۳] همان.

[۱۲۴] النظام

السیاسی فی الاسلام، ص ۲۱۰.

[۱۲۵] الغارات، ج ۱، صص ۱۲۴ – ۱۲۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۶۳.

[۱۲۶] ر.ک: المقنعه، صص ۷۲۳ – ۷۲۵؛ محمد بن الحسن الطوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، المکتبه المرتضویه، ج ۸، ص ۱۴۹؛ المهذب، ج ۲، ص ۵۸۰؛ السرائر، ج ۲، ص ۱۵۷.

[۱۲۷] ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۴؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۹۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۵۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۹۹؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۳۶۸؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۱۱۵؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۳۰، الروض الانف، ج ۵، ص ۱۸۲.

[۱۲۸] رک: الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۲۹۵– ۳۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۶۱۲ – ۶۱۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳؛ کتاب الخراج، صص ۲۴ و ۴۲ – ۴۶؛ ابو محمد الفضل بن شاذان النیسابوری، الایضاح، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ ق. صص ۱۳۶ – ۱۳۸.

[۱۲۹] الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۰۴؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۵۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۰۴.

[۱۳۰] نهج البلاغه، خطبه ۳.

[۱۳۱] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲؛ جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، دارمکتبه الحیاه، بیروت، ج ۱، ص ۷۹.

[۱۳۲] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، صص ۷۹ – ۸۰.

[۱۳۳] المعارف، ص ۱۱۲؛ سننن بیهقی، ج ۶،ص ۳۰۱؛ شرح ابن الی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸.

[۱۳۴] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ المعارف، ص ۱۱۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، صص ۲۵، ۲۷ و ۲۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص

.۹۱

[۱۳۵] المعارف، ص ۱۱۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸.

[۱۳۶] انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲.

[۱۳۷] همان، ص ۲۸.

[۱۳۸] شرح ابن الی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹.

[۱۳۹] المعارف، ص ۱۱۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸.

[۱۴۰] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۸.

[۱۴۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹.

[۱۴۲] البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۷۰.

[۱۴۳] مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۱۹۲.

[۱۴۴] نهج البلاغه، خطبه ۳.

[۱۴۵] تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۱۶.

[۱۴۶] شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، صص ۳۶ – ۳۷.

[۱۴۷] همان.

[۱۴۸] همان.

[۱۴۹] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، صص ۹۰ – ۹۱؛ و نیز ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، صص ۱۱۰ – ۱۱۱.

[۱۵۰] الکافی، ج ۸، صص ۶۰ – ۶۱.

[۱۵۱] الغارات، ج ۱، ص ۱۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱.

[۱۵۲] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳.

[۱۵۳] نهج البلاغه، کلام ۲۰۵.

[۱۵۴] انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱؛ و نیز ر.ک: الغارات، ج ۱، ص ۷۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱.

[۱۵۵] الاختصاص، ص ۱۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۹۳.

[۱۵۶] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۹.

[۱۵۷] «بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک، و عصیت امامک: انک تقسم فی ء المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم، و اریقت علیه دماؤهم، فیمن اعتامک من اعراب قومک فوالـذی فلق الحبه، و برأ النسمه، لئن کان ذلک حقا لتجدن لک علی هوانا، و لتخفن عندی میزاناً، فلا تستهن بحق ربک، ولا تصلح دنیاک بمحق دینک، فتکون من الاخسرین اعمالا الا و ان حق من قبلک و قبلنا من المسلمین فی قسمه هذا الفی ء سواء: یردون عندی علیه،

و يصدرون عنه.» نهج البلاغه، نامه ۴۳.

[۱۵۸] الکافی، ج ۱، ص ۴۰۵.

[۱۵۹] تهذیب الاحکام، ج ۶، صص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۱۶.

[۱۶۰] ر.ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۷.

[۱۶۱] الزومیات، ج ۱، ص ۱۶۱.

[۱۶۲] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۰؛ و نیز ر.ک: تحف العقول، ص ۱۲۶.

[۱۶۳] الغـارات، ج ۱، ص ۷۵؛ ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادی الملقب بالشیخ المفید، الامالی، منشورات جماعه المدرسین، قم، ۱۴۰۳ق. صص ۱۷۵ - ۱۷۶؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ امالی الطوسی، ج ۱، صص ۱۹۷- ۱۹۸.

[۱۶۴] الغارات، ج ۱، ص ۴۵.

[۱۶۵] فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۱۴۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳.

[۱۶۶] محمد تقی تستری، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، منشورات مکتبه الصدر، تهران، ۱۳۹۰ ق. ج ۲، صص ۱۹۷ - ۲۰۳.

[۱۶۷] جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۱۶.

[۱۶۸] الخصال، ج ۲، ص ۳۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۶.

[۱۶۹] الخلاف، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ ش،ص ۴۹۹.

[۱۷۰] المهذّب، ج ۱، ص ۱۸۶.

[۱۷۱] السرائر، ج ۲، صص ۹ - ۱۰.

[۱۷۲] ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبین، الطبعه الثانیه، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ص ۳۷۸.

[۱۷۳] مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۳۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۱؛ بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۸۱ و ۹۲؛ منتخب الاثر، ص ۱۴۷.

[۱۷۴] کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

[۱۷۵] الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷.

[۱۷۶] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

[۱۷۷] الکافی، ج ۸، ص ۳۲.

[۱۷۸] الکافی، ج ۱، صص ۳۰ - ۳۱؛ ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ (الصفار) بصائر الدرجات الکبری فی فضایل

آل محمد (ص)، مؤسسه الاعلمی، طهران، ۱۴۰۴ ق. صص ۲۲ – ۲۳؛ المحاسن، ص ۲۲۵؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۳؛ مشکاه الانوار، ص ۱۳۷؛ کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳.

[۱۷۹] امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۴۷؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۳۷۳؛ التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۸.

[۱۸۰] امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲؛ التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۸.

[۱۸۱] ابوعبدالله المصعب بن عبدالله بن المصعب الزبیری، نسب قریش، عنی بنشره لاول مره، دارالمعارف للطباعه و النشر، قاهره، ۱۹۵۳ م ص ۱۷۴؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۴۳؛ التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۸.

[۱۸۲] التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۸.

[۱۸۳] ر.ک: فتوح البلدان، ص ۴۵۸؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۳۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۳۳؛ التراتیب الادرایه، ج ۱، ص ۴۹ – ۵۰.

[۱۸۴] فتوح البلدان، ص ۴۵۸.

[۱۸۵] قرآن، جمعه /۲.

[۱۸۶] الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۱۱.

[۱۸۷] امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۱۵؛ کنزالعمال، ج ۱، ص ۵۲۵؛ بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۶.

[۱۸۸] منیهالمرید، ص ۲۶؛ المحجه البیضاء، ج ۱، ص ۲۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۸۴.

[۱۸۹] سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۳۸ – ۲۴۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۱، صص ۳۳۳ – ۳۳۶؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۸؛ سیره زینی دحلان، ج ۱، ص ۲۸۸–۲۹۰.

[۱۹۰] مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۱۴؛

مستدرک حاکم، ج ۲، صص ۲۲۶ – ۲۲۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۹۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲، صص ۲۶۴ – ۲۶۵.

[۱۹۱] الاصابه، ج ۱، ص ۴۸۷.

[۱۹۲] تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۳۷۰؛ الاصابه، ج ۳، صص ۴۰۶ – ۴۰۷.

[۱۹۳] مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۳۷۰.

[۱۹۴] همان، ج ۱۹، صص ۱۹۵ – ۱۹۶.

[۱۹۵] ویل دورانت، تاریخ تمدن، چاپ دوم، ج ۱، مترجمان احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریاپور، صص ۴۲۴ – ۴۲۵.

[۱۹۶] همان، ص ۲۰۳.

[۱۹۷] همان، ص ۵۵۶.

[۱۹۸] الکافی، ج ۵، ص ۱۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

[۱۹۹] الخصال، ج ۲، ص ۳۵۳.

[۲۰۰] سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۱۰.

[۲۰۱] «عیسی بن موسی بن محمد عباسی، مکنی به ابوموسی برادر زاده سفاح از امیران و فرماندهان دولت عباسی بود که وی را «شیخ الدوله» می گفتند. در سال ۱۰۲ ق. در حمیمه متولد شد و در سال ۱۳۲ ق. از طرف عموی خود والی کوفه و مناطق آن گشت و سفاح او را ولی عهد منصور قرار داد اما منصور در سال ۱۴۷ ق. او را از ولایت عهدی و حکومت کوفه معزول کرد. وی در سال ۱۶۷ ق. درگذشت.» خیرالدین الزرکلی، قاموس الاعلام، الطبعه الثامنه، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹ م، ج ۵، صص ۱۰۹ – ۱۱۰.

[۲۰۲] العقداالفرید، ج ۲، ص ۵۴۵.

[۲۰۳] قرآن، بقره /۱۲۴.

[۲۰۴] قرآن، بقره /۲۴۶–۲۴۷.

[۲۰۵] ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲، صص ۱۶۷ – ۱۶۸.

[۲۰۶] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

[۲۰۷] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۱؛ نهایه الارب، ج ۱۶، ص ۳۴۹؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۷۴.

[۲۰۸] ر.ک: سیره ابن هشام، ج

۴، صص ۲۷۸-۲۷۹؛ الوفاء باحوال المصطفی، ج ۲، صص ۷۱۷-۷۴۳؛ الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۲۵۸ - ۲۶۳؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۲۳ - ۳۳۸؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، صص ۱۵۲ - ۱۶۲؛ السیره الحلبیه، ج ۳، صص ۲۴۰ - ۲۵۵.

[۲۰۹] ر.ک: جعفر مرتضی العاملی، دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، صص ۲۳۹ - ۲۴۳؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۶۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۵، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تلخیص الشافی، حققه و علق علیه السید حسین بحرالعلوم، الطبعه الثانیه، منشورات العزیزی، قم، ۱۳۹۴ق.ج ۱، صص ۲۲۷ - ۲۲۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۶۲.

[۲۱۰] مورخان اهل سنت تاریخ بستن پرچم را چهار روز مانده از ماه صفر و رحلت آن حضرت را دوازده ربیع الاول نوشته اند که زمان بستن پرچم شانزده روز پیش از رحلت می شود. ر.ک: المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۹؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ عیون الاثر، ج ۲، صص ۳۵۲ - ۳۵۳.

[۲۱۱] ابنی جزئی از خاک بلقا واقع در سرزمین شام در نزدیکی موته میان عسقلان و رمله است. معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۹؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۵۴؛ الروض الانف، ج ۷، صص ۵۱۱ - ۵۱۲.

[۲۱۲] ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۲؛ المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۷.

[۲۱۳] سیرت رسول الله (ص)، مشهور به سیره النبی، روایت عبدالملک بن هشام، ترجمه و انشای رفعی الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، بنیاد

فرهنگ ایران، ج ۲، ص ۱۰۹۵؛ و نیز ر.ك: تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۴.

[۲۱۴] الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۲؛ و نیز ر.ك: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۷.

[۲۱۵] جرف منطقه وسیعی در سه میلی مدینه به سمت شام است.

[۲۱۶] المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۲.

[۲۱۷] تاریخ الیعقوبی، ج ۲،ص ۱۱۳.

[۲۱۸] الروض الانف، ج ۷، ص ۵۱۲.

[۲۱۹] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۷۵.

[۲۲۰] ر.ك: المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۸؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۷.

[۲۲۱] سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۷۴؛ و نیز ر.ك: المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۲ - ۳۵۳؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۷؛ الروض الانف، ج ۷، ص ۵۱۲.

[۲۲۲] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۳.

[۲۲۳] ابوالفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی، الملل و النحل، الطبعه الثانیه، مکتبه الانجلوا المصریه، قاهره، (افست)، ج ۱، ص ۲۹.

[۲۲۴] ر.ك: الخصال، ج ۲، صص ۳۷۱ - ۳۷۲؛ بحارالانوار، ج ۳۸، صص ۱۷۳ - ۱۷۴.

[۲۲۵] ر.ك: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۲؛ الطبقات الکبری، ج ۸،

ص ۲۶۴؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۸۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۲۷؛ الاستیعاب، ج ۴، صص ۳۲۴ - ۳۲۷.

[۲۲۶] ر.ك: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۸و ۲۴۶؛ اسدالغابه، ج ۵، صص ۴۹۲ - ۴۹۳؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱؛ الاصابه، ج ۴، صص ۳۳۹ - ۳۴۰؛ زنان صدر اسلام،، صص ۱ - ۹.

[۲۲۷] نام بوستانی در سرزمین یمامه است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۲.

[۲۲۸] ر.ك: سیره ابن هشام، ج ۳، صص ۲۹ - ۳۰؛ المغازی، ج ۱، صص ۲۶۸ - ۲۷۰؛ الطبقات الکبری، ج ۸، صص ۴۱۲ - ۴۱۶؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۶۰۵، الاصابه، ج ۴، صص ۴۰۳ - ۴۰۴؛ الاستیعاب، ج ۴، صص ۴۵۵ - ۴۵۶.

[۲۲۹] - قرآن، احزاب /۲۵.

[۲۳۰] المغازی، ج ۱، ص ۲۹۲.

[۲۳۱] ر.ك: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱؛ زنان صدر اسلام، صص ۲۵ - ۳۳.

[۲۳۲] ر.ك: المغازی، ج ۱، ص ۲۶۵؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۹۴؛ زنان صدر اسلام، ص ۱۳۳ - ۱۴۲.

[۲۳۳] المغازی، ج ۱، ص ۲۷۲.

[۲۳۴] تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۶۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹